

نالیخ

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره هفدهم / شماره ۱۵ / پاییز ۱۳۹۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسنی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصرالله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قباپی
نشانی مجله:
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۲۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶
نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۹-۸۸۳۱۱۶۱-۸۸۳۱۱۶۱
داخلی: ۲۳۴
پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarikhh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه

- نقد کتاب درسی؛ آری یا نه؟ / یادداشت سردبیر / ۲
- سُغدشناسی در گفت و گو با دکتر بدرالزمان قریب / دکتر طوبی فاضلی پور / ۳
- نوروز، جشن بازگشت به زندگی، جشن آفرینش و جشن تجلی عناصر فرهنگ مدنی / دکتر بدرالزمان قریب / ۹
- برنامه درسی تاریخ دوره دبیرستان در جمهوری خلق چین / مجتبی مقصدی / ۱۶
- کنفرانس گوادلوپ و انقلاب اسلامی ایران / عبدالرضا آقایی / ۲۴
- اسب در میدان تاریخ باستان / اسماعیل نساجی زواره / ۳۰
- پیامبری که سلمان شناخت! / محمد حسین معتمد راد / ۳۶
- اوضاع سیاسی ایل رستم ممسنی در عصر پهلوی اول / رهام انصاری / ۴۴
- آذربایجان در قرون اولیه اسلامی / علی فانی زوارق / ۴۸
- راهنمای تهیه گزارش اقدام پژوهی و نمایش نامه / ۵۳
- آینه دار صادق علم و اخلاق / سیدغلامرضا میرهاشمی / ۵۵
- نهضت های صوفیانه ایران در قرن نهم / اعظم جوزانی / ۵۶
- همایش بین المللی تاریخ محلی / آذرنیا جعفری / ۶۳
- جایگاه ابریشم گیلان در اقتصاد و تجارت عصر صفوی / مظفر محمدجانی / ۶۴
- آسیب شناسی تدریس تاریخ / دکتر محمد رضا علم، عصمت بابادی / ۷۰
- ناوگان دریایی ایران در عصر ناصری / زهرا مروتی، عباس توسلیان / ۷۴
- نادرشاه، از ظهور تا سقوط / اکرم علیخانی / ۷۹

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نشر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیترا اصلی، تیتراهای فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



نقد کتاب‌درسی؛ آری یا نه؟

در طول سال، هر از گاهی، مدیران دفاتر سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی جلساتی را ترتیب می‌دهند و سردبیران و مدیران داخلی را دعوت می‌کنند تا مسائل و موضوعاتی را در خصوص مجلات رشد با آنان در میان بگذارند و نظراتشان را جویا شوند. طرح جلدها، محتوای مقالات، صفحه‌آرایی، نظرات خوانندگان، انتظارات سایر دفاتر ستادی و دستگاه‌های اجرایی و نیز ادارات استان‌ها از جمله موضوعاتی است که در این جلسات مطرح می‌شود.

یکی از این موضوعات، «نقد کتاب‌های درسی» و درج دیدگاه‌های دبیران نسبت به این کتاب‌ها در نشریات رشد است. عموماً وقتی سؤال می‌شود آیا نقد کتاب‌های درسی را منتشر کنیم یا نه؟ پاسخ همگان به این سؤال یکسان نیست. عده‌ای معتقدند که چون دفتر تکنولوژی و انتشارات کمک آموزشی یکی از بخش‌های سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی است که خود عرضه‌کننده کتاب‌های درسی است چه معنی دارد در نشریات خودش آن‌ها را به نقد و چالش بکشد. اما اکثریت این‌گونه نمی‌اندیشند، چرا که معتقدند مجلات تخصصی رشد، به دبیران تعلق دارد و همان‌گونه که حاصل دیدگاه‌های علمی و آموزشی آنان، در قالب مقالات و غیره، در این مجلات منتشر می‌شود، باید دیدگاه‌های ایشان نسبت به وضعیت کتاب‌های درسی نیز در همین مجلات منتشر شود. به نظر این اکثریت چاپ نقد یا انتقاد از کتاب‌های درسی، می‌تواند فضای خوبی فراهم سازد که بیشترین سود آن عاید خود سازمان می‌گردد زیرا از این طریق کارشناسان و مسئولان کتب درسی از کم و کیف محصولات خود مطلع می‌شوند و روز به روز آن را ارتقا می‌بخشند؛ ضمن اینکه پاسخ‌ها و توضیحاتی که از این راه به نقدها و نوشته‌های دبیران داده می‌شود موجب رفع ابهامات و سوءتفاهم‌ها می‌گردد و رضایت و دلگرمی آنان را در پی دارد. این موضوع طی سال‌های اخیر مکرر مطرح شده و از سردبیران خواسته‌اند که درج نقد را جدی بگیرند و در برنامه‌های خود لحاظ کنند، اما در عمل، موضوع به این سادگی نیست و جوانب و تبعاتی دارد!

معمولاً بعضی از کارشناسان و مؤلفان کتاب‌های درسی به این سیاست روی موافقی نشان نمی‌دهند و چاپ این‌گونه نوشته‌ها را به حساب غرض‌ورزی می‌گذارند؛ و حاضر به نگارش پاسخی برای آن‌ها نیستند؛ یا آن را بی‌هوده می‌دانند و یا خارج از وظایف سازمانی خود و به هر دلیل، ترجیح می‌دهند که موضوع را مسکوت گذارند.

اینجانب، هر بار که موضوع نقد مطرح می‌شود، در درون خود، به نوعی سردرگمی و بلاتکلیفی دچار می‌شوم! از یک طرف، از آن‌جا که خودم سال‌ها کارشناس کتب درسی بوده‌ام، می‌دانم که هر نقدی قابل چاپ نیست، از طرفی هم نگران قضاوت‌های دیگرانم... به همین دلیل اغلب از این کار طفره رفته‌ام!

انتشار نقد کتاب درسی خالی از مشکل نیست. خوشایند مؤلف و کارشناس کتاب درسی نیست. واقعاً چه باید کرد؟ باید نقد کتاب درسی منتشر کرد یا نه؟



سُغدشناسی

در گفت‌وگو با دکتر بدرالزمان قریب

دکتر طوبی فاضلی پور

اشاره

خانم دکتر بدرالزمان قریب، بانویی انسان دوست و بزرگمنش و بنیان گذار کرسی آموزش زبان سغدی در ایران در سال ۱۳۵۰ است. وی سال‌ها در زمینه سغدشناسی و زبان سغدی به پژوهش پرداخته است. این گفت‌وگو در منزل خانم دکتر قریب انجام شده و لازم می‌دانیم از ایشان، بدین خاطر، تشکر کنیم. ضمناً در پایان این گفت‌وگو نوشته‌ای از وی با عنوان **نوروز**، ارائه می‌شود.

شدم. هرگاه فرصتی پیش می‌آمد شاهنامه، مثنوی، دیوان حافظ و آثار نظامی را می‌خواندم و گاهی هم شعر می‌گفتم. لذا به رشته ادبیات مایل شدم و در سال ۱۳۳۳ با قبولی در آزمون ورودی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تحصیل در این رشته را آغاز کردم. در دوره دانشجویی این اقبال را داشتم که از محضر استادانی چون **ابراهیم پورداود**، **پرویز ناتل خانلری**، **بدیع الزمان فروزانفر**، **محمدتقی مدرس رضوی**، **جلال الدین همایی**، **ذبیح الله صفا** و... فیض ببرم. شور و شوق آن استادان در تدریس و آشنایی با زبان پهلوی، فارسی باستان و اوستا آنچنان علاقه‌ای در من ایجاد کرد که تصمیم گرفتم این راه را ادامه دهم و به دلیل آن که شاگرد اول بودم در مسیر دکتری قرار گرفتم.

● **با شرحی که شما از دوران دانشجویی خود دادید آیا موافق هستنید کمی هم از خانواده و دوران تحصیلات قبل از دانشگاه بگویید؟**

● **خانم دکتر قریب، لطفاً بفرمایید چه شد شما به عرصه زبان شناسی به ویژه تخصص در زبان سغدی، که یکی از زبان‌های باستانی ایران است، وارد شدید؟**

○ قریب: حتماً شما می‌دانید که زبان سغدی زبانی بوده که مردم قسمتی از ایران، در هزاره اول میلادی، از دریای خزر تا مرزهای چین، با آن صحبت می‌کرده‌اند. سغد منطقه‌ای واقع میان دو رود سیحون و جیحون، ماوراءالنهر، و از دیرباز مسیر ارتباطی سرزمین‌های شرق و غرب بوده، و از وسعت و تنوع زیادی برخوردار بوده است. این زبان به سه خط مانوی، بودایی و سریانی نوشته می‌شود. سغد از ایالت‌های هخامنشی بود که در برابر حمله اسکندر مقاومت کرد و مردم آن به دلیل دفاع از سرزمینشان گرفتار کشتار فجیعی شدند و به همین دلیل به سوی چین مهاجرت کردند و در آنجا سکونت گزیدند.

بعدها زبان سغدی زبان دادوستد در جاده ابریشم شد. من بعد از گرفتن دیپلم طبیعی از ادامه تحصیل در آن رشته باز ماندم. تا اینکه فرصتی پیش آمد و به ادبیات فارسی علاقه‌مند

۱۳۵۰ به آموزش پرداختم و به مقام استادی رسیدم.

● شما که بخشی از دوران تحصیلاتتان را در خارج از ایران گذرانده‌اید چه تفاوتی در روش کار در اینجا و آنجا می‌بینید؟

○ در اینجا همه کار با استاد است که در کلاس به‌طور مداوم تدریس کند و مطالب را بازگو نماید، اما در آنجا بخش اعظم کار بر عهده دانشجویست که برود تحقیق کند و بیاید حرف بزند و کار ارائه دهد.

● شما تحت نظر پروفیسور هنینگ کار کرده‌اید آیا او هم همین روش را دنبال می‌کرد؟

○ بله هنینگ می‌گفت شما باید تحقیق کنید و بیاورید، و اشکال‌های خود را از من بپرسید.

● آیا شما هم این روش را در آموزش توصیه می‌کنید؟

○ البته شیوه خوبی است، اما به شرط آنکه دانشجو به موازات آن اطلاعات قبلی داشته باشد. در غیر این صورت من چطور از دانشجویانی که هیچ اطلاعاتی در مورد آن رشته ندارند بخواهم بروند آن مآخذ را بخوانند و بعد پیرسبم اشکالات چیست؟ نمی‌شود کار کرد. در آنجا وقتی سراغ رشته‌ای می‌روند اطلاعات پایه را دارند.

● آیا با همین روش دانشجویان زیادی را جذب زبان سغدی کردید؟

○ بله، من وقتی کار را شروع کردم سغدی نه متن داشت نه دستور و نه واژه‌نامه و من مجبور شدم همه کارها را خودم در کلاس انجام دهم.

● آیا از دوران دانشجویی خود خاطره‌ای دارید؟

○ خاطره که زیاد است، اما اینکه کدام‌یک را بگویم کمی دشوار است چون انبوه مطالب و خستگی به من اجازه نمی‌دهد، تنها می‌توانم بگویم که شاگردی استادان گرانقدر به من نکاتی را در حرفه دانشگاهی آموخت. علاقه‌مندی استاد ابراهیم پورداود در تدریس متون قدیمی، فروتنی استاد عبدالعظیم قریب که همیشه قبل از دانشجویان در کلاس حاضر بودند، دقت و موشکافی استاد محمد معین و بسیار نکاتی که استادان به من آموختند مشوق و الگوی من در این راه بود.

● خانم دکتر وقتی وارد منزل شما شدیم عکسی از دکتر مصدق با امضای ایشان توجه ما را جلب کرد. آیا این عکس مناسبتی دارد؟

○ بله، دوران دانشجویی من مصادف بود با دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد و به دلیل علاقه‌ای که من به ایشان، به‌عنوان کسی

○ بله، من متولد سال ۱۳۰۸ هستم. در تهران به دنیا آمدم؛ در خاندان قریب که همگی اهل فرهنگ بوده‌اند. خانواده‌ام همواره مرا برای کسب علم و مدارج عالی تشویق می‌کردند. تحصیلات دوران دبستان و دبیرستان را در مدرسه فرانسوی ژاندارک سپری کردم. آشنایی من با زبان فرانسه نقش مهمی در موفقیت‌های علمی من داشت. جد من شمس‌العلمای گرکانی (قریب) از علمای بزرگ بود که در ادبیات فارسی و عربی ذوق بسیار داشت. او دو کتاب، یکی به نام **أبدع البدایع** و دیگری **قطفوف الربیع فی صنوف البدیع**، که خلاصه‌ای از کتاب اول است نوشته که در آن اصول فقه را به شعر عربی درآورده است. من کتاب قطفوف الربیع را با مقدمه دکتر مهدی محقق به چاپ رسانده‌ام. اما چگونگی ورودم به دانشگاه! در سال ۱۳۳۶ مدرک لیسانس زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران اخذ کردم و پس از یک سال به دلیل علاقه‌مندی به زبان‌های باستانی و شناخت ریشه‌های فرهنگ ایرانی، از دانشگاه پنسیلوانیا بورس گرفتم و عازم آمریکا شدم. پس از دو سال فوق لیسانس خود را که رشته‌ای بین شرق‌شناسی و زبان‌شناسی بود در گروه زبان‌شناسی و خاورشناسی دانشگاه پنسیلوانیا به پایان رساندم. یک سال در دانشگاه میشیگان مشغول به کار شدم و ضمن کار مکتب‌های مختلف زبان‌شناسی را گذراندم و با استادان بزرگی چون **جرج کامرون** آشنا شدم که اثر معروف او **تاریخ عیلام** است. سپس در دانشگاه برکلی از محضر استاد **والتر هنینگ** بهره بردم و تجربه‌های بسیار کسب کردم. هنینگ یکی از نوابغ ایران‌شناسی است.

● عنوان پایان‌نامه دکترای شما چه بود؟

○ من با راهنمایی پروفیسور مارک درسدن از پایان‌نامه‌ام با عنوان «تحلیل ساختاری فعل در زبان سغدی» دفاع کردم.

● بعد به ایران بازگشتید؟

○ بله.

● چه کار کردید؟

○ یک سال بعد در دانشگاه شیراز فعالیت خود را آغاز کردم. من همیشه فکر می‌کردم که باید به ایران بازگردم چون فرزند این آب و خاکم و دانسته‌های من باید در این سرزمین بارور شود و باید دین خود را به مردم ادا کنم.

● خانم دکتر چطور شد که در دانشگاه تهران به تدریس مشغول شدید؟

○ از یک فرصت مطالعاتی یک سال و نیمه استفاده کردم و برای تحقیق به آمریکا رفتم. در بازگشت شنیدم که گروه زبان‌شناسی همگانی و فرهنگ و زبان‌های باستانی در دانشگاه تهران تأسیس شده است. فرصت خوبی بود که به تهران منتقل شوم، لذا از سال

که از حقوق این مملکت دفاع کرد، پیدا کرده بودم قصیده‌ای برای ایشان سرودم که توسط دکتر عبدالکریم قریب، به دکتر مصدق رساندم. ایشان هم این عکس را با ذکر نام من و تاریخ و امضا برای من ارسال کردند (در تاریخ ۲۱ دی‌ماه ۱۳۳۵ در احمدآباد).

● می‌توانید به آن شعر اشاره‌ای بفرمایید؟

○ بله، یک بیت آن این است:
ای روشنی دیده ایران چگونه‌ای؟
تنها نشسته گوشه زندان چگونه‌ای؟

● لطفاً تعریفی از زبان‌شناسی برای خوانندگان ما که دبیران تاریخ هستند، داشته باشید.

○ این تعریف را باید از زبان‌شناسان عمومی پرسید. اما، به‌طور کلی، زبان‌شناسی شناخت اصوات زبان است که از واژه‌شناسی و آواشناسی تشکیل شده است. از آنجا که زبان همیشه زنده است، زبان‌شناسی تحول زبان را هم بررسی می‌کند و در مجموع دانشی بسیار گسترده است.

● چه ارتباطی بین رشته تاریخ و زبان می‌بینید؟

○ ارتباط میان این دو بسیار گسترده و وسیع است، اما خلاصه

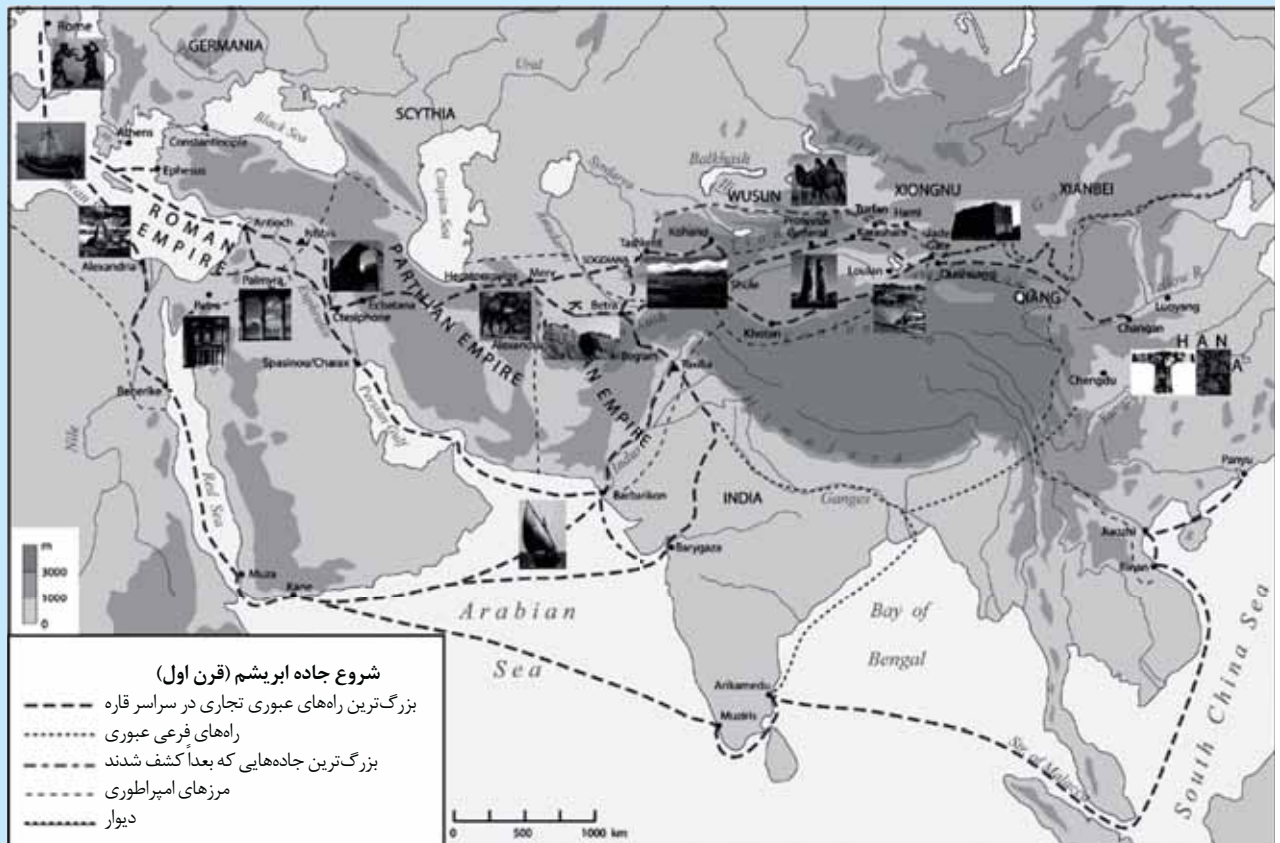
می‌گویم. تاریخ‌دانان، یا بهتر بگویم مورخان، حوادث را در طول زمان کندوکاو می‌کنند و زبان‌شناس زبان مورد مصرف آن دوره‌های تاریخی را.

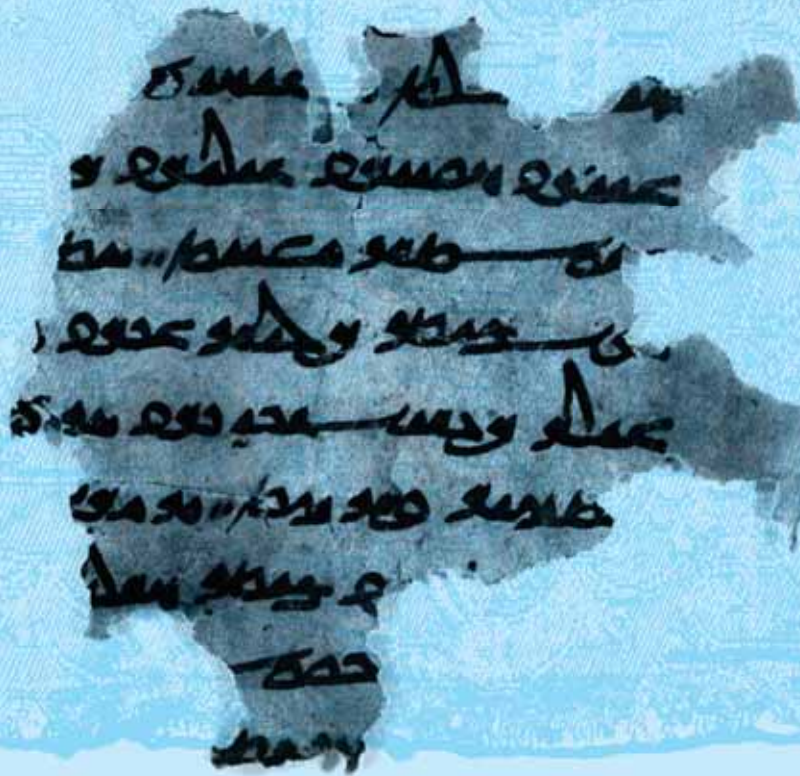
● خانم دکتر شما مؤسسی نخستین کرسی زبان سغدی در دانشگاه هستید. لطفاً در این مورد توضیح بفرمایید.

○ وقتی در این رشته به کار مشغول شدم مفهوم روشنی از این زبان در میان افراد تحصیل کرده وجود نداشت. اما من بسیار تلاش کردم تا در سال ۱۳۵۰ با تربیت شاگردانی بسیار که امروز استادان کارآمد و مبرزی هستند «زبان فراموش شده جاده ابریشم» را در جامعه فارسی‌زبانان بازشناساندم و امروز این دانش چنان پا گرفته که هم‌اکنون جزو واحدهای اصلی درس‌های گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی است و متخصصان معتبر و متعددی در این زمینه فعالیت می‌کنند. بعد هم به دلیل نیاز دانش پژوهان این رشته به فرهنگ‌نامه به فکر نوشتن «فرهنگ‌نامه سغدی» افتادم.

● نگارش فرهنگ‌نامه چه مدت طول کشید؟

○ ده سال وقت صرف جمع‌آوری واژه‌های مختلف سغدی از متون مختلف بودایی، مانوی و مسیحی کردم، و از نظر ریشه‌شناسی هم اطلاعاتی به آن‌ها اضافه کردم و ده سال اخیر





دست‌نوشته‌ای سغدی
به‌دست آمده از منطقه تورفان
در استان سین کیانگ چین.
بخش قابل توجهی از متون سغدی
موجود در آرشیو آکادمی علوم برلین
از این منطقه به‌دست آمده است.

● خانم دکتر! شما چه تحقیقاتی در متون کهن و فرهنگ ایرانی دارید؟

○ قبلاً تصور می‌شد که در فرهنگ ایرانی هفته وجود نداشته است. اما من، با جست‌وجو در منظومه هفت‌پیکر نظامی، دریافتیم که در این کتاب هر یک از روزهای هفته با نام ستارگان مشخص شده است. هم‌چنین با مطالعه گاهنامه قمری مانوی‌ها دریافتیم که آن‌ها نیز برای روزهای هفته نام‌هایی داشته‌اند. البته می‌دانیم که در گاهنامه زردشتی نیز روزهای ماه براساس نام ایزدان و رب‌النوع‌ها نامگذاری می‌شد و هر گاه نام روز و ماه با هم تطبیق می‌یافت آن روز را جشن می‌گرفتند.

● لطفاً از آثار خود بگویید؟

○ یکی فرهنگ‌نامه سغدی است. در پی نیاز مبرمی که به تدوین چنین کتابی بود به جمع‌آوری واژگان سغدی و کار بر روی فعل‌های این زبان پرداختیم. این واژگان را به دوزبان فارسی - انگلیسی ترجمه و آوانویسی کرده و اطلاعات مهمی نیز درباره ساختار زبان سغدی و خط آن ارائه دادیم. خوشبختانه این فرهنگ‌نامه در سراسر جهان مراجعه‌کنندگان بسیار دارد. اثر دیگرم کتاب زبان‌های خاموش، اثر یوهانس فریدریش، است که آن را با دکتر یدالله ثمره ترجمه کرده‌ام.

را نیز برای تجدیدنظر آن صرف کردم؛ یعنی حدود بیست سال می‌شود.

● در آثار پژوهشی شما اشاره‌ای به روایت داستان اصحاب کهف در زبان سغدی شده است. واقعیت این موضوع چیست؟

○ جدیدترین نوع متون سغدی مشتمل بر اندرزها، انجیل و تاریخ شهدای مسیحی است. در میان آن‌ها متنی وجود دارد که دچار صدمه شده است و نامش «خفتگان افسوس» است. به‌دلیل اینکه نام پادشاه، قاضی و یکی از اصحاب کهف در این متن آمده است، ما معتقدیم که این داستان همان داستان اصحاب کهف است. البته در این متن به سگ اصحاب کهف اشاره نشده است.

● شما کتیبه خشایارشا را، که در سال ۱۳۴۵ کشف شد، خوانده و ترجمه کرده‌اید. نظر تان در این مورد چیست؟

○ ترجمه این اثر اولین کار عملی من بود. این کتیبه که به‌صورت یک لوحه ۵۰ در ۵۰ سانتی‌متری و دورو نوشته شده به دستور خشایارشا از روی نسخه اصلی آن در آرامگاه داریوش رونوشت شده بود. این کشف باستانی در نوع خود بسیار ارزشمند بود و مسائل فراوانی را برای ما روشن می‌کرد.

● موضوع این کتاب چیست؟

○ درباره خطوط تصویری، مانند هیروگلیف، و دیگر خطوطی است که به صورت تصویر در غارها و بر دیوارهای قدیمی و باستانی نقش بسته است. کتاب مزبور روش رمزگشایی این خطوط است.

کتاب دیگری هم دارم به نام «داستان بودا به روایت سغدی» که تحلیل ساختاری فعل در زبان سغدی است و در سال ۱۹۶۵ به زبان انگلیسی منتشر شد.

● مقالات شما هم در همین زمینه‌هاست؟

○ بله. چندین مقاله به زبان فارسی و انگلیسی و یک مقاله به زبان فرانسه دارم. عنوان مقاله‌هایم این‌هاست: کتیبه پهلوی در چین؛ کتیبه تازه یافته خشایارشا؛ عیسی از دیدگاه مانی؛ نوروز جشن بازگشت به زندگی؛ خفتگان افسوس (اصحاب کهف به روایت سغدی)؛ اهمیت اعداد در اسطوره مانی؛ وجوه مشترک فارسی باستان و سغدی؛ سغدی‌ها در آسیای میانه؛ بهشت نور بر چرم سفید؛ خدای دین مزدیسنان در یک متن مانوی؛ تاریخچه گویش‌شناسی در ایران.

● خانم دکتر! شما اشاره کردید که مطالعه آثار ادبی شما

را در مسیر این رشته تخصصی قرار داد. آیا هنوز هم در این زمینه مطالعه دارید؟

○ من پس از آشنایی با زبان‌های باستانی دیگر چندان به ادبیات نپرداختم مگر در انجام کارهای تطبیقی، مثل مقایسه اندرزنامه‌های قبل و بعد از اسلام و مواردی از این قبیل.

● آیا ردپای اسطوره‌های ما در زبان سغدی هم به چشم می‌خورد؟

○ بله. در سغدی متن بسیار کوچکی از داستان‌های رستم وجود دارد که آن را با متن شاهنامه مقایسه کرده‌ام. این داستان از دو صفحه تشکیل شده است که نسخه اصلی یک صفحه آن در کتابخانه ملی پاریس و صفحه دیگرش در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. محل کشف آن هم در «غارهای هزار بودا» نزدیک شهر توین هوانگ (دون هوان) در ایالت کانسوی چین بوده است.

در سال ۱۹۰۰ میلادی، هنگام تعمیر یکی از این غارها، کتابخانه‌ای کشف شد که به مدت ۹ قرن بسته و دست‌نخورده باقی مانده بود. در سال ۱۹۰۷ سراسورل استین از غارهای هزاربودا دیدن کرد و به داخل کتابخانه راه یافت و بسیاری از مدارک و نوشته‌ها را با خود به بریتانیا برد. بعد یک دانشمند چینی به آنجا رفت و مدارکی را که به یک خط و زبان ناشناخته بود همراه خود به کتابخانه ملی پاریس برد. سال‌ها بعد معلوم

شد که آن مدارک به زبان سغدی است و داستان رستم ما به همراه جهانگردان دانشمند از چین به اروپا سفر کرده است. البته اول و آخر متن افتاده است و معلوم می‌شود که این قسمت داستان مفصل‌تری بوده که موضوع اصلی آن داستان جنگ رستم با دیوان است. ترجمه متن سغدی داستان از متن موجود در موزه بریتانیا شروع شد. سپس آلمانی‌ها در سال ۱۹۳۱ آن را به آلمانی و در سال ۱۹۴۰ بنویسند قسمت اول داستان را در کتابخانه ملی پاریس به فرانسه ترجمه کرده‌اند.

● تاکنون کدام آثار شما کتاب برگزیده سال شده است؟

○ زبان‌های خاموش در سال ۱۳۶۵ و فرهنگ‌نامه سغدی در سال ۱۳۷۴.

● مضامین آثار سغدی مربوط به چیست؟

○ به طور کلی متون دینی؛ که این درباره مدارک مکشوف در چین و ترکستان بیشتر صدق می‌کند.

● شما در فرهنگستان زبان و ادب فارسی در چه

زمینه‌ای فعالیت می‌کنید؟

○ من از سال ۱۳۷۷ عضو شورای عالی فرهنگستان و عضو پیوسته آن شدم. خوب این افتخار بود و با افراد بسیار زنده و دانشمند همکار شدم. ابتدا در بخش واژه و گزینه کار کردم.

● در این بخش چه فعالیت‌هایی انجام می‌شود؟

○ ابتدا در جلساتی واژه‌های جمع‌آوری شده مطرح می‌شود. حتی در مورد واژه‌های جدید بحث می‌شود. ممکن است درباره املاي واژگان چند ماه بحث شود. سپس تمام موارد در شورا مطرح و تصمیم نهایی گرفته می‌شود. من جزو چهار پنج نفری بودم که در آن دوره به عضویت شورای فرهنگستان انتخاب شده بودم. گاهی هم سخنرانی می‌کردم، به خصوص درباره نقش سغدی‌ها در گسترش فرهنگ ایران در آسیای میانه و در چین و به طور کلی در دنیا.

● خانم دکتر در بخش گویش‌ها هم فعال هستید؟

○ بله در سال ۱۳۷۸ مدیر گروه گویش‌شناسی شدم و از سال ۱۳۸۳ هم در گروه زبان‌های ایرانی کار کردم.

● یعنی شما مدیریت هر دو بخش را بر عهده دارید؟

○ نخیر. تا مدتی هر دو را مدیریت می‌کردم، اما چون بار خیلی سنگین بود از گویش‌شناسی استعفا دادم و اکنون فقط مدیریت زبان‌های ایرانی را بر عهده دارم.

● آیا طرح‌هایی هم در دست اجرا دارید؟

○ بله. جمع‌آوری مجموعه‌ای از واژگان سغدی که در فرهنگ

سغدی نبود. دکتر رضا باغبیدی پیشنهاد کرده‌اند یک فرهنگ‌نامه کوچک از دل فرهنگ‌نامه قطور سغدی به سرپرستی اینجانب تنظیم و تدوین شود تا دانشجویان مبتدی بتوانند استفاده کنند و کتابی روزآمد از دستور زبان سغدی باشد.

● آیا شما در مراکز علمی دیگری هم فعالیت دارید؟
○ بله. عضو شورای علمی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی هستم و از اساتید مدعو دانشگاه‌های هاروارد و یوتای آمریکا.

● خانم دکتر از خاطرات دوران دانشجویی خود گفتید و اسامی اساتید گرانقدری که الگوی فعالیت‌های علمی‌تان شدند. چند تن از دانشجویان خود را هم نام می‌برید؟

پارچه ابریشمی
به دست آمده از ناحیه سغد
متعلق به قرن هشتم و نهم میلادی



○ بله. برخی از دانشجویان من امروز خود از استادان توانمند هستند. دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، دکتر زهره زرشناس و دکتر مجتبی منشی‌زاده و یا برخی که در رشته تاریخ دکتری گرفته‌اند چون آرزو رسولی که در دانشگاه تدریس می‌کنند.

● خانم دکتر! شما طبع شعر دارید و مجموعه‌ای از اشعارتان هم به چاپ رسیده است. لطفاً بفرمایید شعرهای خود چه مضامینی را توصیف می‌کنید؟
○ به دلیل علاقه‌مندی به طبیعت بخشی از اشعار من در وصف طبیعت است. برخی طنز و گاهی هم در زمینه فلسفی شعر گفته‌ام.

● آیا ممکن است به بخشی از اشعار خود اشاره بفرمایید؟

○ در توصیف بهار خیلی مختصر:
نوروز سر رسید و به گل رنگ و آب داد
سنبل به بوی عید سر زلف تاب داد
طفل شکوفه پیرهن نو به تن کشید
لاله قدح گرفت و به نرگس شراب داد
باران فرودین به سرانگشت در فشان
بر کودکان باغ و چمن زرناب داد

● خانم دکتر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید بسیار متشکریم. به عنوان آخرین سخن اگر صحبتی دارید بفرمایید.

○ چون خوانندگان شما دبیران تاریخ هستند، با تشکر از شما، چند بیت از اشعاری را که درباره بیستون سروده‌ام می‌خوانم:
میراث پر بهای کهن ایران
تاریخ نقش بسته به سنگستان
ای یادگار خوب پدرهامان
نقشی به سینه داری از آن دوران
جای خدای حک شده در نامت
می‌بینم استواری اندامت
بر چهره فراخ تو چندین زخم
آورده تازبانة ایامت
تو «بی‌ستون» نه‌ای، که ستون‌هایت
تصویری از گذشته پیروزی است

نوروز

جشن بازگشت به زندگی، جشن آفرینش و جشن تجلی عناصر فرهنگ مدنی

دکتر بدرالزمان قریب

این پژوهش^۱، نوروز را در سه تصویر مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱. نوروز، جشن تجدید حیات طبیعت و بازگشت به زندگی در طبیعت

۲. نوروز، جشن آفرینش

۳. نوروز، تجلی عناصر و بنیادهای فرهنگ مدنی.

هر یک از این سه تصویر را می‌توان از سه دریچهٔ اسطوره، تاریخ و آیین‌ها بررسی کرد که نگارنده چیده‌وار آن‌ها را نقل می‌کند و تکیه بر تصویر سوم نوروز (تبلور بنیادهای فرهنگ مدنی) دارد.

۱-۱. نوروز، جشن بازگشت به زندگی

نوروز، جشن بازگشت به زندگی، دو اسطوره به پشتوانه دارد: اسطورهٔ جمشید و اسطورهٔ سیاوش.

۱-۱-۱. اسطورهٔ جمشید

پیوند تنگاتنگ جمشید و خورشید و جمشید و نوروز در بنیانگذاری نوروز.

۱-۱-۱-۱. روایات دورهٔ اسلامی

فردوسی:

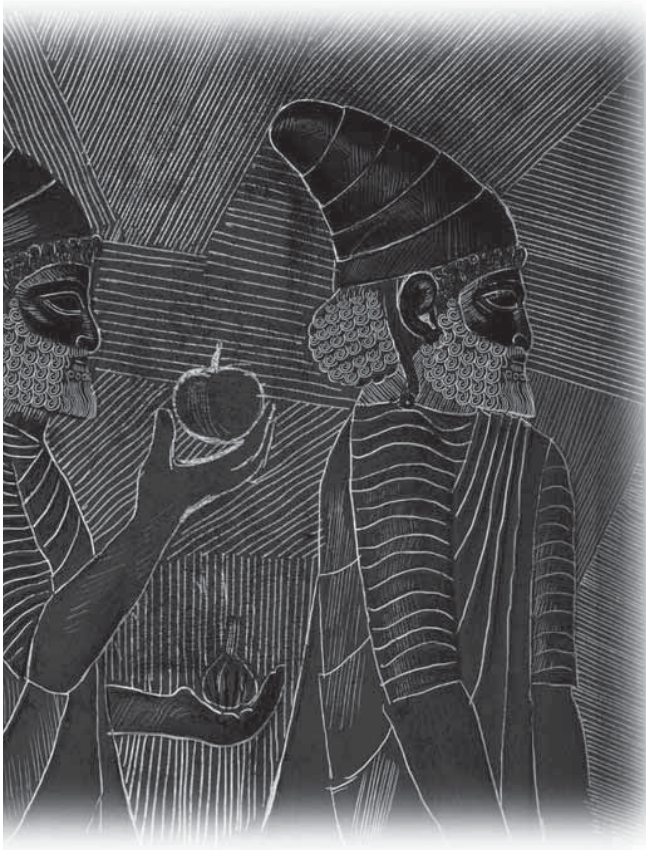
سر سال نو هر مز فرودین	بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خواندند
چنین روز فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار

بیرونی (۱): جمشید بر سریر زر نشست؛ و چون پرتو آفتاب بر تخت او تابید چهرهٔ جمشید چون خورشید می‌درخشید. مردم در آن روز دو خورشید دیدند و آن را روز نو خواندند و جشن گرفتند.

بیرونی (۲): می‌گویند فرخنده‌ترین ساعات نوروز ساعاتی متعلق به خورشید است و بامداد این روز سپیده‌دم تا حد امکان به افق نزدیک است و با نگاه کردن به سپیده‌دم، مردم بدان تبرک می‌جویند، زیرا که نام آن روز اورمزد است و آن نام خدا، آفریدگار، سازنده و پرورندهٔ جهان و مردم است؛ او که همت و احساسش قابل توصیف نیست.

نوروزنامه: سبب نام نهادن نوروز آن بوده که آفتاب را دو دور است و یکی آن که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانه‌روز به اول دقیقهٔ حَمَل باز آید، لیک در سال بعد بدین دقیقه نیامد و چون جمشید آن روز را ترک کرد و به احتساب آورد نوروز نام نهادند و جشن گرفتند.





۱-۲. پشتوانه زبان شناسی

جمشید و خورشید هر دو با پسوند «شید» از اوستایی *xsaeta* به معنای «درخشان» ترکیب شده‌اند. نام اصلی جمشید *yima* / جم در اوستا و *yama* در ریگ وداست. نام اصلی خورشید *xwar* خور/هور در اوستا و *sur/ swar* در وداست. در منابع کهن اسلامی، بسیاری از منابع جدید جمشید را به نام «جم» می‌خوانند و لقبش را «شید» ذکر کرده‌اند. سبب آن که هر کجا می‌رفت چون خورشید می‌درخشید و نور از او ساطع می‌شد. طبری نیز می‌گوید: جمشید اسمش جم بود و به سبب زیبایی‌اش بدو لقب جمشید دادند، چون شید به معنی فروغ درخشان است. جم پسر ویو نگهان (ویو نگهنه/ویوهونت اوستایی) است که معادل ویوسونت/ *vivasvant* متون ودایی خدای خورشید است و در ادبیات پس از ودا نیز نام عام خورشید است. رابطه جمشید و میترا نیز که هر دو با روشنی در ارتباطند و دارای رمة خوب و چراگاه‌های فراخاند، شناخته شده است.

۱-۳. پشتوانه تاریخی

نظریه جلوس داریوش در تخت جمشید: در بامداد نوروز، در سالی که هنگام جلوس او حلول خورشید به برج حمل به ساعت ۶ بامداد روی داده است و در آن ساعت شاه بر تخت نشست و بار عام داد و نور خورشید از منفذی بر تخت او تابید. **نظریه نسبت دادن بنای شهر استخر به جمشید:** همراه با نقوش و دیوارنگاره‌هایی که شاه هخامنشی را بر تخت در حال حمل او توسط اقوام تابع گوناگون نشان می‌دهد.

فارسنامه ابن بلخی: جمشید بفرمود تا جمله ملوک و اصحاب جهان به استخر حاضر شوند و جشن گرفت و آن ساعت خورشید به اعتدال ربیعی رسیده بود.

نظریه نجومی: [بنای] تخت جمشید با محاسبات ریاضی، فیزیکی و ستاره‌شناسی بسیار دقیقی بنیانگذاری شده است. آیا می‌توان احتمال داد که نقش شیر و گاو پلکان آپادانا نمادی از برج اسد و برج ثور باشند و این هر دو ماه (اردیبهشت و مرداد) در بنا و وضع جغرافیایی آن نقشی داشته باشند؟ یا اینکه حلول خورشید را به برج ثور برساند.

۱-۲. پیوند جمشید با نوروز در بازگشت به زندگی و

گسترش زمین

بیرونی؛ از قول زادویه: اهرمن، برکت را از آب و گیاه گرفته بود و باد را از وزیدن باز داشته بود و درختان خشک شدند و دنیا نزدیک به نابودی بود. پس جم به امر خداوند به قصد منزل اهرمن و پیروان او رفت و دیرگاهی آنجا بماند و چون برگشت جهان به حالت فراوانی و باروری و مردم به اعتدال رسیدند. در آن روز که جم برگشت، مانند آفتاب طالع شد و نور از او می‌تابید و مردم از طلوع دو آفتاب در یک روز در شگفت شدند و آن روز را نوروز خواندند و جشن گرفتند و چون چوب‌های خشک

سبز شدند مردم به یمن این نعمت در هر ظرفی و طشتی جو کاشتند و سپس این رسم میان ایرانیان پایدار ماند. **متون پهلوی:** جمشید به دوزخ رفت و مدتی در آنجا بماند و پیمان را که اهرمن ربوده بود از او بگرفت و به زمین بازگرداند. **بیرونی:** چون در عهد جم هیچ جانوری نمرد، زیرا خداوند به پادشاه خدماتی که جمشید کرد مردم او را از پیری، بیماری، درد و غم‌رهایی بخشیده بود، در نتیجه جانوران و مردمان چنان رو به فرونی نهادند که فراخای زمین با همه پهنای آن تنگ شد. آن وقت جمشید به امر خداوند زمین را در سه بار سه برابر کرد. پس جمشید به مردمان دستور داد در این روز غسل کنند تا از گناهان پاک شوند.

روایت بیرونی بازتاب روایت وندیداد است که جم به کمک دو ابزار زرین که خداوند بدو داده بود زمین را گسترش می‌دهد. در فروردین‌یشت نیز، در برابر خشکی چراگاه‌ها، از فروهر جم استمداد می‌شود.

۱-۳. بازگشت به زندگی: پیوند نوروز با سیاوش

کیخسرو

۱-۳-۱. اسطوره سیاوش

سیاوش قهرمان صلح، دوستی، پاکدامنی و دلاوری ایرانیان و نماد اعتدال (و مخالف افراط) به‌دست دشمنان

طبیعت. همچنین مقایسه شود با جشن بابلی زگموک (zigmuk) و بازگشت مردوک پس از اسارت در زیر زمین و جشن بهاری و آیین تجدید میثاق پادشاه بابل با مردوک و کاهنان آن. جشن بهاری بابلی‌ها دوازده روز دوام داشت و در آن مدت پیکر بت‌ها از معبدهای هر شهر به خارج برده می‌شد و بعد از این همراه با پیکر مردوک به پرستشگاه بابل آورده می‌شد. در آنجا شاه شرکت می‌کرد و حلقه شاهی و شمشیر خود را به کاهن می‌داد و در مقابل پیکر مردوک توبه می‌کرد و سوگند می‌خورد. با این تشریفات، مردوک که در جهان زیرین اسیر بود آزاد می‌شد.

۴-۳-۱. احتمال می‌رود جشن سال نو آریایی‌ها که به

سبک هند و اروپایی‌ها در آغاز پاییز بود، متأثر از جشن‌های بهاری مردم بین‌النهرین و مردم بومی فلات ایران بوده باشد. شک نیست که مردم بومی فلات ایران پیش از آمدن آریایی‌ها جشن بهاری را همانند مردم بین‌النهرین برگزار می‌کردند. در میان ایرانیان، پیش از گرویدن به دین زردشت تلفیقی از عقاید بومیان فلات و آیین پرستش نیاکان یا فرّوشی‌ها ایجاد شده بود. نوروز ظاهراً جشن غیرزردشتی است

و زردشتیان باستان بیشتر

به جشن‌های دینی خود پایبند بودند. اما محبوبیت نوروز در میان ایرانیان باعث شد که زردشت نوروز را بپذیرد و آن را به‌عنوان جشن آفرینش برگزار کند. بازگشت فرّوشی‌ها را نیز می‌توان نوعی بازگشت به زندگی یا بازگشت به سوی زندگان تعبیر کرد. فرّوش‌ها ارواح پاک نیاکان‌اند که پیش از سال نو، به دیدن وطن، خانه فرزندان و نوادگان خود می‌آیند. نام ماه فروردین نیز از همین نام فرّوشی (فرّوتی) گرفته شده است.

آیین رفتن بر مزار گذشتگان پیش از نوروز و افروختن چراغ یا شمع برای آن است که فرّوهرها راه خانه و کاشانه خود را در روشنایی به آسانی بیابند و تمیز کردن خانه نیز در اصل برای خوشامدگویی به این بازدیدکنندگان آن جهانی است.



ایران ناجوانمردانه کشته می‌شود. از خون او گیاهی می‌روید که همیشه زنده است. پسرش کیخسرو به ایران بازمی‌گردد و این پادشاه آرمانی ایران و اسطوره صلح، نظم و داد را برقرار می‌کند و به آشفتگی دوران کاووس پایان می‌دهد. ضمناً کیخسرو از جاودان‌هاست. می‌توان بازگشت او به ایران را، مثل بازگشت سیاوش به زندگی تلقی کرد.

۱-۳-۲. روایت بیرونی

خدای گیاهان در این روز زنده می‌شود. گویند در بامداد نوروز بر کوه بوشیخ، شخصی خاموش که دسته‌ای از گیاهان خوشبو در دست دارد، ساعتی آشکار می‌شود و بعد تا سال دیگر همان زمان ناپدید می‌گردد.

نریشخی (تاریخ بخارا): بنای ارگ بخارا را به سیاوش نسبت می‌دهند و محل گور او را در دروازه غوران بخارا که مکانی عزیز و محترم است می‌دانند و هر سال در نخستین روز نوروز پیش از آفتاب یک خروس می‌کشند و به روایت دیگر مغان بر مرگ او سرود سوگواری می‌خوانند.

۱-۳-۳. مقایسه شود با اسطوره بین‌النهرینی اکیتو (akitu) یا کشته شدن خدای دموزی/تموز و بازگشت او به زمین دوباره و ازدواج او با الهه باروری و تجدید حیات

بازگشت فرّوشی‌ها را نیز می‌توان

نوعی بازگشت به زندگی یا

بازگشت به سوی زندگان

تعبیر کرد. فرّوش‌ها ارواح پاک

نیاکان‌اند که پیش از سال نو،

به دیدن وطن، خانه فرزندان و

نوادگان خود می‌آیند. نام ماه

فروردین نیز از همین نام فرّوشی

(فرّوتی) گرفته شده است

۲. نوروز و آفرینش و جشن توزیع بخت ۱-۲. طبق نظریه‌ای آفرینش جهان در نوروز صورت گرفته است. (نظریه‌ای دیگر آن را در مهرگان می‌داند)

بیرونی: آفرینش جهان در ششمین روز نوروز به کمال رسید. روز اول نوروز به نام خداوند (هرمزد) و روز ششم به نام خرداد (امشاسپند) است.

در بیشتر روایات آسمان، زمین، خورشید و ستارگان قبلاً آفریده شده بودند اما آفرینش زمان در نوروز بود. خداوند به خورشید در آن وقت که در برج حمل بود، حرکت بخشید و از آنجا زمان آغاز شد و مردم نوروز را جشن گرفتند. در بعضی روایات، آفرینش انسان نیز در نوروز بود. پس نوروز جشن تولد انسان نیز می‌تواند باشد.

بیرونی: نخستین روز از فروردین‌ماه را از این جهت نوروز نام نهادند؛ که پیشانی سال نوست و به اعتقاد پارسیان نخستین روزی است از گشتن زمان. در این روز خوشبختی را برای ساکنان زمان توزیع می‌کنند و از این‌رو ایرانیان آن را روز امید می‌خوانند.

نوروزنامه: در آغاز آفرینش حرکت خورشید در بامداد نخستین روز فروردین از نخستین درجه برج حمل آغاز شد. پس آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را گردانید و شب و روز پدیدار گشت و از آن آغازی شد بر تاریخ جهان.

۲-۲. **نوروز بزرگ بیرونی:** دانشمندان ایران گویند که در نوروز ساعتی است که، در سپهر پیروز، روان‌ها را برای ایجاد آفرینش به جنبش درآورد. این روز که روز خرداد است نوروز بزرگ نام دارد و در میان ایرانیان جشنی بااهمیت است. گویند که خدا در این روز آفرینش همه آفریدگان را به پایان رسانید.

در این روز، او ستاره مشتری را آفرید و فرخنده‌ترین ساعات متعلق به مشتری است. اما آخرین عمل آفرینش اورمزد، بنا بر اعتقاد زردشتیان، آفرینش انسان است و اگر آفرینش ستاره مشتری بعداً بدان اضافه شده، بدین دلیل است که ستاره مشتری همانم اورمزد است. در نوروز بزرگ (یا روز خرداد ماه فروردین) است که طبق متون پهلوی بیشتر رویدادهای مهم جهان در گذشته و آینده در این روز اتفاق افتد. از جمله: تولد زردشت، گسترش دین، پیام اورمزد به زردشت، گرویش گشتاسب به دین زردشت، تولد و عروج کیخسرو، روزی که سام نریمان اژی‌دهاک را بکشد و چندی به‌عنوان پادشاه هفت کشور بر تخت نشیند و چون کیخسرو ظهور کند آن را بدو واگذار کند و در آن مدت سوشیانس موبد موبدان او گردد، پس تن گشتاسب‌شاه زنده گردد و کیخسرو فرمانروایی را بدو واگذار کند و سوشیانس مقام خود را به پدرش زردشت دهد. در این روز است که اورمزد خدا رستاخیز تن پسین کند و جهان از مرگ و رنج و بدی برهد و اهرمن سرکوب گردد.

۲-۳. از نظر آفرینش، باید نقش امشاسپندان را در کمک به اورمزد یادآور شد، چه غیر از اورمزد که نگهبان انسان است، هر کدام از امشاسپندان نگهبان یکی از آفریدگان‌اند: بهممن/ و هومن، «نگهبان حیوان»، اردبیهشت «نگهبان آتش»، اسپندارمز/ اسفند «نگهبان زمین»، خرداد «نگهبان آب»، اُمرداد «نگهبان گیاه» و شهرپور «نگهبان فلزات». در رابطه با نوروز باید به‌ویژه نقش سه امشاسپند مؤنث اسپندارمز، خرداد و اُمرداد را ذکر کرد، چه اینان هر سه زایا هستند و در بارش باران، زایش زمین و رویش گیاه نقش برجسته‌ای دارند و باروری جهان در سایه مهر و عطوفت آن‌ها صورت می‌گیرد.

۲-۴. **نوروز ساسانیان: نوروز خسروانی؛** درباره‌ی نوروز





گام می‌گذارد به نام تندرستی و خوشبختی بیاید. همان گونه نیز پیام آفرینش نوروز در سبز کردن دانه‌های غلات جلوه می‌کند. انسان با سبز کردن هر دانه و رویش آن، به‌ویژه دانه‌ای که نقش تغذیه دارد، در کار آفرینش سهم کوچکی ایفا می‌کند و همان گونه نیز در نو کردن خود، جامه و خانه و اطرافیانش و در نو شدن و تجدید حیات نوروزی شرکت دارد. بدین سان آیین‌های نوروزی آینه تمام‌نمای جشن نوروز در تجدید حیات، بازگشت به زندگی، آفرینش و توزیع بخت‌اند؛ و همان گونه که خداوند در تجدید حیات طبیعت به آفریدگان و بندگان خود برکت و بخت می‌بخشد، مردمان نیز در رسم عیدی دادن و مرحمت و لطف به دیگران در این امر خدایی شرکت می‌کنند. مراسم آب‌پاشان، آوردن آب از چشمه‌سارها و آسیاب‌ها برای سفر نوروزی و سبز کردن

غلات همه به‌نوعی با اسطوره پیوند می‌خورند. وقتی ما از بطن دانه کوچکی گیاهی می‌رویانیم به آفرینش کمک می‌کنیم و یا در واقع چیزی می‌آفرینیم.

۳. نوروز، تجلی عناصر فرهنگ مدنی

وقتی ما به روایات دانشمندان سده‌های اول اسلامی نظر می‌کنیم، می‌بینیم بیشتر بنیادهای جامعه و فرهنگ شهرنشینی در نوروز بنا نهاده شده و

خسروانی اطلاعات بیشتری از روایات اسلامی داریم. بار عام شاه در شش روز نخست نوروز بود و هر روز به طبقه‌ای ویژه اختصاص داشت. روزهای نخست برای دهقانان (خرده‌مالکین)، اشراف (تیول‌داران)، سپاهیان و روحانیان بود و مردم عادی در روزهای بعدی می‌آمدند؛ و روز ششم ویژه شاه و خاصان او بود. شاه در روزهای نخستین هدیه می‌داد و در روز ششم هدیه‌ها را می‌پذیرفت.

بیست روز به نوروز مانده، دوازده (به روایتی هفت) ستون از خشت خام در حیاط نصب می‌کردند و در آن دانه‌های هفت نوع غله: گندم، جو، برنج، ارزن، لوبیا، نخود و عدس را می‌کاشتند و برای وضع کشت و کار سال در پیش تفأل می‌زدند. در مآخذ، رسم آوردن هفت‌سین یا چینی‌های حامل نقل و شکر یا هفت دانه غله نیز یاد شده است. اما شاید جالب‌ترین آیین «تبریک‌گویی نوروزی» بود که به روایتی در روز نخست و به روایتی در روز ششم انجام می‌گرفت. شخص تبریک‌گو خوش‌قدم و نامش خجسته بود. او در تبریکش از سوی دو نفر «فرخنده نیک‌بخت» می‌آمد و به سوی دو «پُربُرت» می‌رفت. با خود سال نو می‌آورد و برای شاه تندرستی و خوشبختی آرزو می‌کرد. به احتمال بسیار این آیین نمادین بود و دو نفر فرخنده‌پی یا فرخنده نیک‌بخت جلوه‌های دو امشاسپند خرداد و امرداد هستند. خرداد نماد تندرستی و امرداد نماد نامیرایی و جاودانگی است. دو پُربُرت نیز آب و گیاه‌اند که نماد باروری و فراوانی این دو امشاسپندند. پس تبریک‌گو برای طرف در سال نو تندرستی و جاودانگی و برای سرزمینش برکت و باروری طلب می‌کند و همه این‌ها را همراه با پیروزی هدیه می‌آورد (طرف می‌تواند شاه یا بزرگ‌خاندان باشد). این پیام پنهانی نوروز هنوز بازتابش در آیین‌های مردمی برپاست. هنوز بسیاری از ایرانیان می‌خواهند نخستین کسی که به خانه و کاشانه‌شان

سیاوش قهرمان صلح، دوستی،

پاکدانی و دلاوری ایرانیان

و نماد اعتدال (و مخالف

افراط) به‌دست دشمنان ایران

ناجوانمردانه کشته می‌شود

و پسرش کیخسرو به ایران

باز می‌گردد و نظم و داد را

برقرار می‌کند و به آشفتگی

دوران کاووس پایان می‌دهد





قهرمان و پدیدآورنده این فرهنگ مدنی جمشید بوده است. (یا در بیشتر موارد جمشید بوده است)

دامداری: جمشید رام‌کننده حیوانات به‌ویژه اسب بود (بیرونی و مآخذ دیگر).

کشاورزی و آبیاری: جمشید چاه و قنات حفر کرد و به آبادانی زمین پرداخت (ثعالبی) و کاشف نیشکر بود و در نوروز دستور داد شکر بسازند و سپس مرسوم شد مردم در نوروز به هم شکر هدیه بدهند (بیرونی) و امروز شیرینی و نقل و غیره.

معماری: جمشید دستور

داد کوه‌ها و صخره‌ها را بترند و از مرمر و سنگ و گچ، کاخ‌ها بسازند (طبری)، بیرونی و مآخذ دیگر). همچنین او فلزات و زر و سیم و گوهر استخراج کرد.

بهداشت: جمشید گرمابه ساخت و به مردم گفت در نوروز خود را با آب بشویند تا آلودگی‌ها و گناهان از آن‌ها پاک شود (بیرونی و مآخذ دیگر).

دادوستد: جمشید اوزان و اندازه‌ها را وضع کرد

می‌توان گفت نوروز علاوه بر

جشن طبیعت، جشن آفرینش،

جشن پیروزی نور بر ظلمت،

جشن گسترش بنیادها و

عناصر مدنیت بود. در واقع

نوروز جشن دوران طلایی ایران

اسطوره‌ای است که در آن نه

گرما بود نه سرما، نه بیماری نه

رشک و نه مرگ

و مردم از آن سود جستند.

نساجی و خیاطی: جمشید نخ، ابریشم و پشم و بافتن پارچه و دوختن پوشاک را به مردم آموخت (بیرونی، طبری).

پزشکی و درمان: او دارو ساخت و بیماری‌ها را درمان کرد. **صنایع و معادن:** جمشید آتش را کشف کرد (مسعودی).

فلزات را استخراج کرد و آهن‌آلات ساخت (بیرونی). زر و سیم ذوب نمود، تختی از زر و سیم ساخت و بر آن گوهر نشانند (فردوسی)، گردونه‌ای از بلور / شیشه (به روایتی از عاج) ساخت و با آن پرواز کرد (بیرونی، طبری) و یک روزه از دماوند به بابل رسید. (این شاید اوج صنعتگری و فناوری در ذهن بشر اسطوره‌ای بود). سلاح زره و زین‌افزار ساخت (طبری). روزی که سوار بر گردونه بلور (با تخت زر) پرواز کرد و از دماوند به بابل رفت، روز هرمز از ماه فروردین بود. همچنین جمشید جامی ساخت که در آن می‌توانست همه عالم را ببیند که آن در ادبیات فارسی به جام جم معروف شد.^۲

شهرسازی: جمشید شهر ساخت و شهر تیسفون را که بزرگ‌ترین شهر از هفت شهر مداین است، او بنا نهاد (حمزه اصفهانی) استخر را نیز به روایتی جمشید و به روایتی تهمورث ساخت (ابن‌بلخی)، جمشید پلی بر دجله ساخت که تا روزگار اسکندر بر جای بود و اسکندر آن را ویران کرد.

کشتیرانی: کشتی ساخت و بر آب انداخت و از کشوری به کشوری رفت (فردوسی).

نجوم و ستاره‌شناسی و شناخت پیدایش زمین و آسمان. (ابن‌ندیم نقل از ابوسهل نوبختی)

عدالت و دادگستری: جمشید به داد نشست و این سنت تا زمان شاهان ساسانی تداوم پیدا کرد. طبق گفته نظام‌الملک نویسنده سیاست‌نامه، شاهان ساسانی در نوروز به عدالت می‌پرداختند و نخست از شاکیان خود شروع می‌کردند و قاضی‌القضات موبد موبدان بود. بدون شک جامعه مدنی بدون دادگستری خوب پایگاهی ندارد.

خط و نویسندگی: جمشید لوح‌ها و کتیبه‌ها نوشت و به اطراف فرستاد. بیشتر مآخذ این مطلب را تأیید کرده‌اند که کشف خط به وسیله جمشید و در نوروز بود و در واقع این کشف بنیاد تاریخ و فرهنگ تاریخی بشر است. (بیرونی، فردوسی، ابن‌ندیم و دیگران). روزی که جمشید خط نوشت و به مردم مژده داد که روش او خدا را خوش آمده و به پاداش کارهایش، گرما، سرما، پیری و رشک را از مردمان دور می‌کند، روز ششم فروردین‌ماه بود.

ثعالبی: جم فرمانروای هفت اقلیم، زمین را آبادان کرد، آفریدگان را ایمنی بخشید و داد بگسترد (اقتصاد، امنیت و داد: سه رکن جامعه مدنی).

ابن‌مسکویه: چهار خاتم ساخت برای چهار حرفه: برای جلوداران جنگ بر آن نوشت: «نرمی»، برای خراج‌گیران نوشت: «آبادانی»، برای بریدان: «تیزروی» و برای داد‌گناه: «داد».

می‌توان گفت نوروز علاوه بر جشن طبیعت، جشن آفرینش، جشن پیروزی نور بر ظلمت، جشن گسترش بنیادها و عناصر مدنیت بود. در واقع نوروز جشن دوران طلایی ایران اسطوره‌ای است که در آن نه گرما بود نه سرما، نه بیماری نه رشک و نه مرگ.

حال ببینیم این بنیادها و عناصر جامعه مدنی را از دیدگاه تاریخی کجا می‌توان یافت. آیا تخت جمشید می‌تواند بعضی از این جنبه‌ها را البته در چارچوب تاریخ و نه چارچوب اسطوره نشان دهد؟

نوروز و تخت جمشید

اگرچه نام نوروز در آثار مکتوب هخامنشیان نیامده است، اما وجود بنای تخت جمشید بهترین بیان آیین‌های نوروزی یا جشن بهاری است. تخت جمشید نه پایتخت امپراتوری بزرگ هخامنشی می‌توانست باشد و نه محل اقامت دائمی شاه و درباریان او. برای چنین مقصودی تخت جمشید بسیار کوچک است. تخت جمشید پایتخت تشریفاتی و آیینی هخامنشیان بود که در آن جشن‌های نوروز و مهرگان با شکوه هرچه بیشتر برگزار می‌شد و نمایندگان ملت‌های پیرو (بیشترین دنیای متمدن آن روز) که از مرز سیحون تا حبشه و لیبی در آفریقا

و از شبه‌قاره هند تا کنار بسفر و مرز دانوب در اروپا را تشکیل می‌دادند، شرکت داشتند. به همین منظور این بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین بنایی که تا آن روز بر روی زمین ساخته شده بود و شاید نماد بهشت آرمانی مردم کهن این سرزمین بود، بنیانگذاری شد. ستون‌های به شکل درخت تراشیده، نقوش سرو و نیلوفر آبی و گل، همان‌طور که زنده‌یاد مهرداد بهار آن را «باغی مقدس با درختان سنگی» خوانده است، نمایش رویش بهاری است. آیا معماری شگفت‌انگیز تخت جمشید که حتی امروز نیز بیننده را به حیرت می‌اندازد، این ستون‌های سر به آسمان افراشته، سرستون‌های اعجاب‌انگیز، نقش‌های سنگ از انسان‌ها با پوشاک‌ها و سلاح‌های گوناگون و این نقش حیوانات با آن همه نیرو و قدرت، افزون بر آنچه که از تزئینات و سکه‌ها و مهرها و ظروف هخامنشی پیدا شده، دلالت بر پیشرفت هنر و صنعت و فناوری آن زمان نمی‌کند؟ آیا نقشه پلکان‌ها، آب‌روها، فاضلاب و کل مجموعه تخت جمشید یک نمایش از فرهنگ شهرنشینی پیشرفته نیست؟ اگر ساخت تخت جمشید بر حساب نجومی قرار گرفته باشد، خود این موضوع پیشرفت مردم آن دوران را در ریاضی و حساب‌های ستاره‌شناسی نیز می‌رساند.

دوسیرا، هاکا دراگوا، اورامازدا پاتویم امام داهیاوم، هاکا هاینایا، هاکا

صف سربازان پارسی و شوشی نیزه و سپر به دست که در حالت خیردار ایستاده‌اند، صف بزرگان پارسی و مادی که از پلکان قصر بالا می‌روند و با یکدیگر در حال صحبت و تعارف هستند و صف نمایندگان اقوام تابع هخامنشی که

با دستاوردهای بومی، کشاورزی، صنعتی و هنری خود هدایایی برای جشن می‌آورند، نمایش شکوهمندی از این جشن بزرگ است.

این جشن، دعا و نیایش به خدای بزرگ بود برای درخواست برکت، صلح و آرامش. این جشن برای همه مردم و همه ملت‌هایی بود که از هخامنشیان پیروی می‌کردند تا از برکت آن بهره‌مند شوند.

تخت جمشید دعایی است

تجسم یافته به زبان سنگ، سرودی است در نیایش به خدای بزرگ که زمین، آسمان، مردم و شادی را آفرید

تا به این سرزمین زیبا و دارنده مردم خوب برکت و افزونی بخشد، آن را در صلح و آرامش بیاید و از پلیدی و آشوب، که زادهٔ دروغ‌اند، نگه دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از کتاب زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر بدرالزمان قریب، ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۹۳.
۲. این دو صنعت که پیدایش آن را اسطوره ایرانی به جمشید نسبت داده، بشر آن را در سده بیستم به هیئت هواپیما و تلویزیون متجلی ساخت.
۳. اگر نوزد به نام در نوشته‌های هخامنشی نیامده، باعث تعجب نیست، چون این نام در کتیبه‌های ساسانیان نیز دیده نمی‌شود و فقط در چند متن پهلوی نام نوزد دیده می‌شود. شاید کهن‌ترین نام درباره نوزد در یک متن سغدی و به صورت نوگروچ باشد (متن روزهای سغدی)، اما این متن اطلاع زیادی درباره نوزد به ما نمی‌دهد و تاریخ آن هم مشخص نیست.

به‌طور کلی می‌توان گفت که جامعهٔ اسطوره‌ای جمشید، لااقل از نظر مادی، در بنای تخت جمشید هخامنشی بازتاب و تبلور یافته است. اما از نظر فرهنگی نیز خط‌های مختلف نگاشته شده بر سینهٔ سنگ و یا بر دل لوحه‌های گل نشان می‌دهد که در آن جامعه قانونی بوده و فرمانروای آن خدایی بزرگ را می‌پرستیده و مردم را به راستی تشویق می‌کرده و از دروغ پرهیز می‌داده و خود نیز چنین وانمود می‌کرده که طرفدار راستی و عدل و داد است. در آن جامعه همچنین هرکس به قدر کار، مهارت و زحمت خود در ساخت و نگه داشتن این بنا مزد و پاداش می‌گرفته است. مرد، زن و کودک، هرکس کاری می‌کرده طبق قانون مزد دریافت می‌کرده است.

احتمالاً در این جشن‌هاست^۲ که داریوش پیمان خود را با خداوند و مردم تجدید می‌کند، زیرا باور داشت، یا می‌نمود که باور دارد، که شاهی را فقط اهوره مزدا خدای بزرگ به او عطا کرده و نیز فرمانروایی ایران (پارس) راه ایران زیبا، دارنده مردم خوب و اسبان خوب (این کشور پارس، دارنده اسبان خوب و مردم خوب).

lyam dahyaus parsa, naiba, huaspa, humartiya

و در همین مراسم که او از خداوند می‌خواست این سرزمین را از سه چیز نگه دارد: سپاه دشمن (haina)، سال بد (dusyara) و دروغ (drauga). این دعایی است که داریوش در کتیبهٔ خود بر دیوار جنوبی صُفّهٔ تخت جمشید به خط میخی و زبان فارسی باستان (یعنی کهن‌ترین نمونهٔ زبان فارسی) برای آیندگان به یادگار گذاشته است. شاید این دعا را در مراسم جشن نوزد، در

برنامه‌درسی تاریخ دوره‌ دبیرستان در جمهوری خلق چین

مجتبی مقصودی

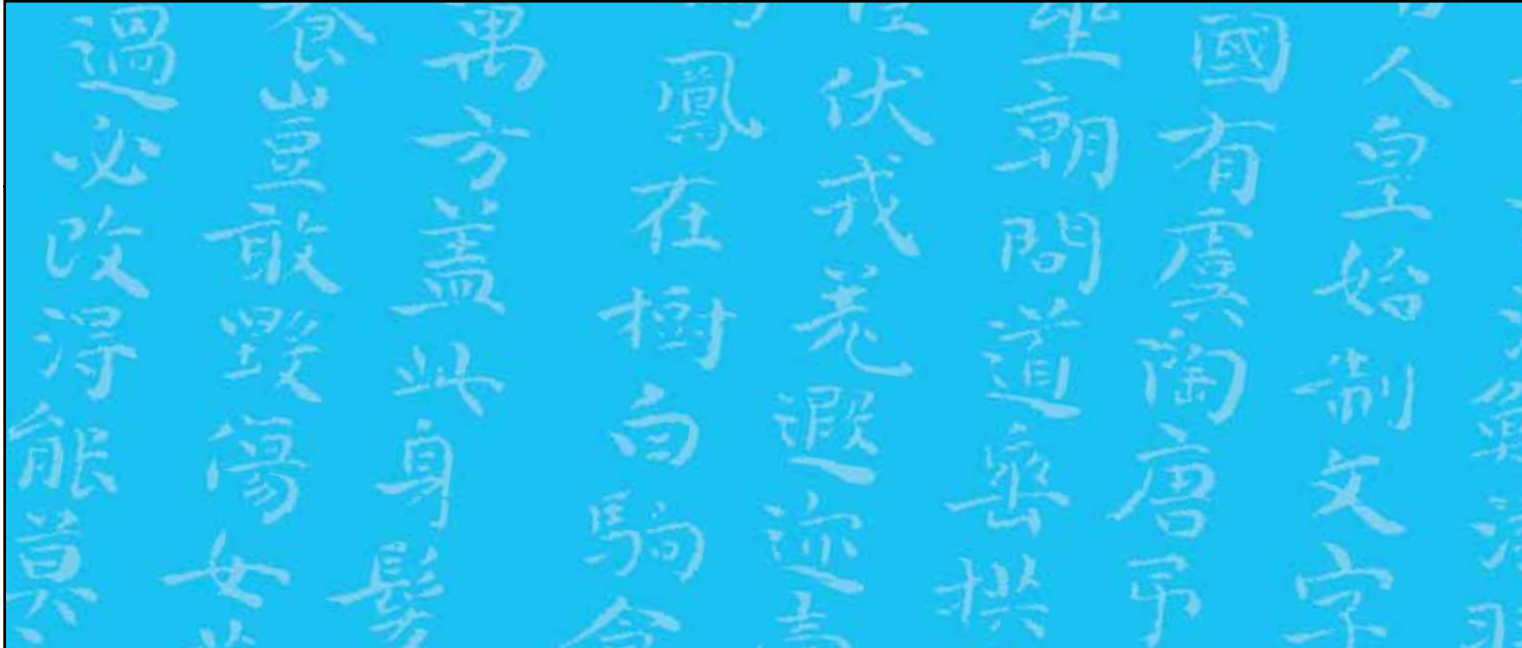
اشاره

در شماره قبل مجله گفتیم که قصد داریم در چند شماره، به معرفی برنامه‌درسی تاریخ در کشورهای دیگر بپردازیم. در آن شماره، کتاب تاریخ پایه دوازدهم کشور هندوستان را با کتاب پیش‌دانشگاهی کشورمان مقایسه کردیم، و اکنون برنامه‌درسی تاریخ کشور چین را معرفی می‌کنیم. از آن‌جا که برنامه‌درسی تاریخ در کشور چین بسیار مفصل است و امکان تنظیم آن به صورت یک مقاله در مجله وجود ندارد. از این‌رو تنها به کلیات این برنامه، شامل اهداف دانشی و مهارتی، اهداف نگرشی و توصیه‌های مربوط به روش یادگیری و آموزش تاریخ می‌پردازیم. ویژگی‌های کلی محتوای برنامه، بخشی از سرفصل‌های برنامه و نمونه‌ای از روش تدریس یک معلم تاریخ در چین، نیز در مقاله ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: برنامه‌درسی تاریخ چین، اهداف برنامه‌درسی تاریخ چین، سرفصل‌های آموزش تاریخ جهان در چین

دبیرستانی وابسته به دانشگاه آموزش و پرورش در جنوب غربی چین.





نظام آموزش عمومی در کشور چین به صورت ۶ سال ابتدایی، ۳ سال دوره اول متوسطه و ۳ سال دوره دوم متوسطه اجرا می‌شود. در دوره متوسطه دوم دانش‌آموزان باید حداقل ۱۴۴ واحد درسی را بگذرانند که از آن میان ۶ واحد مربوط به درس تاریخ می‌شود.^۱ کتاب‌های تاریخ بر اساس یک برنامه درسی معین، تدوین می‌شوند و به لحاظ اهمیتی که نظام چین برای کتاب‌های درسی تاریخ قائل است اجازه نشر آن‌ها را توسط دیگر ناشران نمی‌دهد. اما کتاب‌های درسی دیگر، به‌خصوص زبان چینی، ریاضیات و علوم توسط ناشران غیردولتی منتشر می‌شوند و ادارات آموزش و پرورش استان‌ها اجازه دارند از کتاب‌های موجود در بازار (که به تأیید وزارت آموزش و پرورش رسیده است) یکی را انتخاب کنند. ضمناً این انتخاب تا قبل از سال ۲۰۰۱ وجود نداشت و همه دانش‌آموزان از یک نوع کتاب درسی استفاده می‌کردند.^۲

نگارش برنامه درسی جدید تاریخ کشور چین برای دوره دبیرستان در سال ۲۰۰۱ انجام و اجرا شد و هنوز اجرا می‌شود.^۳ در مقدمه این برنامه درسی آمده است: «با توجه به جهانی شدن اقتصاد، تنوع ایدئولوژی‌ها در جهان و اختلافات آن‌ها چندقطبی شدن سیاست و گرایش به توسعه پایدار، و در محیطی که همه چیز بین‌المللی شده چگونه می‌توان فرهنگ سنتی چین را حفظ کرد و حتی گسترش داد، و چگونه می‌توان روح وطن‌پرستی را در دانش‌آموزان تقویت کرد؟ یکی از راه‌های آن درس تاریخ خواهد بود. هرچند علوم انسانی و علوم اجتماعی هم می‌توانند در این راه ممد باشند، اما برنامه آموزش تاریخ در این زمینه وظیفه مهمی را برعهده دارد.»

در مقدمه این برنامه می‌خوانیم: «با وجودی که پنجاه سال از تأسیس کشور چین کمونیست می‌گذرد و تاریخچه آموزش و پرورش چین نشان از دستاوردهای قابل توجه در این زمینه می‌دهد، اما در بسیاری از مناطق هنوز مشکلاتی وجود دارد و نیازهای مردم برای آموزش هنوز برآورده نمی‌شود. اصلاحات برنامه درسی تاریخ باید به آموزش تئوری علمی ماتریالیسم تاریخی منجر شود. این کار از طریق انتخاب محتوای

برنامه درسی تاریخ، طراحی روش‌های تدریس انعطاف‌پذیر برای ایجاد انگیزه یادگیری تاریخ، تغییر روش از دانش‌آموز منفعل به دانش‌آموز فعال انجام می‌شود.»

آموزش حفظی، یادگیری اکتشافی تاریخ توسط دانش‌آموز، داشتن دیدگاهی صحیح از تاریخ، قادر ساختن دانش‌آموزان به نگاه دیالکتیکی به تاریخ و تجزیه و تحلیل موضوعات و مسائل عملی تاریخ از دیگر ویژگی‌های برنامه برشمرده شده است. درک عمیق‌تر از سرزمین مادری و عشق به همه جهان از دیگر اهداف ویژه برنامه است. همچنین، کسب عقلائیتی از تاریخ که دانش‌آموز را به یک شهروند مدرن تبدیل کند؛ یعنی شهروندی که دارای شخصیتی انسانی بوده و بتواند با چالش‌های قرن بیست و یکم روبه‌رو شود از دیگر ویژگی‌های برنامه درسی تاریخ چین است.

از نظر برنامه‌ریزان، برنامه درسی تاریخ باید دانش‌آموزان را قادر سازد که دانش عمومی تاریخ را کسب کنند و شخصیت نیکوی خود را پرورش دهند. این برنامه باید از تخصصی شدن، گرایش برای افزایش وزن دانش تاریخی و پیروی کامل از دیسپلین تاریخ اجتناب کند. برنامه درسی تاریخ باید منطبق بر رشد ذهنی و عقلی دانش‌آموزان باشد، تئوری‌ها و مفاهیم پیچیده تاریخی را کاهش دهد تا تاریخ را به زندگی واقعی و محیط اجتماعی دانش‌آموزان نزدیک‌تر کند و به آن‌ها برای یادگیری مادام‌العمر کمک نماید. علاوه بر این، اصلاحات برنامه درسی تاریخ باید به تغییر روش یادگیری دانش‌آموزان کمک کند، به مشارکت فعال آن‌ها در فرایند آموزش بینجامد، آن‌ها را برای پرسش کردن تشویق کند، تجزیه و تحلیل و حل مسائل را به آن‌ها بیاموزد، و دانش‌آموزان را از یک یادگیرنده طوطی‌وار و منفعل به یک دانش‌آموز فعال تبدیل کند.

این اصلاحات همچنین باید به تغییر روش تدریس تاریخ، فراهم ساختن امکان آموزش دانش‌آموز محور، تشویق معلمان به کشف خلاقانه روش‌های جدید تدریس و بهبود روش‌ها و ابزارهای تدریس منجر شود. از این طریق و نیز از طریق ایجاد یک محیط مناسب، انگیزه دانش‌آموزان به یادگیری تاریخ

افزایش خواهد یافت.

سرانجام اینکه، اصلاحات برنامه درسی تاریخ باید به رشد همه‌جانبه دانش آموز و ایجاد انگیزه در معلمان برای استفاده از شیوه‌های متنوع ارزشیابی منتهی شود. در این برنامه کیفیت کلی دانش‌آموزان به عنوان هدف ارزشیابی تلقی شده است و استفاده از روش‌هایی توصیه می‌شود که بر فرایند یادگیری دانش‌آموزان و نتایج کلی ارزشیابی از یادگیری آنان تأکید دارد.

کلیت برنامه درس تاریخ دبیرستان در کشور چین^۵ از ارائه صریح دانش تا ارتقای زندگی در زمینه برنامه درسی جدید

برای هماهنگ شدن جوانان چین با وضعیت جهان در قرن بیست و یکم و آموزش آنان در محیط رقابتی این قرن، آموزش و پرورش این کشور در سال‌های اولیه قرن جدید، اصلاحاتی اساسی را در نظام آموزشی، از جمله در آموزش تاریخ، اعمال کرد. هدف درس تاریخ در این برنامه تربیت دانش‌آموزان بر اساس میراث فرهنگی و انتقال سنن ملی و میراث انقلاب کشور است. دانش‌آموزان باید احساس وطن‌پرستی، روح جمعی، عشق به سوسیالیسم همراه با کسب آگاهی از سوسیالیسم دموکراسی و اطاعت از قوانین و اخلاقیات سوسیالیستی را کسب کنند؛ باید به تدریج دیدگاه صحیح نسبت به جهان، زندگانی و ارزش‌ها، همراه با مسئولیت‌های سوسیالیستی، پیدا کنند و برای خدمت به مردم سخت بکوشند؛ باید مقدمات روحیه ابداع، توانایی‌های عملی و سواد علمی و فرهنگی و همچنین آگاهی‌های زیست‌محیطی را کسب کنند. همچنین باید بر مهارت‌ها و شیوه‌های اساسی تطبیق خود برای یادگیری مادام‌العمر تسلط یابند و با جسمی توانا و ذهنی زیبا و درکی هنری، شیوه زندگی سالم را در خود شکوفا سازند. در این صورت است که آن‌ها نسلی با ایده‌های بزرگ، اخلاقیاتی پسندیده، فرهنگ غنی و دیسیپلین سخت بار خواهند آمد. بر اساس این اهداف، وزارت آموزش و پرورش چین، استانداردهای برنامه درسی اجباری تاریخ را از سال ۲۰۰۱ به اجرا گذاشت به طوری که از سال ۲۰۰۳ مواد درسی آزمایشی برای درس تاریخ در دوره دبیرستان در ۳۸ استان به اجرا درآمد. بر اساس برنامه جدید درس تاریخ، این درس فقط به اتفاقاتی که در گذشته رخ داده است توجه ندارد بلکه به مشکلات و مسائل جدید هم می‌پردازد. مسائل جدید باید مورد توجه قرار گرفته و عمیقاً مطالعه شوند.

ویژگی‌های اصلی برنامه درسی تاریخ در دبیرستان‌ها

در این برنامه درسی آمده است که، دانش‌آموزان در دوره اول متوسطه دانش و مهارت‌های اولیه تاریخی را کسب می‌کنند و

به درکی بنیادی و عمیق از رشد جامعه انسانی در فرایند تاریخ دست می‌یابند. نیز، به تدریج، می‌آموزند که چگونه مواد تاریخی را برای تحلیل و حل مسائل به کار برند، احساس وطن‌پرستی خود را افزایش دهند، آگاهی از میراث گراندقدر و سنن تاریخی کشور خود و پذیرش آن، و خودباوری و اعتمادبه‌نفس ملی را کسب کنند و آگاهی‌های اولیه را درباره جهان و احترام به تمدن‌هایی که توسط کشورها و مردمان دیگر به وجود آمده فراگیرند. آن‌ها اخلاقیات انسانی را می‌آموزند و از طریق آشنایی با جابه‌جایی قدرت‌ها و تمدن‌ها در جوامع بشری درک خوبی از ارزش‌ها و معنای زندگی به دست می‌آورند و به تدریج دیدگاه صحیحی از جهان، زندگی و ارزش‌ها حاصل می‌کنند. برنامه درسی تاریخ در مدارس متوسطه اول، در این برنامه، نسبت به برنامه قبلی، تأکید بیشتری بر «تاریخ علوم انسانی» دارد و درس تاریخ، خود، یک درس هسته‌ای^۶ (core) برای آموزش‌های انسانی به دانش‌آموزان تلقی می‌شود. هر چند در این برنامه ذکر شده است که برنامه درسی تاریخ فرایند توسعه جوامع بشری و قوانین آن را از دیدگاه ماتریالیستی نگاه خواهد کرد. اما هدف آن است که در برنامه درسی تاریخ دانش‌آموزان ویژگی‌های شخصیتی خوبی به دست آورده و شخصیت سالم خویش را شکوفا سازند. در واقع برنامه درسی تاریخ به دنبال آموزش شخصیت است.

اهداف برنامه درسی تاریخ دوره متوسطه در

جمهوری خلق چین ۱. دانش و توانایی

این هدف، اهداف جزئی زیر را دنبال می‌کند:

- کسب دانش پایه تاریخی، شامل شناخت شخصیت‌های مهم و کلیدی تاریخ، اتفاقات و پدیده‌های تاریخی، مفاهیم مهم تاریخی و تحول تاریخی
- تسلط بر دانش بنیادی روند تاریخ، و به تدریج فرم‌دادن شکلی صحیح از مفهوم زمان و فضای تاریخی، تسلط درست بر دوران‌های تاریخی، تشخیص درست و درک نمودارهای تاریخی و تسلط بر دیگر مهارت‌هایی اولیه که در پایه‌های تحصیلی قبلی به دست آورده است، توانایی کسب و پردازش اطلاعات تاریخی و درک آن‌ها به روش‌های گوناگون، تدوین مطلبی درباره یک موضوع تاریخی به صورت شفاهی یا نوشتاری یا نمودار یا دیگر اشکال ارائه مطلب.

- کسب دانش و شکل‌دادن تخیل تاریخی غنی از مهاجرت بشر به نقاط مختلف زمین، افزایش درک برخی از استنتاج‌های منطقی برای تجزیه و تحلیل و قضاوت تاریخی، شکل‌دادن اولیه به مهارت تفکر مستقل برای نتیجه‌گیری از وقایع تاریخی، درک اولیه از اجتماع بشری (که از دوره اول متوسطه آغاز شده و به موضوع تحول اجتماعی در دوره دوم متوسطه می‌انجامد) درک الگوهای پیشرفت‌های تاریخی مانند آن‌چه در تاریخ علم وجود دارد، یادگیری درک عینی و ارزشیابی از شخصیت‌های تاریخی،

وقایع تاریخی و پدیده‌های تاریخی.

۲. فرایند یادگیری و روش‌های آن

بر اساس این هدف، تعریف درس تاریخ را نباید به «ارائه دانش‌انباشته‌ای از اطلاعات تاریخی» محدود کرد، بلکه در این درس باید به دنبال درک فرایند تاریخی بود که از طریق یادگیری در کلاس و فعالیت‌های بعد از مدرسه رخ می‌دهد. درس تاریخ بررسی روند دشوار پیشرفت بشر و دستاوردهای بزرگ او در تکامل تمدن بشری است. از این رو برنامه درسی تاریخ شامل دانش واقعی از تاریخ، جمع‌آوری اطلاعات تاریخی، شکل‌دادن استدلال و تفکر مستقل، کسب توانایی استدلال درباره یک پدیده تاریخی، مقایسه و خلاصه کردن تاریخ بشر و در نهایت ایجاد هویت، تعمیق درک صحیح از روند توسعه تاریخ بشر و ارائه تفسیر خود از این تاریخ است.

از این رو یادگیری تاریخ بر یادگیری پژوهشگرانه، جسارت در بررسی هر مسئله از زوایای مختلف، و یافتن برخی راه‌های اساسی برای حل مسئله درس تاریخ مبتنی است. همچنین یادگیری تاریخ از طریق همکاری با دیگران، بحث بر موضوعات، تبادل تجربیات یادگیری، مشارکت فعال در فعالیت‌های مختلف اجتماعی، یادگیری استفاده از دیدگاه تاریخی برای تجزیه و تحلیل تاریخ و مسائل عملی جامعه امروزی محقق می‌شود.

۳. نگرش‌ها و ارزش‌ها

شناخت شرایط ملی چین، عشق به سنت‌های فرهنگی خوب ملت چین و درک آن، شکل‌دادن به هویت فرهنگی و تاریخی از طریق تعلق خاطر به سرزمین مادری، کسب احساس مسئولیت ملی و تاریخی و پرورش احساسات میهن‌پرستانه، داشتن احساس مثبت به استقرار نوسازی سوسیالیستی که از

لشکر سفالین،

شامل مجسمه سفالی هزاران سرباز مجهز، مربوط به پادشاهی چین شی هوان، مؤسس دودمان چین - و بنیانگذار کشور چین - در ۲۲۰ پیش از میلاد



سرزمین مادری برخاسته است،

نگرش مثبت برای کمک به صلح و پیشرفت آرمان‌های صلح‌جویانه از نگرش و ارزش‌های مدنظر برنامه‌درسی تاریخ است. به جز اینها، نگرش‌ها و دیدگاه‌های نیز از مفاد این برنامه است که شامل: شکل‌گیری شخصیتی خوب و سالم، ایجاد نگرش مثبت نسبت به زندگی، داشتن اراده قوی و روح وحدت و همکاری، افزایش مقاومت در برابر موانع، توانایی سازگاری با محیط زندگی، چشم‌انداز صحیح داشتن نسبت به زندگی و ارزش‌ها و پی‌ریزی شالوده انسانی شخصیت خود، درک نقش علم و فناوری در توسعه تاریخ بشر که موهبت‌های مادی عظیمی برای او به ارمغان آورده است، احساس احترام به روحیه علمی و رویکرد واقع‌گرایانه و نوآورانه علمی، درک چگونگی سیر تاریخی قوانین بشری، از حاکمیت یک فرد در گذشته به حاکمیت قانون در جهان کنونی، درک تکامل تاریخ بشری از دیکتاتوری به دموکراسی که روندی اجتناب‌ناپذیر از توسعه تاریخ بشر است، تقویت دموکراسی و آگاهی حقوقی، درک الگوهای متفاوت توسعه تاریخی در جوامع بشری، درک جهانیان و احترام به مردم در همه مناطق جهان و سنت‌های فرهنگی قومی آنان، احترام به دستاوردهای برجسته تمدن بشری و علاقه به کسب آگاهی بین‌المللی نسبت به جهان آینده آن.

برنامه‌درسی تاریخ چین، که یک درس اجباری است، به شش بخش تقسیم می‌شود:

۱. تاریخ چین باستان،
۲. تاریخ چین،
۳. تاریخ چین مدرن یا جدید،
۴. تاریخ جهان باستان،
۵. تاریخ جهان مدرن و
۶. تاریخ معاصر جهان.

هر یک از بخش‌های فوق از چند فصل یا موضوع تشکیل می‌شود. در برنامه‌درسی تاریخ دبیرستان شیوه‌پودمانی^۷ به‌کار می‌رود و ساختار هر درس شامل نه پودمان است. سه پودمان اجباری به توسعه جامعه بشری در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌پردازد. این سه پودمان جمعاً شامل بیست‌وپنج سرفصل هستند که از دوران باستان تا جامعه مدرن را در برمی‌گیرند. در این سرفصل‌ها، هم به کشورهای خارجی و

هم به سرزمین چین توجه می‌شود.

شش پودمان انتخابی نیز وجود دارد که عبارت‌اند از:

- نگاهی به اصلاحات مهم در طول تاریخ؛
- ایده‌های دموکراتیک و تجربیات دموکراتیک در جامعه مدرن؛
- جنگ و صلح در قرن بیستم؛
- تبیین‌هایی از ویژگی‌های تاریخی چین و کشورهای خارجی؛
- کشف رازهای تاریخ؛
- مکان‌ها(سایت‌ها) و مجموعه‌هایی که به عنوان میراث جهانی شناخته شده‌اند.

در سازماندهی این درس تغییراتی به منظور تأکید بر امکان‌پذیری محتوا و عنایت به تنوع برنامه‌درسی صورت گرفته است. در واقع این برنامه نه تنها یک زیربنای صلب و سخت ندارد بلکه در آن انعطاف‌پذیری لازم برای رشد و شکوفایی جامع دانش‌آموزان لحاظ شده است.

سرفصل‌های تاریخ جهان در دوره متوسطه^۸

برای آشنایی بیشتر با برنامه‌درسی تاریخ و به منظور جلوگیری از حجیم شدن این مقاله، تنها بخشی از سرفصل‌های این برنامه را که مربوط به تاریخ جهان از نیمه

برنامه‌درسی تاریخ باید دانش‌آموزان را از یک یادگیرنده طوطی‌وار و منفعل به یک دانش‌آموز فعال تبدیل کند

دوم قرن هفدهم تا پایان قرن نوزدهم است مرور می‌کنیم. از جمله، اهداف جزئی آموزش تاریخ جهان در این دوره زمانی را، که به شرح زیر است:

انتظار می‌رود در طول درس‌های این دوره دانش‌آموزان با شخصیت‌های مهم تاریخی این دوران آشنا شوند، رویدادها و پدیده‌های کلیدی و اساسی تاریخی را بشناسند، با استفاده از تاریخ علمی به تجزیه و تحلیل پیشرفت نظام سرمایه‌داری، خشونت، حرص و طمع گسترش‌یافته، اهمیت تاریخی تولد مارکسیسم، مبارزات مردم علیه استعمار و تجاوز سرمایه‌داری را درک کنند و حس تاریخی عدالت‌طلبی و مفهوم ارزش صلح دوستی مردم محور را کسب نمایند. (رجوع شود به جدول سرفصل‌های درس تاریخ جهان)

جدول سرفصل‌های درس تاریخ جهان از نیمه دوم قرن هفدهم تا پایان قرن نوزدهم

انتقال از سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری لیبرال	استثمار وحشیانه قدرت‌های استعماری
مبارزه کشورهای امپریالیست برای تصاحب کشورهای ماوراء بحار و مستعمرات	گسترش دیوانه‌وار سرمایه‌داری و بورژوازی
جنگ جهانی اول نتیجه رقابت کشورهای امپریالیست	مبارزه طبقه پرولتاریا با سرمایه‌داری

گسترش انقلاب بورژوازی یا اصلاحات مربوط به آن در کشورهای بزرگ اروپایی و آسیا	درگیری‌های قومی و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره
ژاپن جایگزین نیروهای فتودالی	جنبش کارگری
دستیابی به حاکمیت قدرت سیاسی	جنبش سوسیالیستی
کشورهایی که انقلاب صنعتی را آغاز یا کامل کردند	جنبش‌های آزادی بخش ملی
رشد سریع نیروهای مولد	تولد مارکسیسم
جامعه دستخوش تکانه‌های زلزله مانند می‌شود	جنبش بین‌المللی کمونیستی وارد دوره تاریخی جدید می‌شود
نظام سرمایه‌داری بر نظام فتودالی غلبه می‌کند	جایگزین شدن برق به جای قدرت بخار در کشورهای اروپایی و آمریکایی به عنوان انقلاب صنعتی دوم
گسترش بیشتر کشورهای سرمایه‌داری غربی در بازار جهانی متکی به مواد اولیه	توسعه سریع‌تر نیروهای مولد
شکل‌گیری اولیه پیشرفت‌های غربی در کشورهای شرق	نقش پررنگ علم و فناوری در رشد جوامع انسانی
وضعیت جهان عقب‌نگاه داشته شده (جهان سوم)	رشد ادبیات و هنر و رفاه به‌طور بی‌سابقه

ارزشیابی و روش تدریس^۹

برای ارزشیابی از آموخته‌های دانش‌آموزان، بر اساس برنامه درسی، روش‌های متفاوتی مورد نظر قرار گرفته و این چنین بیان شده است که در فرایند یادگیری، ما باید مدارس، معلمان، دانش‌آموزان، والدین و اجتماع را تشویق کنیم که به‌طور فعال در کشف روش‌های مؤثر ارزشیابی از یادگیری مشارکت نمایند.

روش تدریس تاریخ

روش تدریس تاریخ در برنامه درسی جدید با گذشته تفاوت دارد و برای این کار از روش‌های مختلف استفاده می‌شود. اگرچه هنوز همچنان روش سخنرانی، در کلاس‌های تاریخ روش اصلی تدریس به حساب می‌آید اما برخی معلمان از روش‌های دیگر نیز بهره می‌برند.

به یک نمونه از این تدریس‌ها در یکی از کلاس‌های درس نگاهی می‌اندازیم.^{۱۰}

مدل انکشافی

شخصیت‌های تاریخی مهم‌ترین بخش از دانش تاریخی هستند. دانش، درک، و ارزشیابی از شخصیت‌های تاریخی بخشی از تأکیدات برنامه درسی تاریخ در آموزش تاریخ است. تشکیل امپراتوری ناپلئون یکی از بحث‌های کتاب تاریخ چین در دوره متوسطه است. (zhao,2007,pp52-58).

کرد، او چگونه توانست محبوب باشد؟ معلم برای اینکه دانش‌آموزان بتوانند پیروزی‌ها و شکست‌های ناپلئون را درک کنند، یک محتوای چندرسانه‌ای را برای آن‌ها نمایش می‌دهد. اطلاعاتی که او عرضه می‌کند شامل دوران دانش‌آموزی ناپلئون، مشهورترین سخنان وی، ارزشیابی از «کد ناپلئون»^۱، سخنرانی‌های ناپلئون و از این قبیل است. معلم ابزارهای دیگری را هم برای این روش آموزش پژوهشی خود به

شخصیت‌های تاریخی مهم‌ترین بخش از دانش تاریخی هستند. دانش، درک، و ارزشیابی از شخصیت‌های تاریخی بخشی از تأکیدات برنامه درسی تاریخ در آموزش تاریخ است

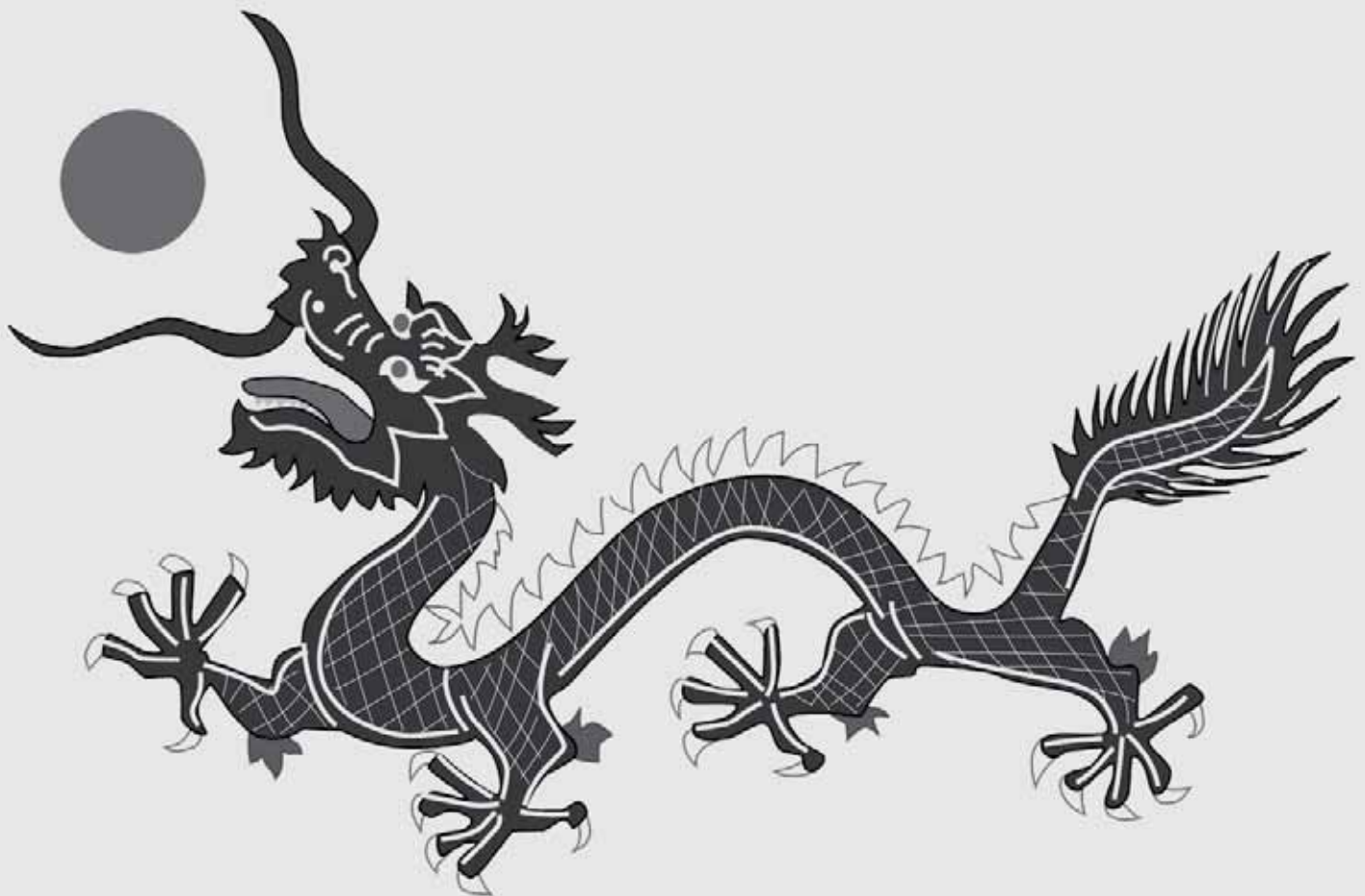
در این روش، گو- زیومی (Guo Xiumi) به عنوان معلم تاریخ، نخست به بیان جزئیاتی از سیاست، اجتماع و ارتش عصر ناپلئون می‌پردازد تا تصویری از ناپلئون به عنوان یک شخصیت تاریخی به دست دهد. استفاده از تعداد زیادی منابع تاریخی نه تنها حامل اطلاعاتی غنی از تاریخ است، بلکه دانش‌آموزان را قادر می‌سازد ارزشیابی شخصیت‌های تاریخی را بیاموزند و مفهوم ماتریالیستی تاریخ را در ارزشیابی خود اثر دهند. در این درس، معلم بر روی موضوع نبرد کاپیتالیسم و فئودالیسم در آن عصر متمرکز می‌شود و اینکه در آن دوره سرمایه‌داری فرانسوی نیازمند یک شمشیر یا قدرت فائده بود.

سپس معلم با طرح سؤالاتی نظیر پرسش‌های زیر دانش‌آموزان را به بحث دعوت می‌کند.

چگونه ناپلئون به این شمشیر تبدیل شد؟

ناپلئون چگونه این شمشیر را برای محافظت از بورژوازی به کار گرفت؟

با وجودی که شمشیر ناپلئون به اصول انقلاب فرانسه خیانت





منبع تصویر:
<http://slightlypicuream.com>

کار می‌گیرد که این ویژگی‌ها را دارد:

- تمرکز بر مسئله‌ها و پرسش‌هایی که باز پاسخ، الهام‌بخش و سازماندهی شده‌اند و از درک ساده تا سطوح بالای تفکر را شامل می‌شوند.
- تمرکز بر بحث‌های دانش‌آموزان و تشویق آن‌ها به بیان دیدگاه‌هایشان به صورت آزاد؛
- هدایت بحث‌ها به مقابله دیدگاه‌ها، به‌منظور کشف‌های متفاوت از موضوع به صورت عمیق‌تر.

جمع‌بندی

برنامه‌ی درسی تاریخ دوره‌ی دبیرستان کشور چین پنج ویژگی مشخص دارد.

۱. اهداف این درس به سه سطح، شامل «دانش و مهارت»، «رویکرد فرایندی» و «گرایش‌های عاطفی و ارزش‌ها» تقسیم شده است. این اهداف تنها به دانش، مهارت، نگرش و افکار معطوف نیست بلکه معطوف به فرایندها و روش‌های یادگیری تاریخ و راه‌های یادگیری تاریخ است.
۲. در ورای آموزش خالص سیاسی، بر تفکر و احساسات تاریخی تأکید دارد. به‌ویژه بر شکوفا کردن انسانیت و روح علمی تأکید دارد و کارکردهای آموزش تاریخ را به عنوان یک آموزش اجتماعی به آموزش رشد انسان پیوند می‌دهد.
۳. این برنامه بر بخش دانش تاریخی شامل حفظ کردن، درک و فهم جریان‌های تاریخ و کاربردهای تاریخ توجه دارد و انتظار دارد دانش‌آموزان استانداردهای مربوط را کسب کنند.
۴. برنامه‌ی درسی جدید تاریخ بر ساختاری از برنامه‌ی درسی تأکید دارد که جامع و در عین حال گزینشی باشد، به جای آنکه دیسیپلین محور بوده و تلفیق با برنامه‌های دیگر در آن دیده نشود.

۵. تاریخ‌نویسان چینی، تاریخ و وقایع آن را از دیدگاه ایدئولوژیک تفسیر می‌کنند. آن‌ها معتقد به دوره‌های تاریخی کمون اولیه، کشاورزی، فئودالی، سرمایه‌داری و نهایتاً کمونیسم هستند و وقایع تاریخی معاصر را از نگاه مبارزات طبقه کارگر با سرمایه‌داری لجام‌گسیخته تحلیل می‌کنند. اگر چه واقعیات زندگی امروز مردم چین دیگر با این تفاسیر هم‌سرخ نیست و از سرمایه‌داری لیبرال حداقل در مناطق آزاد تجاری چین به‌طور کامل حمایت می‌شود. از این رو می‌توان برنامه‌ی درسی چین را برنامه‌ای دیکته شده از سوی حزب حاکم تلقی کرد که کارشناسان آموزشی سعی کرده‌اند با اضافه کردن رویکردهای نوین آموزشی و روش‌های جدید تدریس و تکیه بر جنبه‌های انسانی تاریخ، از تلخی دیدگاه کمونیستی آن بکاهند.

پی‌نوشت‌ها

1. Lam Kevin, 2011, Curriculum Reform in Chinese Secondary Education, World Education Service

۲. در مورد چگونگی امکان انتخاب کتاب‌های درسی از بین چند کتاب در نظام آموزشی چین، یک منبع مشخص یافت نشد، اما منابع و متون زیر به آن اشاره دارند:
 - a. Cynthia Leung, Jiening Ruan, 2012, Perspectives on Teaching and Learning Chinese Literacy in China, Springer press
 - b. <http://en.wikipedia.org/wiki/Textbook>
 - c. Joe Tin-yau LO, 1999, Changes in Hong Kong's History Curriculum: Implications and Complications, The Hong Kong Institute of Education
 - d. Liang, Ye and Cobern, William W., 2003, Analysis of a Typical Chinese High School Biology Textbook Using the AAAS Textbook Standards, Scientific Literacy and Cultural Studies Project . Paper 48.
 - e. Li Jun and Zhao Xiaoping, 2006, CURRICULUM DESIGN: TO ENHANCE STUDENTS' LEARNING, East China Normal University, China

۳. برنامه‌ی درسی تاریخ دوره متوسطه کشور چین (National Curriculum Standards Album History Curriculum Standards) را می‌توانید از طریق وبگاه‌های زیر پیدا کنید.

www.being.org.cn/nsc
<http://ishare.iask.sina.com.cn/>

۴. همان‌طور که بیان شد این برنامه در سال ۲۰۰۱ نگاشته شده است و منظور از پنج‌سال، ابتدای تشکیل حکومت کمونیستی در چین در سال ۱۹۴۹ است.
5. Edmond Hau-Fai Law and Chenzhi Li (Eds.), 2013, Curriculum Innovations in Changing Societies: Chinese Perspectives from Hong Kong, Taiwan and Mainland China, Sense Publishers

- این کتاب حاصل پروژه‌ای است که سی نفر پژوهشگر از کشورهای هنگ‌کنگ، ژاپن، تایوان و سرزمین اصلی چین در آن همکاری داشته‌اند. از صفحات ۲۱۷ تا ۲۲۲ این کتاب که توسط Ji su & wang نگارش شده است برای این مقاله استفاده شده.
۶. برای برنامه‌ی درسی هسته‌ای دو معنا می‌توان ارائه کرد که بی‌ارتباط با هم نیستند. در معنای اول، برنامه‌ی درسی هسته‌ای به برنامه‌ی درسی الزامی گفته می‌شود، یعنی برنامه‌ای که همه دانش‌آموزان ملزم به گذراندن آن هستند. در معنای دوم، برنامه‌ی درسی هسته‌ای به برنامه‌ای گفته می‌شود که یک موضوع به عنوان موضوع اصلی یا هسته‌ای تلقی می‌شود و بقیه موضوعات حول آن آموزش داده می‌شود. در این‌جا درس تاریخ موضوع هسته‌ای است و آموزش‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی از طریق آن صورت می‌گیرد.
۷. پودمان یا module مجموعه‌ای از درس‌های مرتبط با هم در یک رشته است که در نهایت تشکیل یک مهارت را می‌دهند. آموزش پودمانی یا پیمان‌های معمولاً به صورت واحدی ارائه می‌شود و هر واحد درسی استقلال نسبی خود را داراست. با وجود این، گاهی پودمان‌ها پیش‌نیاز یکدیگر هستند.
۸. از منبع معرفی شده در پانویشت ۳
۹. از منبع معرفی شده در پانویشت ۴
۱۰. همان
۱۱. به قوانینی که در زمان ناپلئون در سال ۱۸۰۴ تصویب رسید با اصطلاح کد ناپلئون (code Napoleon) یاد می‌کنند.

کنفرانس گوادلوپ و انقلاب اسلامی ایران

مقدمه

عبدالرضا آقایی
دبیر تاریخ، ازنا

زاممدار این جزیره است و سه نماینده و دو سناتور نیز از آن در مجلس فرانسه حضور دارند. مردم گوادلوپ کاتولیک مذهب، پول آن‌ها فرانک و زبان رسمی و رایج‌شان فرانسه است که با خط لاتین نوشته می‌شود. شهرک «باستر» با حدود ۲۰ هزار نفر جمعیت، مرکز این جزیره است. پنبه، نیشکر، قهوه و موز نیز مهم‌ترین محصولات آن به حساب می‌آید. (بیدخوری، ۱۳۸۰: ۹)

شخصیت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس گوادلوپ

همزمان با تشکیل دولت بختیار و پیش از خروج محمدرضا شاه از ایران، کنفرانس گوادلوپ با حضور **جیمی کارتر** «دموکرات» رئیس‌جمهور آمریکا، **ژیسکار دستن** «لیبرال» رئیس‌جمهور فرانسه، **جیمز کالاهان** «سوسیالیست» نخست‌وزیر انگلیس و **هلموت اشمیت** «سوسیال دموکرات» صدراعظم آلمان غربی تشکیل شد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۴۹۴) و (کدیور، ۱۳۷۹: ۱۹۵) صبح روز پنج‌شنبه ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۷ (۴ ژانویه ۱۹۷۹) ابتدا ژیسکار دستن، جیمز کالاهان، هلموت اشمیت و سپس کارتر به همراه برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا وارد جزیره گوادلوپ شدند. (بیدخوری، ۱۳۸۰: ۱۰-۹)

چگونگی تشکیل کنفرانس گوادلوپ

این کنفرانس به دعوت **ژیسکار دستن**، رئیس‌جمهور فرانسه، هنگامی تشکیل شد که خطر مداخله شوروی برای بهره‌برداری از اوضاع بحرانی ایران در آغاز سال ۱۹۷۹ میلادی جدی به نظر می‌رسید. تغییر سیاست اتحاد جماهیر شوروی نسبت به وقوع انقلاب در ایران، موضع نگران‌کننده‌ای از طرف سیاستمداران غرب محسوب می‌شد. تا پیش از آن، شوروی از مواضع شاه حمایت

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، یکی از مهم‌ترین وقایع سیاسی نیمه دوم قرن بیستم بود. از این رو روزهای آخر حکومت پهلوی، یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مقاطع تاریخی انقلاب اسلامی به‌شمار می‌رود. یکی از وقایع مهم آن ایام برگزاری کنفرانس گوادلوپ بود که با شرکت رهبران چهار کشور قدرتمند جهان (آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان غربی) در جزیره گوادلوپ تشکیل شد. در این مقاله به این سؤال پاسخ می‌دهیم که: «تشکیل کنفرانس گوادلوپ چه ارتباطی با انقلاب اسلامی ایران داشت؟»

کلیدواژه‌ها: کنفرانس گوادلوپ، دولت‌های غربی، انقلاب اسلامی ایران

کنفرانس گوادلوپ

این کنفرانس از ۱۴ تا ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۷ در جزیره گوادلوپ برگزار شد و در آن رهبران چهار کشور غربی در مورد چند بحران مهم جهانی مانند کودتای کمونیست‌ها در افغانستان، خشونت در آفریقای جنوبی، جنگ کامبوج، خطرات روزافزون شوروی در خلیج فارس، مسئله ترکیه و یمن جنوبی و از جمله انقلاب اسلامی ایران به بحث و گفت‌وگو پرداختند و سیاست‌های خارجی خود را هماهنگ کردند. (یزدی، ۱۳۶۸: ۸۹)

گوادلوپ نام جزیره‌ای کوچک در شرق دریای کارائیب و غرب اقیانوس اطلس است. این جزیره با حدود ۱۸۰۰ کیلومتر مربع وسعت و ۳۶۰ هزار نفر جمعیت، دارای آب‌وهوای گرم و مرطوب و پر باران است. در اواخر قرن پانزدهم میلادی توسط کریستف کلمب کشف شد و از اوایل قرن نوزدهم میلادی جزء مستعمرات فرانسه قرار گرفت. در پایان جنگ جهانی دوم، فرانسه به شهروندان این جزیره حقوقی برابر با فرانسویان داد و جزیره نیز یکی از ایالات ماورای بحار فرانسه شد. به همین دلیل یک فرماندار انتصابی از سوی دولت فرانسه

همزمان با تشکیل دولت بختیار و پیش از خروج محمدرضا شاه از ایران، کنفرانس
گوادلوپ با حضور جیمی کارتر «دموکرات» رئیس‌جمهور آمریکا، ژیسکار دستن «لیبرال»
رئیس‌جمهور فرانسه، جیمز کالاهان «سوسیالیست» نخست‌وزیر انگلیس و هلموت
اشمیت «سوسیال دموکرات» صدراعظم آلمان غربی تشکیل شد

سران کشورهای آمریکا، انگلیس و آلمان فرستاد و آن‌ها را به گوادلوپ دعوت کرد تا به مشورت پرداخته و سیاست‌های خود را با آن‌ها همسو کند و راه‌حلی برای حفظ منافع خویش در ایران بیابد. (نجاتی، ۱۳۷۳: ۲۲۲-۲۱۶)

نظر رهبران کشورها در مورد اوضاع ایران

در جلسه‌ای که به بررسی اوضاع ایران اختصاص داشت، ژیسکار دستن از جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلیس، خواهش کرد که موضوع ایران و وضعیت شاه را برای دیگران توضیح دهد و موضع کشورش را در این مورد بیان کند. جیمز کالاهان با توجه به اطلاعاتی که از سوی عده‌ای از دیپلمات‌ها و

می‌کرد. اما با ناکامی سیاست‌های شاه و دولت نظامی از هاری، در ۱۸ نوامبر ۱۹۷۸ (۲۷ آبان ۱۳۵۷) برژنف، رهبر وقت شوروی، با ارسال پیامی به کارتر نسبت به مداخله آمریکا در امور و مسائل ایران هشدار داد. همزمان با ارسال این پیام، روزنامه «پراودا» در مقاله‌ای درباره هرگونه مداخله خارجی در امور ایران هشدار داد و نوشت: هرگونه مداخله خارجی در امور ایران، به خصوص دخالت نظامی در این کشور همسایه را عملی برضد امنیت خود تلقی خواهد کرد. در پاسخ برژنف، کارتر طی پیام محکمی اتهام مداخله آمریکا در امور ایران را رد کرد و این اتهامات را مقدمه دخالت شوروی در ایران قلمداد کرد. به هر صورت، احتمال نفوذ شوروی و دخالت در حوادث ایران برای غربی‌ها بسیار نگران‌کننده بود. (طلوعی، ۱۳۷۵: ۳۹۰)

به این ترتیب ژیسکار دستن، با توجه به بحران ایران و خطر مداخله شوروی در این کشور و همچنین گزارش‌های «رائول دلای» سفیر فرانسه در تهران و گزارش‌های «پونیا توسکی» فرستاده ویژه خود به تهران، که خطر مداخله شوروی در ایران را خاطرنشان کرده بود، و اینکه کشورش میزبان امام خمینی (ره) رهبر انقلاب بود، دعوت‌نامه‌هایی برای



دوستانه‌ای که بین کارتر و شاه برقرار شده بود، من گزارش‌هایی از تهران دریافت می‌داشتیم که نشان می‌داد، سفارت آمریکا و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا به‌طور محسوس از شاه فاصله می‌گیرند و در جست‌وجوی یک راه‌حل سیاسی برای مسائل ایران هستند. قابل درک بود که آن‌ها در جست‌وجوی مردی برای این راه‌حل سیاسی هستند ولی مطلوب خود را نمی‌یابند. (ژیسکاردستن، ۱۳۶۸: ۱۰۲-۱۰۰)

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، به‌عنوان آخرین سخن‌گو رشته کلام را به دست گرفت و گفت: «وضع ایران به کلی تغییر کرده است، شاه دیگر نمی‌تواند بماند. مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند و دولت‌مرد توانایی در ایران باقی نمانده است که حاضر به همکاری با او باشد. اما جای نگرانی نیست، نظامی‌ها هستند. آن‌ها قدرت را به دست خواهند گرفت. بیشتر فرماندهان نظامی ایران، در مدارس ما تحصیل کرده‌اند و فرماندهان و رؤسای ارتش، ما را خوب می‌شناسند. آن‌ها حتی یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند!» (همان: ۱۰۲-۱۰۱)

این سخن، تمام حاضران را به تعجب واداشت و ژیسکاردستن که نمی‌توانست آنچه را می‌شنید باور کند با بهت و حیرت بیشتری به کارتر نگاه می‌کرد. کارتر تا آنجا پیش رفت که هر نوع امکان موفقیت شاه را منتفی می‌دانست و موفق شد نظر هواداران شاه را به کلی تغییر دهد و رهبران غرب را به عرصه گفت‌وگو و تصمیم‌گیری در مورد ایران پس از شاه بکشاند. در این جلسه ژیسکاردستن تغییر موضع داد و با قاطعیت اعلام کرد که اگر شاه به اقامت در ایران ادامه دهد، خطر جنگ داخلی افزایش خواهد یافت و این وضع ممکن است به بهره‌برداری کمونیست‌ها و مداخله شوروی منتهی گردد. (رویبن، ۱۳۶۳: ۱۷۶)

گفتنی است، گزارش‌هایی که در مورد محتویات گفت‌وگوهای اجلاس گوادلوپ از طرف رئیس‌جمهور فرانسه و مقامات آمریکایی منتشر شده است با یکدیگر تناقض دارد.

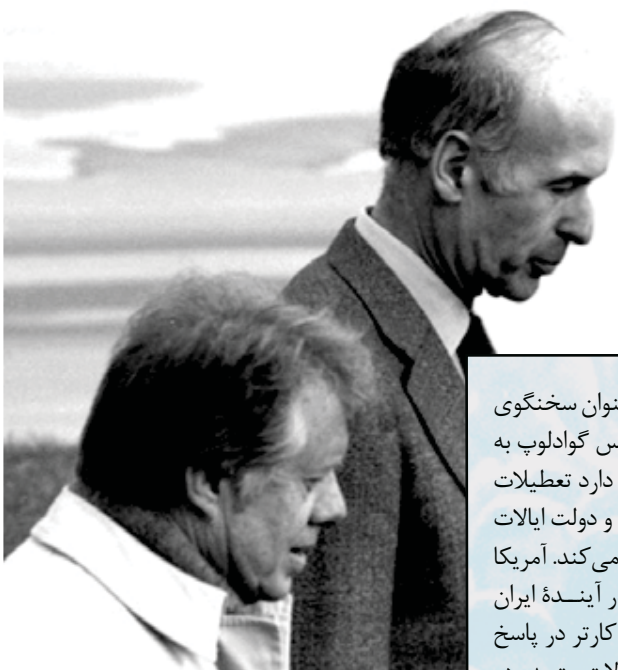
برخلاف نظر ژیسکاردستن، کارتر در خاطرات خود نوشته است: در گوادلوپ هیچ یک از رهبرانی که با من گفت‌وگو کردند، اشتیاق زیادی به حمایت از شاه نشان ندادند. هر سه آن‌ها فکر می‌کردند که شاه باید جای خود را به یک حکومت غیرنظامی

کارشناسان انگلیسی به دست آورده بود به بررسی اوضاع ایران پرداخت. او در این بررسی اوضاع ایران را بسیار بحرانی و شاه را بازنده اصلی ماجرا می‌دانست. کالاهان گفت: «شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راه‌حل واقعی برای جان‌شینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان مانده‌اند توانایی‌های محدودی دارند. به علاوه بیشتر آن‌ها با رژیم ارتباطاتی داشته‌اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می‌تواند در این میان یک نقش انتقالی ایفا کند؟ نه! ارتش فاقد تجربه سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفادارند. (ژیسکاردستن، ۱۳۶۸: ۱۰۱)

هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان با دقت و توجه خاصی به اظهارات کالاهان گوش می‌داد و هیچ سخنی به میان نیاورد، و به‌طور کلی با این نظرات موافق بود. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۴۹۴)

سخن‌گوی بعدی، ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور فرانسه بود که براساس اطلاعات ارسال‌شده سفیر فرانسه در تهران و گزارش میشل پونیاتوسکی، نماینده ویژه‌اش در تهران، در سخنان خود به دو موضوع اشاره نمود. این دو موضوع عبارت بودند از خطر تجزیه سیاسی ایران و هراس از مداخله شوروی در امور ایران. وی تأکید داشت که در شرایط موجود می‌بایست از شاه به‌عنوان بهترین گزینه برای نجات ایران حمایت کرد. زیرا اگرچه شاه تنها و ضعیف به‌نظر می‌رسد، حداقل دید واقع‌بینانه‌ای نسبت به مسائل دارد و تنها نیروی موجود در برابر جریان مذهبی، یعنی ارتش را در اختیار دارد. همچنین شاه در برابر مشکلات اقتصاد ایران که در مواضع طبقه متوسط تأثیر فراوانی گذاشته است، از نفوذ قابل توجهی برخوردار است. از این‌رو امکان تغییر و یا ابتکار تازه سیاسی را دارد. (ژیسکاردستن، ۱۳۶۸: ۱۰۱ و نجاتی، ۱۳۷۳: ۲۱۶-۲۱۳)

ژیسکاردستن در کتاب خاطرات خود در مورد مواضع آمریکایی‌ها می‌نویسد: در کنفرانس طرح اوضاع ایران امری به‌جا و طبیعی بود. درک رویه آمریکایی‌ها در قبال اوضاع ایران دشوار بود. قبل از بروز بحران، آمریکایی‌ها به علت ارتباطات تنگاتنگ خود با ایران، به‌خصوص در زمینه نظامی، مستقیماً با مسائل ایران درگیر بودند و کمتر اروپاییان را در این امور دخالت می‌دادند. با وجود روابط ظاهراً



ژیسکار دستن و کارتر

در ۲۱ دی ماه **سایروس ونس** به عنوان سخنگوی چهار کشور شرکت کننده در کنفرانس گوادلوپ به روزنامه نگاران گفت: شاه در نظر دارد تعطیلات خود را در خارج از ایران بگذراند و دولت ایالات متحده نیز این تصمیم شاه را تأیید می کند. آمریکا احساس می کند که شاه دیگر در آینده ایران نقشی ندارد. فردای آن روز جیمی کارتر در پاسخ خبرنگاران گفت: فکر می کنید ایالات متحده در برابر یکی از مردمی ترین انقلاب هایی که در این قرن یا در هر قرن ممکن است اتفاق بیفتد، چه می تواند بکند؟ در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ به محض اینکه شاپور بختیار نخست وزیر جدید از مجلسین رأی اعتماد گرفت، شاه برای همیشه ایران را ترک کرد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۴۹۶-۴۹۵)

در یک نگاه کلی، می توان دستاوردهای کنفرانس گوادلوپ در مورد ایران را در محورهای ذیل دسته بندی کرد:

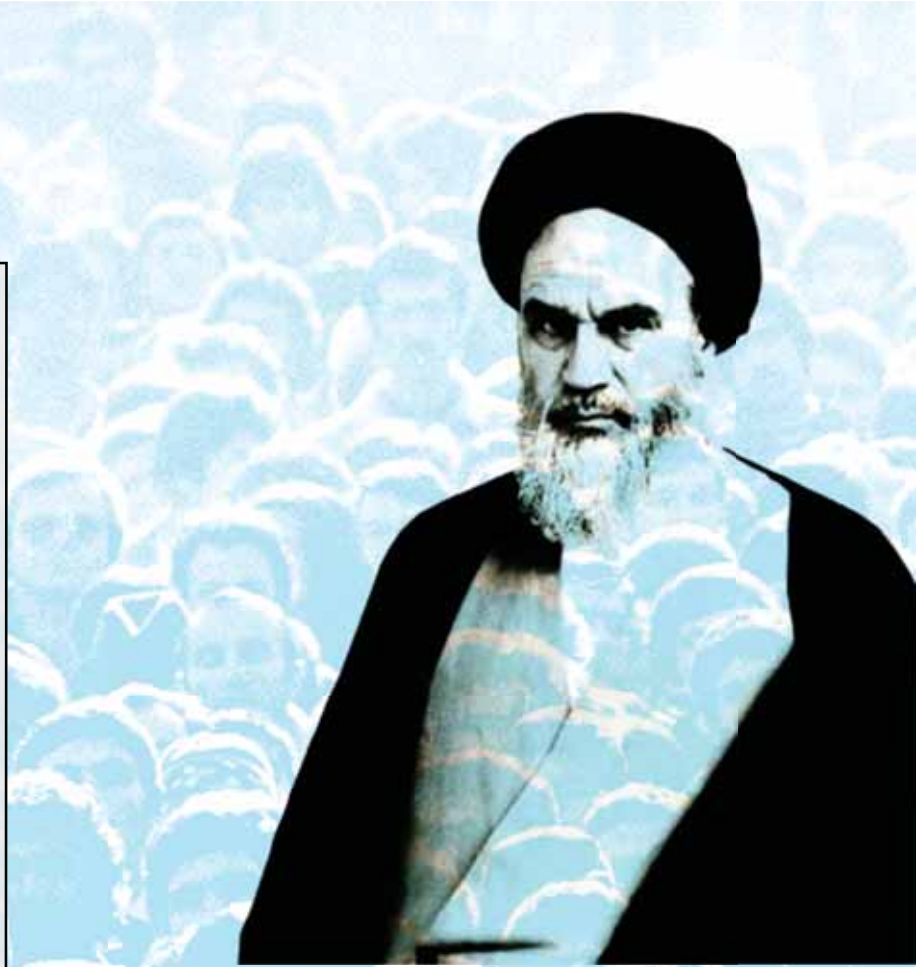
مهم ترین محور تصمیمات این بود که دیگر نمی توان به آینده سیاسی شاه امیدوار بود و ادامه حضور وی، تنها موجب گسترش بحران خواهد شد؛ بنابراین، از آنجا که دول غربی قادر به پشتیبانی از شاه نیستند، خود باید در مورد حضور و یا خروج از ایران تصمیم گیری نمایند. باید توجه داشت که سیاست آمریکا در این مرحله بر این اصل استوار بود که با توجه به فروپاشی نظام شاهنشاهی، انتخابی جز «بختیار» و یا حکومت مردمی به رهبری آیت الله خمینی وجود ندارد، بنابراین غرب می بایست هر چه سریع تر با رژیم جانشین توافق نموده و این نظام می بایست دولتی غیرنظامی باشد، زیرا شاه همه راه حل ها را در عمل آزموده و از آن نتیجه ای نگرفته بود. از سوی دیگر، با توجه به آنکه مسئله زندگی شاه پس از خروج از ایران بسیار حیاتی بود، کنفرانس گوادلوپ به این موضوع نیز حساسیت نشان داد و به این نتیجه رسید که ترتیب پذیری از شاه را که در آینده ای نزدیک کشور را ترک می کند فراهم آورد.

بدهد و ایران را ترک کند. اما آن ها در مورد متحد ماندن ارتش با من هم عقیده بودند، همچنین هیچ تمایلی به **آیت الله خمینی** و عناصر تندرو نداشتند. (طلوعی، ۱۳۷۵: ۳۹۵)

فریدون هویدا، آخرین سفیر شاه در سازمان ملل نیز می گوید: «طبق اطلاعاتی که از کنفرانس سران چهار کشور در گوادلوپ به دستم رسیده، در آنجا صدراعظم آلمان و نخست وزیر انگلیس بر حمایت از شاه پافشاری داشتند، ولی کارتر و ژیسکار دستن برعکس، معتقد بودند که به خاطر وضعیت حاکم بر ایران دیگر امکان ادامه حمایت از شاه وجود ندارد. به هر حال هدف مذاکراتشان هم جز این نبود که با هم برای انتخاب بهترین راه در جهت حفظ منافعشان در ایران به توافق برسند.» (هویدا، ۱۳۸۶: ۲۰۲)

در ارتباط با مواضع کشورهای غربی در کنفرانس گوادلوپ، **باری روبین**، محقق آمریکایی، می نویسد: سیاست آمریکا در ایران در این زمان مبتنی بر این اصل بود که دیگر رژیم شاه را باید تمام شده دانست. در این کنفرانس، رهبران سه کشور اروپایی اظهار عقیده کردند که دیگر به بقای رژیم شاه نمی توان امید بست و غرب باید هر چه زودتر با رژیم جانشین کنار بیاید. رئیس جمهور فرانسه گفته بود: آنچه اروپا بدان احتیاج دارد، نفت ایران و ثبات منطقه است و واشنگتن باید خود را با تغییرات سیاسی تطبیق بدهد. (روبین، ۱۳۶۳: ۱۷۷-۱۷۶)

بالاخره کنفرانس سران، چهار کشور در هفتم ژانویه (۱۷ دی ماه) پایان یافت. خبرگزاری یونایتد پرس از ختم کنفرانس چنین گزارش داد: شاه ایران در حالی که چشم به راه پاسخ ایالات متحده آمریکا است، باید خود سرانجام تصمیم بگیرد که در ایران بماند یا برای یک مرخصی برود، که ممکن است سرانجام منجر به پایان یافتن سلطنتش شود، آمریکا به خاطر مخالفت های فزاینده و همه جانبه ایرانیان نمی تواند از او حمایت کند. (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۷)



شده است. روزنامه‌های ۱۶ دی‌ماه، که بعد از ۶۰ روز اعتصاب منتشر شدند، در تیتراژ اول خود خبر از این امر می‌دهند. تیتراژ روزنامه اطلاعات چنین بود: آخرین تحول در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران، شاه برای استراحت از کشور خارج می‌شود. (اطلاعات: ۱۳۵۷)

حاصل یک هفته مذاکره در گوادلوپ، قطعیت یافتن نخست‌وزیری بختیار و تصویب کوشش‌هایی برای حفظ منافع غرب در ایران بود. بر همین اساس، قرار شد رئیس‌جمهور آمریکا توسط ژنرال دستن پیام‌هایی برای امام خمینی بفرستد. اطلاعات رد و بدل شده در گوادلوپ نشان داد که غربی‌ها می‌کوشند از دو راه از آینده رژیم ایران مطمئن بشوند، نخست از راه ایجاد روابط با اطرافیان امام خمینی (ره) و اطمینان یافتن از مواضع ضد کمونیستی نهضت و دیگر از راه جلوگیری از متلاشی شدن ارتش. (بهنود، ۱۳۷۰: ۱۵۳)

پیام کارتر به امام خمینی (ره) و پاسخ امام به این پیام

پس از بازگشت کارتر به آمریکا، سران کاخ سفید، مطابق تصمیمات اتخاذ شده در کنفرانس گوادلوپ در مورد چگونگی مذاکره با امام به مشورت پرداختند. علی‌رغم اختلافاتی که در مورد مذاکره با امام خمینی (ره) وجود داشت، به پیشنهاد کارتر قرار شد که با واسطه دولت فرانسه با امام تماس مستقیم گرفته شود. بر این اساس، در ۱۸ دی‌ماه ۱۳۵۷ دو نفر از جانب رئیس‌جمهور فرانسه برای دیدار با امام خمینی وارد نوفل‌لوشاتو شدند. این دو حامل پیام تلفنی کارتر بودند که به ژنرال دستن ابلاغ شده بود.

کارتر در آن پیام به امام خمینی (ره) به صراحت اعلام کرد که دولت بختیار مورد حمایت آمریکاست و از امام خواست که از او حمایت کند و تهدید کرد که در صورت مخالفت آیت‌الله با دولت بختیار، وقوع یک کودتای نظامی حتمی است. کارتر همچنین افزود که بهتر است آیت‌الله در بازگشت به ایران عجله نکند. کارتر در پیغام خود از امام خواست که تمام نیروهای خود را برای جلوگیری از عدم مخالفت با بختیار به کار برد، چون حمله به بختیار خطرات زیادی دارد و به تلفات زیادی منجر

(ملائی‌توانی، ۱۳۷۸: ص ۴۰۴)

یکی دیگر از نتایج این کنفرانس، تصمیم برای گفت‌وگو و مصالحه با مخالفان سازش‌ناپذیر رژیم پهلوی بود. به همین دلیل، سران غربی، در راستای چاره‌جویی برای حفظ منافع حیاتی خود پس از خروج یا استعفای شاه، در صدد برآمدند تا از راه ایجاد ارتباط با امام خمینی (ره)، این هدف را محقق سازند. (دهم‌رده، ۱۳۸۳: ۱۱۷) بحث پیرامون این موضوع، از محورهای اصلی کنفرانس بود.

تغییر در مواضع آمریکا

در این زمان، در حالی که مردم به ابراز مخالفت خود با بختیار ادامه می‌دادند، به دستور کارتر کمیسیون ویژه‌ای به ریاست دیوید نیوسام، معاون وزارت امور خارجه آمریکا، بررسی مسائل ایران را آغاز کرد. این کمیسیون در نخستین جلسه خود به این نتیجه رسید که در شرایط کنونی، دولت جدید، در صورت نبودن شاه شانس بسیاری در ارائه چشم‌انداز استقلال کشور دارد. بدون تردید تصمیمات این کمیسیون از تصمیماتی که در گوادلوپ اتخاذ شد نمی‌توانست جدا باشد.

در همین روز، منابع مطلع کاخ سفید اعلام کردند که چرخش تازه سیاست آمریکا، تلفنی به اطلاع ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در تهران رسانده

خواهد شد. کارتر در پیغام خود افزود: آنچه لازم است بیفزاییم این است که بدانید که خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر، اوضاع را بدتر خواهد کرد. آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش به وجود بیاید. (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۲-۹۱)

امام خمینی (ره) پس از شنیدن پیام کارتر، به مخالفت با درخواست‌های وی پرداخت. ایشان اعلام نمودند که ملت به هیچ عنوان حاضر به همکاری با دولت بختیار نیستند و در مورد احتمال کودتا و مداخله ارتش نیز اعلام کردند که هیچ هراسی از کودتا ندارند و با آن به مقابله خواهند خاست. (صحیفه امام، ج ۵، ۱۳۷۸: ۳۷۷-۳۷۶ و یزدی، ۱۳۶۸: ۹۴-۹۳)

امام خمینی (ره) در ادامه سخنان خود از دولت فرانسه تشکر کرد و چنین پاسخ داد: «از دولت فرانسه تشکر می‌کنم و میل دارم که کارتر را نصیحت کنند که دست از پشتیبانی این شاه و این رژیم و این دولت، که همه برخلاف قوانین است، بردارند و این کودتای نظامی را تأیید نکنند و جلوگیری کنند تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخ‌های اقتصاد به گردش درآید و در آن وقت است که می‌شود نفت را به غرب و هر کجا که مشتری هست صادر کند.» (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۵)

چند نکته مهم در مورد کنفرانس گوادلوپ:

● حمایت کشورهای غربی از محمدرضا شاه تا کنفرانس گوادلوپ ادامه داشت. اصول کلی سیاست خارجی غرب، حمایت مستقیم از حکومت ایران، به‌عنوان یک متحد قدرتمند و مورد اعتماد، تا آخرین ماه‌های عمر این رژیم به‌طور مشخص تا کنفرانس گوادلوپ تداوم داشت. (دهمرد، ۱۳۸۳: ۱۱۳)

● آمریکایی‌ها با حمایت از محمدرضا شاه تا لحظات آخر، می‌خواستند هم‌پیمانان منطقه‌ای خود را فریب دهند. فریدون هویدا در کتاب سقوط شاه، می‌نویسد که: «منابع نزدیک به دفتر ریاست جمهوری فرانسه می‌گفتند: در کنفرانس گوادلوپ معلوم شد که آمریکایی‌ها از حدود ماه نوامبر (آذر ۵۷) تقریباً به پیروزی امام خمینی (ره) یقین پیدا کردند و به همین جهت نیز کوشیدند تا از هر راهی که شده به وسیله خود یا دیگران

با امام خمینی و اطرافیانش تماس برقرار سازند، و اعلامیه‌های پشت سرهم آمریکایی‌ها در حمایت از شاه نیز بیشتر برای فریب دادن مقامات رژیم سعودی صادر می‌شد تا آن‌ها گمان نکنند که آمریکا به‌خاطر حفظ منافعش دست از حمایت دوستان خود برمی‌دارد.» (هویدا، ۱۳۸۶: ۲۰۲) از آنجا که هدف آمریکا حفظ منافع خود در منطقه و استمرار صدور نفت ارزان قیمت از منطقه به غرب بود و به‌خاطر آنکه مبدا عربستان به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت احساس عدم اطمینان از حمایت آمریکا کند، تا این زمان سیاست‌های حمایت‌آمیز آمریکا از شاه ایران ادامه داشت. (طلوعی، ۱۳۷۵: ۴۰۰)

● پاسخ امام خمینی (ره) به جواب کارتر، پس از کنفرانس گوادلوپ، توأم با شجاعت و هوشیاری بود، به‌طوری که با سخنان و اقدامات ایشان تلاش‌های چهار قدرت برتر جهان در جزیره گوادلوپ بی‌اثر ماند. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷: ۱۱)

منابع

۱. بیدخوری، یوسف، *در گوادلوپ چه گذشت*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.
۲. باقی، عمادالدین، *بررسی انقلاب ایران*، نشر سراسری، تهران، ۱۳۸۲.
۳. بصیرت‌منش، حمید، *امام خمینی از هجرت به پاریس تا بازگشت به تهران*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.
۴. دهمرد، برات، *دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۳.
۵. روبین، باری، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، آشتیانی، تهران، ۱۳۶۳.
۶. ژیسکار دستن، والری، *قدرت و زندگی*، ترجمه محمود طلوعی، پیک نشر و ترجمه، تهران، ۱۳۶۸.
۷. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *صحیفه امام*، ج ۵، تهران، ۱۳۷۸.
۸. طلوعی، محمود، *داستان انقلاب*، نشر علم، تهران، ۱۳۷۵.
۹. فردوست، حسین، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۹.
۱۰. ملایی توانی، علیرضا، *مجموعه مقالات راه انقلاب*، مقاله کنفرانس گوادلوپ و واکنش امام خمینی، نشر هماهنگ، تهران، ۱۳۷۸.
۱۱. نجانی، غلامرضا، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)*، رسا، تهران، ۱۳۷۳.
۱۲. هویدا، فریدون، *سقوط شاه*، ترجمه ج. ۱، مه‌ران، اطلاعات، تهران، ۱۳۸۶.
۱۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*، البرز، تهران، ۱۳۷۵.
- نشریات:
۱. روزنامه اطلاعات، ۱۶ دی‌ماه ۱۳۵۷.

امام خمینی (ره) پس از

شنیدن پیام کارتر، به

مخالفت با درخواست‌های

وی پرداخت. ایشان اعلام

نمودند که ملت به هیچ

عنوان حاضر به همکاری با

دولت بختیار نیستند و در

مورد احتمال کودتا و مداخله

ارتش نیز اعلام کردند که

هیچ هراسی از کودتا ندارند

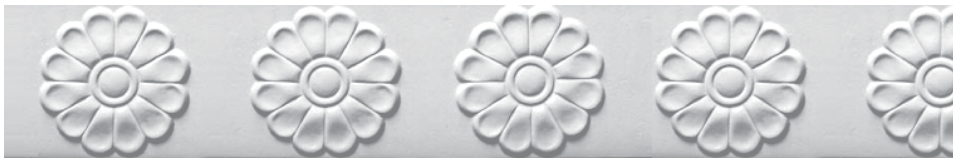
مقدمه

در گستره تاریخ کهن ایران، به‌ویژه در بین پادشاهان ایران باستان، اسب جایگاه ویژه‌ای داشته است. همچنین، اسب یکی از اصیل‌ترین حیوانات اهلی در اسطوره‌های ایرانی محسوب می‌شود. واکاوی‌های تاریخی نشان می‌دهد که این حیوان دلیر و نجیب از روزگاران بسیار گذشته همراه و همیار ایرانیان بوده و در هر جا نام و نشانی از مردم ایران زمین به جا مانده، از این یار دیرین هم اثر و علامتی در صفحات زرین تاریخ باقی مانده است. پیروزی و سرفرازی ایرانیان دلاور و شجاع در جنگ‌ها و مبارزات مرهون این چارپای چابک بوده است. همین تکاور گستاخ است که در عهد باستان گردونه‌های جنگی و سواران با شهامت را به پهنه کارزار می‌آورد و سرزمین پهناور ایران را در زمان حکومت سلسه‌هایی همچون: هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان از شر استیلا و تاخت و تاز بیگانگان نجات می‌داد. مردم ایران باستان از همان آغاز فرهنگ و تمدن، ارزش این حیوان زیبا و هوشمند را فهمیدند و آن را در آموزه‌های دینی از مخلوقات نیک یزدان قلمداد کردند و به پرورش، پرستاری و نگهداری از آن همت گماردند و زندگی خود را رونق بخشیدند.

کلیدواژه‌ها: ایران باستان، اسب، هخامنشیان

تأثیر اسب در پیشرفت زندگی

باستان‌شناسان در اکتشافات خود در گورستانی واقع در جنوب تپه‌های سیلک کاشان به قبرهایی برخوردند که همراه مردگان اشیای زیادی از جمله ابزارهای مزین به نقوشی از قبیل: خورشید و اسب‌های جنگجویان به دست آمد. در قبر مردگانی که در زندگی خود سوارکار بودند، اشیای مربوط به زین و برگ اسب وجود داشت. (گیرشمن، ۱۳۴۹: ۱۲-۱۰) نقش اسب در حیات اقتصادی باستان آن‌چنان حائز اهمیت بود که در بسیاری موارد یکی از اقلام مهم باج و خراج اسبان زیبا و تندرو بود. در سرزمین گسترده هخامنشی تشکیلات مرتب و منظمی وجود داشت و هر قسمت زیر نظر استاندار یا ساتراپ^۱ مشخصی اداره می‌شد. هر ایالتی موظف بود به تناسب درآمد خود مالیات معینی را سالیانه به‌صورت جنس یا نقد بپردازد که در مالیات جنسی چارپایان - از جمله اسب- اهمیت خاصی داشتند. همچنین در جوامع گذشته بشری، پایه و مقیاس سنجش



اسماعیل نساجی زواره
دبیر دبیرستان‌های زواره
(استان اصفهان)

اسب در میدان تاریخ باستان



ثروت چارپایان بودند. وقتی به تدریج کالاها و فرآورده‌های مختلف به وجود آمد، مقیاسی برای ارزش مادی اشیا معین شد که همان حیوان بود و حتی دستمزدها را براساس ارزش حیوانات تعیین می‌کردند. بعضی از کلمات مانند: «مال»، «سرمایه» و «دارایی» در زبان‌های لاتین و سامی از نام چارپایان مشتق شده است؛ چنان‌که واژه «کاپیتالیزم» به معنای سرمایه‌داری از کلمه «کاپیتال»^۲ یعنی سر حیوان ریشه گرفته است. در زبان فارسی نیز «مال» به معنای چارپا است. در پشت سکه‌های هخامنشی فرورفتگی نامنظمی یافت می‌شود که در آن نقوشی مانند: حیوان خوابیده، پرنده، سر اسب و ماهی وجود دارد. (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۲۲۵ و ۲۳۶)

اسبان هخامنشی

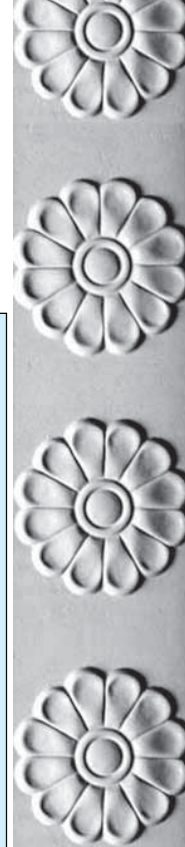
تشکیل دولت نیرومند پارس مهم‌ترین واقعه تاریخ ایران باستان است. این دولت توانست تمام قبایل و طوایف آریایی ایران را گرد هم

جمع کند و به ملت تازه نفس و مقتدر ایران فرصت دهد تا بعضی از ممالک دنیا را فتح کند و شاهنشاهی وسیع و بی‌سابقه‌ای را تشکیل دهد. این دولت که طی سال‌های ۵۵۰-۳۳۰ ق. م بر قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم؛ یعنی از نواحی شرقی هندوستان و آسیای مرکزی تا ممالک شمال آفریقا و سواحل این قاره و تمام شبه جزیره بالکان و قسمتی از یونان فرمانروایی می‌کرد، بزرگ‌ترین شاهنشاهی تاریخ ایران است که ملل مختلف را زیر سایه پرچم آزادی و امنیت قرار داده است. (صفا، ۱۳۵۶: ۸)

دوره هخامنشی را می‌توان روزگار زرین اسب پروری و سوارکاری نامید. در قدیمی‌ترین لوحه و یادگاری که از عهد این سلسله به دست ما رسیده است، واژه «اسب» به کار رفته است. وقتی کوروش می‌خواهد به شهریاری خود ببالد می‌گوید: «این سرزمین پارس را، که دارای اسبان نیک و مردان نیک است، اهورامزدا به من بخشید.» (راوندی، ۱۳۸۴: ۴۲۲)

هرودوت، تاریخ نویس یونانی، نوشته است که:





ایرانیان به فرزندان خود از پنج تا بیست سالگی سه چیز می‌آموزند: اسب‌سواری، تیراندازی و راست‌گویی. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۷۱۷)

همین مطلب را استرابون^۲، جغرافی‌دان یونانی، در حدود یک دهه قبل از میلاد، نیز نوشته است: ایرانیان از پنج تا بیست سالگی کمان کشیدن، زوبین انداختن^۳، بر اسب نشستن و راست گفتن را می‌آموزند. «بنابراین به گفته هرودوت و استرابون در روزگار هخامنشی اسب از کودکی یار برگزیده هر ایرانی بوده است (همان).

اسب در آیین‌ها و عقاید ایرانیان دوره هخامنشی نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. گردونه سواری در این دوره منحصر

به شاهان و نجبا بود. شاهان طبق سنت برگردونه سوار می‌شدند و این گردونه‌ها را گوهرنگاری می‌کردند و اسبان آن‌ها را می‌کشیدند. نمونه‌های مصور این گردونه‌ها در سنگ‌نگاری‌های تخت جمشید موجود است. (www.persianpet.org)

هرودوت از لشکر خشایارشا که در سال ۴۸۰ ق.م، سپاهیان خود را روانه شهر «سارد»^۴ کرد و از آنجا به یونان روی آورد- چنین یاد کرده است: قبل از همه سپاهیان، بارکشان و چارپایان گذشتند. چون این لشکر عبور کرد، هزار سوار برگزیده ایرانی و به دنبال آنان هزار نیزه‌دار عبور کردند. سپس ده اسب مقدس با زیباترین زینت‌ها نمایان شدند. پشت سر این ده اسب گردونه مقدس خداوند نمایان شد. شخص پیاده‌های لگام اسب‌ها را در دست داشت و کسی بر روی آن گردونه ننشسته بود. به دنبال این گردونه مقدس شخص خشایارشا در گردونه‌ای نشسته بود که اسبان زیبا و نجیب آن را می‌کشیدند. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۷۱۷ و ۱۷۱۸)

دوره هخامنشی را می‌توان روزگار زرین اسب پروری و سوارکاری نامید. در قدیمی‌ترین لوحه و یادگاری که از عهد این سلسله به دست ما رسیده است، واژه «اسب» به کار رفته است

در زمان هخامنشیان به راه‌ها و جاده‌ها اهمیت زیادی می‌دادند. از مهم‌ترین راه‌های این دوره «راه شاهی» بود که به فرمان داریوش اول ساخته شد. مرکب این راه اسبان چابک و چالاک بودند. داریوش برای ایجاد ارتباط سریع، چاپارخانه‌هایی^۵ را تأسیس کرد و در آن اسبان تندرو را آماده می‌کرد. اسب‌هایی که در چاپارخانه‌ها نگهداری می‌شدند به «اسبان دولتی» معروف بودند. (محمود آبادی، ۱۳۷۸: ۵۹)

افرادی که نامه‌ها را به قسمت‌های دیگر کشور می‌بردند، به هر چاپارخانه‌ای که می‌رسیدند، فرد دیگری با اسبی تازه نفس نامه را از سوار قبلی می‌گرفت و به چاپارخانه دیگری می‌برد. به همین ترتیب چاپارها شب و روز در حرکت بودند تا نامه‌ها و اوامر مرکز را به دورترین قلمرو و ایالات ایران برسانند. (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۲۲۰)

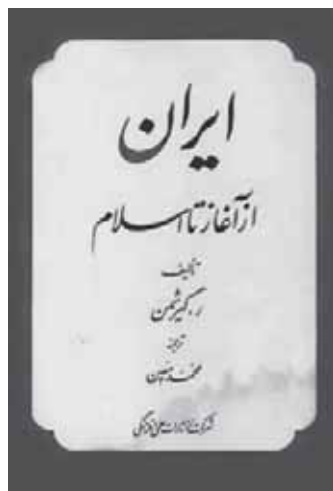
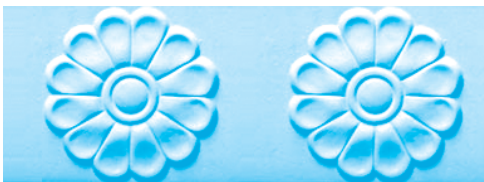
یکی از جالب‌ترین مهرهای هخامنشی که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، مهر داریوش بزرگ است. نقش روی این مهر یک ارابه با دو اسب است که اسبان آن در حال تاخت و تاز هستند و لاشه شیر کشته‌ای در زیر دست و پای اسب‌ها بر روی زمین افتاده است. (www.tebyan-ardebil.ir)

بنابراین حضور اسب در فرهنگ و تاریخ هخامنشی در جلوه‌های گوناگون متجلی است؛ به طوری که بیش‌تر کتیبه‌ها، سنگ‌نشته‌ها و الواح سیمین و زرین این دوره گواه توجه خاص به این حیوان زیبای اساطیری است و در کتیبه‌های گلی دوره داریوش بزرگ نام اسبان عالی کشور ایران عنوان شده است. (www.aftab.ir)

اسبان پارتی

سلسله اشکانیان پس از مادها و هخامنشیان سومین امپراتوری آریایی است. نام قوم اشکانی اولین بار در متون قرن هفتم ق.م در سال نگاری‌های آشوریان آمده است. (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۱۴)

شاهان این سلسله به مدت ۴۷۶ سال (۲۵۰ ق.م تا ۲۶۶ میلادی) بر ایران حکومت کردند. (صفا، ۱۳۵۶: ۲۱) در زمان این دولت بود که ارتش توانمندش با استفاده از اسبان جنگی



جنگ لازم ندارند، بلکه از کودکی با آن‌ها بزرگ می‌شوند و هیچ‌گاه این حیوان را از خود دور نمی‌کنند و هنگام پیکار و شکار از آن استفاده می‌کنند. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۷۱۷)

سربازان این سلسله به اسبان خود خیلی علاقه‌مند بودند؛ لذا شب‌ها به آن‌ها استراحت می‌دادند و همین که هوا تاریک می‌شد از مبارزه دست می‌کشیدند. آنان در فصل زمستان مایل به جنگ نبودند؛ زیرا معتقد بودند که تأمین علوفه اسبان در زمستان سخت است و این حیوان به‌خاطر کمی علف ناتوان می‌شود. (ورستنادیک، ۱۳۸۶: ۳۵)

(www.Iran.goftogoo.com)

اشکانیان به زیبایی اسبان خود می‌نازیدند و سواره به رزم و بزم می‌رفتند. طبقه «آزادگان» این سلسله همیشه سواره بودند و از پیاده روی ننگ داشتند و تصور می‌کردند که پیاده بودن باعث ننگ دودمان است و آبروی خانواده را از بین می‌برد.

همچنین عهد اشکانی پایه‌گذار آیین‌های «شوالیه‌گری» بود. از جمله آیین‌های مربوط به این هنر رزمی، نهادن نشان تباری و یا نماد خانوادگی بر ران اسبان و بر روی برگستوان آن‌ها بود که نمونه آن در تصویر اردوان پنجم بر روی آخرین سکه‌های اشکانی دیده می‌شود. به سبب همین امتیازاتی که سواره نظام اشکانی داشت، نام آن جاویدان گشت و کلمه «پَرْتَوُ»^{۱۱} با گذشت زمان به «پهلوی» تبدیل شد و پرتویان، به‌صورت پهلوانان، در تاریخ ملی

چالاک و تیزرو بساط بیداد سلوکیان (آخرین بازماندگان اسکندر) را بر چید و سرزمین ایران را از استیلای بیگانگان رها ساخت. مرزداران سلحشور و ارتش مقتدر پارتی بهترین اسبان زمان خود را پرورش می‌دادند و در جنگ‌ها از آن‌ها استفاده می‌کردند؛ به‌طوری که چینی‌ها نسبت به اسبان این سلسله حسد می‌بردند. این حیوانات تیزرو دارای سینه‌های فراخ، ریه‌های قوی و توانایی‌های قابل بودند که فقط به صورت چهار نعل حرکت می‌کردند.

اسب در «تسا»^{۱۲} پایتخت اشکانیان و مناطق هم‌جوار آن پرورش داده می‌شد و از چنان قدرت، چالاک‌ی و هوشیاری برخوردار بود که خود اشکانیان بخش بزرگی از پیروزی‌هایشان را مدیون این حیوان می‌دانستند؛ به همین دلیل در جبهه‌های جنگ از اسب با دقت فراوان مراقبت و محافظت می‌شد. پوشش دفاعی اسبان جنگی در برابر تیر دشمنان و مصون نگه‌داشتن آن‌ها در برابر آسیب‌های احتمالی «برگستوان»^{۱۳} نام داشت. برگستوان از صفحات چرمی ضخیم درست می‌شد و گاهی به‌صورت زره‌های زنجیری بود. لذا آن را به پیشانی، ران و جاهای دیگر حیوان که می‌توانست در معرض اصابت قرار بگیرد می‌بستند. (خدادایان، ۱۳۷۹: ۲۸۷) هرودیانوس^{۱۴} نویسنده یونانی درباره علاقه اشکانیان به اسب می‌نویسد: پارت‌ها مانند رومی‌ها کمان و اسبشان را فقط به هنگام

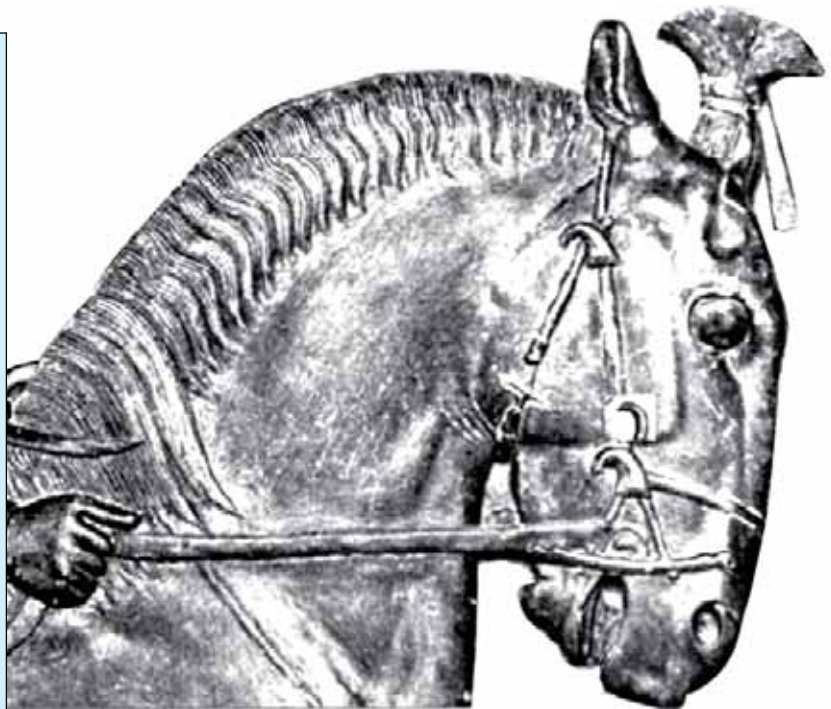
همچنین در زمان ساسانیان قوه عالیه قضایی به شاهنشاه اختصاص داشت و این امر فرضی و نظری نبود. روایات تاریخی زیادی وجود داشت که بر عدالت‌خواهی پادشاهان ساسانی گواهی می‌دهد. اکثر پادشاهان این سلسله برای رسیدگی به دعاوی در بعضی مواقع مخصوص بر اسب سوار می‌شدند و بر مکان بلندی می‌ایستادند و از آنجا تمام مردمی را که در صحرا گرد آمده بودند نظاره می‌کردند و به شکایت‌ها رسیدگی می‌کردند. (همان: ۲۱۶)

اسب در فرهنگ ادبی و حماسی

اسب در اسطوره‌ها و عقاید دینی و ادبی عهد باستان نماد بال است برای پرواز انسان، و پیام آور صلح و دوستی است؛ (http://dana1347.blogfa.com) لذا ایرانیان از زمان ورود به صحنه تاریخ این حیوان را به عنوان یاری وفادار، هوشمند و زیبا ستودند و در ادبیات درباره آن افسانه‌ها آوردند و چکامه‌ها سرودند. در اثبات علاقه ایرانیان به این حیوان می‌توان به بزرگان و پادشاهان اساطیری اشاره کرد که نام آن‌ها با نام اسب همراه است. مثلاً نام چند تن از نیاکان زردشت با واژه اسب آمده است؛ همچون: پورشسب^{۱۳} (نام پدر بزرگ زردشت) و پیتراسب^{۱۴} (دومین نیای زردشت) (کریستن سن، ۱۳۵۵: ۳۲) و نیز نام بسیاری از شه‌ریاران داستانی و شاهزادگان ایرانی با پسواژه «اسب» ترکیب شده است و در سنگ نوشته‌های عهد هخامنشی و آثار نویسندگان یونانی از آن‌ها یاد شده است. بعضی از این اسامی عبارتند از: گرشاسب (دارنده اسب لاغر)، تهماسب (دارنده اسب فربه)، لهراسب (دارنده اسب تندرو)، ارجاسب (دارنده اسب گران‌بها)، گشتاسب (دارنده اسب از کار افتاده)، آریاسب (دارنده اسب آریایی)، شیدسب (دارنده اسب درخشان)، هوکاسب (دارنده اسب زیبا) و هیتاسب (اسبی که به گردونه بسته شده است).

(www.dr.mr.bigdeli.blogfa.com)

همچنین در شاهنامه فردوسی اسب عامل پیروزی پهلوانان و دلاوران ملی ایران زمین قلمداد شده و حکیم توس توانسته است هنر



ما مقام نجبا و سرکردگان دلاور را یافتند.
(www.persianpet.org)

اسب در عهد ساسانیان

اسبان زمان ساسانی، مانند اسبان دوران هخامنشی و اشکانی، زبازد دولت‌های سایر ممالک بودند. در آن عصر اسب را برترین حیوان می‌دانستند و اسب سفید خوش چشم و درخشان موی را از همه مرغوب‌تر قلمداد می‌کردند. اسبان این دوره بسیار قوی‌تر و تناورتر از دوره‌های قبل بودند و برگستوان‌های سنگین را به آسانی می‌کشیدند و موجب شکست سواره نظام و پیاده نظام دشمن می‌شدند. بهترین نمونه چنین اسبی، اسب خسروپرویز به نام «شبدیز» بود که سنگ نگاره آن در طاق بستان نزدیک کرمانشاه هنوز باقی مانده است. (www.persianpet.org)

باز در نقش رستم تصویر بزرگی از شاپور اول دیده می‌شود که بیانگر صحنه پیروزی شاهنشاه ساسانی بر امپراتور روم «والرین»^{۱۲} می‌باشد. در این تصویر شاپور سوار بر اسب است و این حیوان دست راستش را بالا آورده است. (کریستن سن، ۱۳۸۷: ۱۶۱)



**اسبان زمان ساسانی، مانند
اسبان دوران هخامنشی و
اشکانی، زبانزد دولت‌های
سایر ممالک بودند. در آن
عصر اسب را برترین حیوان
می‌دانستند و اسب سفید
خوش چشم و درخشان موی
را از همه مرغوب‌تر قلمداد
می‌کردند**

نظر غلامحسین یوسفی و دیگران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۶.

۳. پیرنیا، حسن؛ **تاریخ ایران باستان**، جلد ۲، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۴.

۴. تاج‌بخش، حسن؛ **تاریخ دامپزشکی و پزشکی در ایران**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲.

۵. تبریزی، محمدبن خلف؛ **برهان قاطع**، جلد ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

۶. توین بی، آرنولد؛ **تاریخ تمدن**، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولا، تهران، ۱۳۶۲.

۷. خدادایان، اردشیر؛ **اشکانیان**، انتشارات به دین، تهران، ۱۳۷۹.

۸. دهخدا، علی‌اکبر؛ **لغت‌نامه**، جلد ۲ تا ۴، ۹، ۱۱، ۱۴، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.

۹. راوندی، مرتضی؛ **تاریخ اجتماعی ایران**، جلد ۱، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۴.

۱۰. سویشر، کلاریس؛ **خاور نزدیک باستان**، ترجمه عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۳.

۱۱. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ **صور خیال در شعر فارسی**، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۴۹.

۱۲. صفا، ذبیح‌الله؛ **تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عصر صفوی**، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

۱۳. فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه**، چاپ مسکو، ۱۹۶۸ - ۱۹۶۰ م.

۱۴. کریستن سن، آرتور؛ **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۸.

۱۵. کریستن سن، آرتور؛ **کیانیان**، ترجمه ذبیح‌الله صفا، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵.

۱۶. گیرشمن، رومن؛ **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمد معین، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۸.

۱۷. محجوب، محمدجعفر؛ **آفرین فردوسی**، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۱.

۱۸. محمودآبادی، اصغر؛ **پژوهش‌هایی در تاریخ، فرهنگ و سیاست ایران باستان**، انتشارات آبتین، تهران، ۱۳۷۸.

۱۹. ورستاندیک، آندره؛ **تاریخ امپراتوری اشکانی**، ترجمه محمود بهفروزی، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۸۶.

۲۰. ویل دورانت؛ **تاریخ تمدن**، ج ۱، ترجمه احمد آرام و دیگران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.

21. www. aftar. ir

22. http:// dana 1347. blogfa. com

23. www. dr mr bigdeli. blogfa. com

24. www. hamshahri- online. ir/ News

25. www. Iran. goftogoo. com

26. www. irtafrih. com

27. www. persianpet. org

28. www. tebyan- ardebil. ir

تصویرگری و تصویرآفرینی این حیوان را در شاهکار بی‌نظیر خود به شکلی زیبا و جذاب به نمایش بگذار. (بینش، ۱۳۵۶: ۷۶)

این تصویرآفرینی در شاهنامه باعث شده است که عده‌ای از شاعران به سرودن منظومه‌های نظیر آن همت گمارند، ولی هیچ کدام نتوانسته‌اند همچون فردوسی از عهده این کار شگفت برآیند؛ زیرا آنان در سروده‌های خود تصویر را صرفاً برای تصویر می‌آورند اما در شاهنامه تصویر اسب در خدمت حماسه و دلاوری و وسیله‌ای است برای القای حالت‌های نمایش لحظه‌ها، پیکارها و جوانب گوناگون استفاده از این حیوان. (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۹: ۳۵۷)

گذشته از این نکته، یکی از قوانین کلی داستان‌های حماسی و یکی از شرایط تخلف‌ناپذیر پهلوانان باستان داشتن مرکبی خاص بوده که از دیگر اسبان از لحاظ قوت، سرعت و هوشمندی ممتاز باشد. (محجوب، ۱۳۷۱: ۱۱۱)

اسامی و اوصاف این حیوان باستانی در شاهنامه فراوان است که به اعتبار رنگ، سرعت، قدرت، راه‌پیمایی، پرش، خشونت و بینایی با واژه‌های گوناگونی به کار رفته است.

پی‌نوشت‌ها

1. Satrap
2. Capital
3. Strabon
۴. پرتاب کردن نیزه
۵. پایتخت لودیه (لیدیه)
6. Zeus
۷. پست‌خانه
۸. شهری در خراسان شرقی میان مرو و بلخ که پایتخت تیرداد دومین پادشاه اشکانی بود.
9. Bargostavan
10. Herodianos
11. Parthava
۱۲. امپراتور روم که در جنگ با شاپور اول ساسانی شکست خورد (Valerian)
13. purshasb
14. pitrasb

منابع

۱. اتابکی، پرویز؛ **واژه‌نامه شاهنامه**، نشر فرزاد روز، تهران، ۱۳۷۹.
۲. بینش، تقی؛ **نکته‌ای در شاهنامه**، یادگارنامه حبیب یغمایی، زیر

محمد حسین معتمد راد

پیامبری که سلمان شناخت!

بررسی زندگی سلمان فارسی، صحابه بزرگ پیامبر (ص)

اشاره

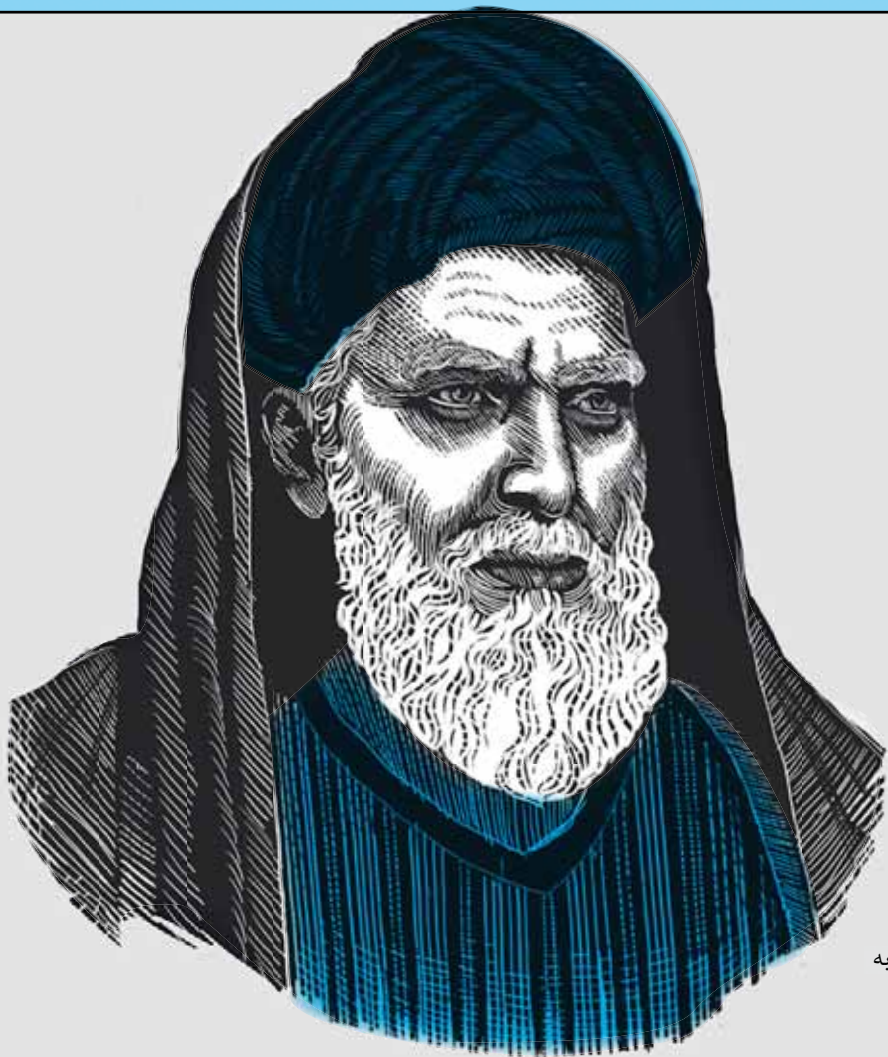
«جی» از نواحی نزدیک اصفهان، و مشهور است که محل تولد سلمان فارسی، صحابه بزرگ پیامبر اسلام بوده است؛ شخصیتی که با سفرهای بسیار و تحقیق و جست‌وجوی خود اسلام را دریافت و آن را پذیرفت. نام او روزبه بود ولی بعدها که مسلمان شد پیامبر (ص) او را سلمان نامید. سلمان انسانی پاک‌سرشت و مخلص بود. آموخته‌های دوران کودکی و نوجوانی‌اش او را به سوی آیین‌های متفاوت کشاند. او که نمی‌خواست اندر زها و اندیشه‌های پدرش را، که برخاسته از آیین زردشت بود، کور کورانه بپذیرد، گمشده خود را در سرزمین‌های دیگری می‌جست. با کاروان‌هایی همراه شد و از شهری به شهری رفت و بسیار سفر کرد و مردمان بسیاری را دید. حتی در جایی او را به بردگی گرفتند. در این سیر و سفرها بود که با آیین مسیح آشنا شد. اما چون روح جست‌وجوگر وی همواره در پی کشف حقیقت بود به آن دل نبست. در نهایت، خلوص و نیت پاک او موجب هدایتش شد. و آن وقتی بود که دست تقدیر وی را به سرزمین حجاز رهنمون شد و از قضا محمد رسول خدا (ص) را دید.

سلمان، یا همان روزبه دوران کودکی و نوجوانی، با آن سوابق اندیشگی، قدم به سرزمینی گذاشت که دایره دعوت پیامبر اکرم (ص) بود؛ و اکنون می‌خواست علائم پیامبری را که در جست‌وجوی وی بود با محمد (ص) که مدعی بود فرستاده خداست، تطبیق نماید.

چنین بود که روزبه، این مهمان پاک‌سرشت، سرانجام پس از آن سیر و سفرها، گمشده خود را در وجود رسول خدا یافت؛ و او را در مدینه ملاقات کرد. پیامبر (ص) پس از شنیدن شرح حال «روزبه» او را در آغوش گرفت و وی را «سلمان» نامید.

در این جستار، نخست به آشنایی با شخصیت سلمان می‌پردازیم و در ادامه، سیر زندگی معنوی این صحابی بزرگ را بازگو می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: سلمان، پیامبر (ص)، آیین مسیح، حکومت مدائن



سلمان فارسی در یک نگاه

نام: سلمان (روزبه)
کنیه: ابوعبدالله، ابوالحسن یا ابواسحاق
تاریخ تولد: نامعلوم
وفات: سال ۳۴ هجری
محل تولد: جی از نواحی اصفهان (بنا به مشهور)
محل دفن: مدائن، شهری در نزدیکی بغداد
شغل پدر: دهقان
حرفه: حصیربافی

روزبه و بن هامان؛ (ما فروخی: ۲۳)؛ مابه بن بود یا بهبود (ابن حجر، ج ۱: ۱۳۰)؛
روزبه بن خشبودان (صدوق، ج ۱: ۱۶۵) و مابه بن بودخشان یا روزبه ابن
مرزبان (ماسینیون، ۱۹۳۴: ۱۳).

گرایش به مسیحیت

روزبه جوان که انقلابی درون او را فراگرفته بود و وجدان بیدارش او را
به ترک آشیانه ترغیب می کرد اطلاعات جامعی از آیین مسیحیت، توسط
راهبان کسب و در نتیجه آن مذهب را اختیار کرد. اما چون مورد مؤاخذه
خانواده خود قرار گرفت، خود را برای یک سفر پرمشقت آماده کرد و به همراه
کاروانی رهسپار شام- مرکز مسیحیت- شد. در آنجا در کلیسایی، مدتی را به
خدمت‌گزاری مشغول شد. آبربری^۱ در کتاب «دین در خاورمیانه»، مرکزیت
آیین مسیح در آن عصر را همین منطقه، یعنی شام می‌داند. (آبربری، ۱۹۶۹:
۲۴۲ و ۲۴۳)

سفر روزبه به شام می‌تواند تأییدی بر این روایت باشد که او در اصفهان
با راهبان مسیحی رویارو شده بوده و آنان نیز در پاسخ به این پرسش او

نام اولیه سلمان

گفته شده است که سلمان، پیش از اسلام
آوردن، روزبه نام داشت. اصولاً بسیاری از منابع
اشاره‌ای به نام سابق او نکرده‌اند. مثلاً از علامه
مجلسی نقل شده است که پیامبر (ص) سلمان
را در آغوش گرفت و او را سلمان نامید. (مجلسی،
۱۴۰۳، ج ۲۲: ۳۵۹). با این حال، در بعضی منابع،
نام اولیه سلمان به شرح زیر آمده است:
مابه بن بودخشان بن ده دیده (طبری، ج
۲: ۱۷۱)؛ **عجم اندر فیروزان؛ مابه بن بودخشان
بن ادريس بن هورسلان** از نسب منوچهر ملک
(مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۸ و ۲۲۹)؛ **مابه بن بدوخشان
بن مورسلان بن بهبودان بن فیروز بن مهرک**
از فرزندان آب پادشاه (ابن اثیر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۸)؛



عساکر، ۱۴۰۶، ج ۱۰: ۳۵) او از آشنایی خود با راهب و جانشینش چنین می‌گوید: «مرا با وی خوش بودی و خدمت یکی کردمی و از وی چیز آموختمی» (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۹۱ و ۱۹۲)

تعلّم روزبه در موصل^۲

پس از درگذشت راهب شام، روزبه به سفارش او به موصل مهاجرت می‌کند: او در شرح مهاجرت خود به موصل می‌گوید: «مدتی برآمد، راهب وفات یافت و مرا وصیت کرد به شخصی پارسا که در موصل مقام داشتی. برخاستم و بر وی رفتم به موصل و گفتم: فلان راهب مرا وصیت کرد پیش تو. اکنون بیامدم تا مدتی در خدمت تو باشم و فایده علمی از تو بردارم. گفت: آن مرد عظیم پارسا بود و متبرک و در علم انجیل به درجه کمال رسیده بود. مدتی پیش وی بودم و از بر وی چیزی تعلّم می‌کردم.» (همان: ۱۹۲)

در خدمت پیشوای نصیبین^۳

وقتی روحانی پارسای موصل وفات کرد، روزبه به سفارش او به نصیبین رفت. پیشوای عیسوی این شهر، شخصیتی بود که روزبه از آن به نیکی یاد کرده و در وصف او می‌گوید: «مدتی به بر وی می‌بودم و چیزی بر وی می‌خواندم و او نیز عظیم مردی پارسا بود و در علم و زهد به غایت ماهر و راسخ قدم بود.» (همان: ۱۹۲ و ابن حیان، ۱۹۸۷، ج ۱: ۲۱۲)

توصیه‌های پیشوای عموریه^۴

پس از درگذشت پیشوای روحانی نصیبین، روزبه به عموریه رفت. او انگیزه سفر خود را به عموریه، چنین شرح می‌دهد: «چون وی - روحانی نصیبین - را وفات رسید. مرا وصیت به شخصی کرد که در جانب روم مقام داشت؛ جایی که آن را عموریه گفتندی. برخاستم و بر وی رفتم و حال خود با وی برگفتم و مدتی دیگر بر وی می‌بودم و از فواید علمی چیزی تعلّم می‌کردم. صاحب عموریه مردی به غایت مجتهد و پارسا بود و در علم انجیل، نظیر خود نداشت و نزد نصاری عظیم و معتبر القول بود.» (ابن اسحاق، ج ۱: ۹۲)

در سفر روزبه به عموریه، جدا از مسئله اعتقادی‌اش، میزان توانمندی جسمانی او هم مورد توجه مورخان قرار گرفته است. به روایت ابن کثیر،

که سرچشمه آیین مسیح کجاست، شام را به او معرفی کرده بوده‌اند.

روزبه به جست‌وجوی عالمی مسیحی پرداخت. اسقفی را به او معرفی کردند. روزبه نزد او رفت و گفت: من به آیین مسیح ایمان پیدا کرده‌ام و دوست دارم در اینجا به شما خدمت کنم، از شما بیاموزم و با شما نماز بگذارم.

روزبه، خود، حالت متحول شده‌اش را این‌گونه شرح می‌دهد:

«بعضی را دیدم انجیل می‌خواندند و بعضی را دیدم که دعا و تضرع می‌کردند. مرا آن حالت

از ایشان خوش آمده، شغل پدر و مزرعه را فراموش کردم. با ایشان نشستم و پرسیدم: دین شما دین کیست؟ گفتند: دین عیسی (ع) است؛ و دیگر پرسیدم که اهل این دین کجا بیشتر باشند و اصلش بیشتر کجا هستند؟ گفتند: در شام. آنکه مرا هوس دین‌ترسایی

برخواست و آتش پرستیدن، بر دل من سرد شد و با ایشان مشغول شدم تا نزدیک شب درآمد. پدرم چون دید که من دیرباز خانه می‌روم به طلب من هر جای مرد فرستاده بود. چون باز خانه رفتم، پدر بر من افتاد و بر سر و روی من بوسه همی داد و گفت: ای پسر، چرا دیر آمدی؛ که دل پدر مشغول شده بود به سبب تو! گفتم ای پدر، مرا کلیسایی پیش آمد و آواز نصاری شنیدم. در رفتم و آن حالت ایشان مرا خوش آمد و هوس دین ایشان مرا برخاست و بدان سبب مشغول شدم تا شب درآمد. پدرم چون این سخن را از من بشنید متغیر شد و گفت: ای

پسر! دین خود نگاهدار که دین تو بهتر از دین نصاری است و در دین ایشان خیری نیست. پدر چون دید که مرا نیک هوس ترسایی برخاسته است و سخن وی را قبول نخواهم کرد و ترسید که من بگریزم از پیش وی، بیرون رفت و قیدی بخواست و بر پای من نهاد و مرا در خانه بازداشت و نگذاشت که بیرون روم.» (ابن هشام، ج ۱: ۲۶۹ و ابونعیم اصفهانی، ۱۹۸۶، ج ۱: ۱۹۸ و ۱۹۹)

ابن عساکر می‌گوید: «روزبه با راهب مسیحی آشنا شد و همراه او تا بیت‌المقدس رفت.» (ابن

پیشوای روحانی عموریه به

روزبه می‌گوید: تو پیامبری

را خواهی دید که به دین

ابراهیم مبعوث می‌شود. ظهور

این پیامبر در سرزمین عرب

خواهد بود آن پیامبر علائمی

به این شرح دارد: «هدیه

را قبول کرده و خود از آن

استفاده می‌نماید؛ از صدقه

خودش استفاده نمی‌کند و

در میان دو کتف او مهر نبوت

وجود دارد



روزبه در عموریه تنها به زندگی شبانه‌روزی در صومعه نمی‌پرداخت، بلکه به پرورش گاو و گوسفند هم اهمیت می‌داد. علاوه بر آن، این خود علامتی بود که روزبه در مرحله‌ای از عمر و توانایی جسمی قرار داشت که بتواند به پرورش دام بپردازد. (ابن کثیر، ۱۹۶۶ ج ۲: ۲۹۰)

پیشوای روحانی عموریه در آخرین لحظات عمر خود به روزبه می‌گوید: امروز دیگر از راهبان کسی باقی نمانده که به تو معرفی کنم. اما روزگاری فرا می‌رسد که تو پیامبری را خواهی دید که به دین ابراهیم مبعوث می‌شود. ظهور این پیامبر در سرزمین عرب خواهد بود و آن سرزمینی است میان سنگ‌های سیاه که در آن درختانی از نخل می‌روید. آن پیامبر علائمی به این شرح دارد: «هدیه را قبول کرده و خود از آن استفاده می‌نماید؛ از صدقه خودش استفاده نمی‌کند و در میان دو کتف او مهر نبوت وجود دارد». (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۴۲ و ابن حیان، ۱۹۸۷، ج ۱: ۲۱۲ و ۲۱۳)

نکته قابل توجه این است که روزبه در سفرهای خود از قبل همواره با راهنمایی پیشوای عیسوی حاضر، راهنمای بعدی خود را انتخاب می‌کرد؛ یعنی آنان فردی را به روزبه معرفی می‌کردند که در واقع وصایت عیسی مسیح (ع) را داشت و روزبه به این شکل به سفر و جست‌وجو می‌پرداخت.

پیامبری که روزبه شناخت

به نوشته ابن کثیر، علائم و ویژگی‌های پیامبر اسلام (ص) توسط راهب بیت‌المقدس، برای روزبه گفته شده بود. راهب حتی به روزبه گفته بود: پیامبری که مبعوث می‌شود نامش احمد است ولی من، به دلیل کهولت سن، نمی‌توانم آن پیامبر را درک کنم. تو اگر او را درک کردی تصدیقش کن و از او تبعیت بنما. (ابن کثیر، ۱۹۶۶، ج ۲: ۲۹۳) بدین ترتیب، روزبه با علم و آگاهی، همراه با کاروانی برای پیدا کردن آن پیامبر راهی مدینه می‌شود. او در شرح این سفر می‌گوید:

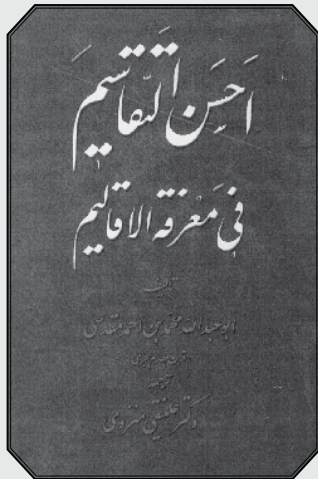
«دل مشغول شدم و کسبی همی کردم، و شب و روز منتظر آن بودم تا کاروانی از حجاز در رسید. و مرا چند سر از گاو و گوسفند حاصل شده بود. برفتم و آن جمله به ایشان بدادم تا مرا بر نشانند و با خود ببرند. چون می‌رفتند مرا بر نشانند. و با خود بردند. وقتی به زمین عرب رسیده بودم با من غدر

کردند و مرا به بندگی به مردی جهود فروختند. و مدتی با وی بودم؛ بعد از آن از بنی قریظه جهودی بیامد و مرا بخريد و به مدینه برد. چون چشمم به نخلستان مدینه افتاد، مرا گریه در آمد.» (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۹۳ و ابن هشام، ج ۱: ۲۳۲)

هنگامی که روزبه قدم به خاک مدینه گذاشت باخبر شد که پیامبر (ص) در مکه مبعوث شده است. علامه محمدباقر مجلسی در **بحار الانوار**، نیز این نکته را مطرح کرده است که روزبه در مدینه از مبعوث شدن پیامبر در مکه باخبر شده است. (مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۲۲: ۳۶۴)

روزبه در مدینه شدیداً در انتظار پیامبر (ص) بود. در روایتی که از سیره ابن اسحاق نقل می‌شود: روزبه شوق دیدار خود را این‌گونه بیان کرده است: «من آن روز، در بنی قریظه بر سر درخت خرما بودم و آن کس که مرا خریده بود در زیر درخت نشسته بود. یکی درآمد و با وی گفتم: امروز شخصی از مکه آمده و در قبا نزول کرده است و مردم مدینه بر سر وی جمع آمده‌اند و دعوی می‌کند که وی پیغمبر خداست. روزبه گفت: من بر سر درخت، چون این سخن بشنیدم، از شادی نزدیک بود تا از درخت در افتادمی. پس زود از درخت فرود آمدم و بر آن شخص دویدم و او را گفتم: ما را بگوی تا این ساعت چه می‌گفتی؟ آن مرد که مرا خریده بود برخاست و طپانچه اسلیلی‌ای بر من زد و گفت: تو را با این فضول چه کار است؟ برو و به کار خود مشغول باش، من برفتم و به کار خود مشغول شدم.» (ابن هشام، ج ۱: ۱۹۴)

روز ملاقات روزبه با پیامبر (ص) فرا رسید در حالی که او در صدد بود نشانه‌هایی را که پیشوای روحانی و راهب عموریه به او اعلام کرده بود، در پیامبر (ص) ببیند. سلمان در این باب می‌گوید: «چون شب درآمد، چند من خرما که [اربابم] به من داده بود برگرفتم و به خدمت سید (ع) آمدم و آن خرما پیش وی بنهادم و او را گفتم: این صدقه است که آورده‌ام تا شما و اصحاب از آن به کار برید. سید (ع) دست بر آن نهاد و اصحاب را گفت: بسم‌الله، شما به کار برید. من از صاحب عموریه شنیده بودم که پیغمبر آخرالزمان صدقه قبول کند لیکن خود از آن نخورد و هدیه قبول کند و خود از آن بخورد و بر پشت وی مهر نبوت ظاهر باشد. این سه علامت از آن، وی مرا گفته بود و من می‌خواستم تا این علامت‌ها باز دانم تا به حقیقت





مصدق دیگر، جنگ «تبوک» است. در این جنگ فرستاده هرقل که از عساکر است به همین خصوصیت پیامبر (ص) یعنی نپذیرفتن صدقه، توجه می‌کند و این ویژگی را برای هر قل بیان می‌دارد. (همان: ۲۵۱)

آزادی روزبه

در رابطه با آزادی روزبه دو روایت وجود دارد: الف. دسته‌ای از روایت‌ها، آزادی روزبه از بردگی را- که در تملک عثمان بن اشهل یهودی بود- در سال اول هجری دانسته‌اند، مانند تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی.

ب. دسته دیگری از روایت‌ها آزادی سلمان را در سال پنجم هجری و اولین حضور او را در نبرد، شرکت در جنگ خندق می‌دانند. این روایت‌ها شرکت نداشتن سلمان در غزوه‌های بدر و احد را به دلیل آزاد نبودن و بردگی او دانسته‌اند. ابن اسحاق در سیره النبی نوشته است: بردگی سلمان موجب شد که او نتواند همراه پیامبر (ص) در غزوات بدر و احد شرکت کند. (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۴۴)

کسی که برای آزادی روزبه اقدام اساسی انجام داد پیامبر اکرم (ص) بود. آن حضرت، بدین منظور عهدنامه‌ای را با صاحب روزبه (عثمان بن اشهل) تنظیم کرد. این عهدنامه توسط حضرت علی بن ابی طالب (ع) در جمادی الاول سال اول هجری نوشته شده، و افرادی همچون ابوبکر، عمر، علی (ع)، حذیفه بن یمان، ابوذر غفاری، ابودرداء، مقداد بن اسود و ابوذر غفاری مفاد عهدنامه را گواهی کردند. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۹) سیصد درخت خرما و چهل اوقیه طلا، حق سهمی بود که پیامبر (ص) به صاحب روزبه پرداخت کرد.

روایات فراوانی در دست است که می‌رساند رسول خدا (ص) سلمان را از بردگی آزاد ساخت:

۱. سلمان از موالی رسول خدا (ص) به‌شمار می‌رود. او در میان بیش از ده تن دست به دست گردید تا اینکه توسط رسول خدا (ص) آزاد شد.
۲. بسیاری از دانشمندان و تاریخ‌نگاران، سلمان را از موالی رسول خدا شمرده‌اند. (حلی، ۱۳۴۲: ۱۷۵)
۳. بریده می‌گوید: سلمان غلام یهودی بود، رسول خدا او را به فلان مقدار درهم و در ازای غرس تعدادی نخل خرید، آن هم به شرط آنکه سلمان تا زمان باردهی نخل‌ها در آن نخلستان کار کند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۳۵)

بدانم که آیا وی همان پیغمبر است که صاحب عموریه مرا نشان به وی داده بود؟ پس چون آن خرمای صدقه که من برده بودم نخورد، از بهر آن که نام صدقه بر وی نهاده بودم، با خود گفتم: این یک علامت درست شد. آن‌گاه برخاستم و برفتم. روز دیگر چون از شغل خواجه فارغ شده بودم، باز خرما که مرا جمع شده بود برگرفتم و قصد خدمت سید (ع) کردم. به پیش وی بنهادم و گفتم: این هدیه‌ای است که آوردم تا تو و اصحاب آن را به کار ببرد. سید (ع) دست در آن باز نهاد و اصحاب را گفت: درآیید؛ و خود با اصحاب آن خرماها را بخوردند. من با خود گفتم: این دو علامت درست شد. روز سوم برخاستم و قصد خدمت پیغمبر (ص) کردم. و سید (ع) به گورستان بقیع رفته بود. برفتم و سید (ع) را در آن جایگاه دیدم نشسته و صحابه پیش وی به زانوی خدمت درآمده. من چون برفتم، تحیت بگزاردم و بر سر وی باز ایستادم و در پشت وی نگاه کردم. سید (ع) به فراست (هوشیاری) بدانست که مرا چه مقصود است. آنگاه ردا از دوش مبارک خود برگرفت و مهر نبوت بر پشت وی ظاهر شد. من چون چنان دیدم، در قدم‌های وی افتادم و می‌گریستم و بی‌خود شدم. آنگاه دو تا شدم و بر پشت وی بوسه دادم و گفتم: «شهد أن لا اله الا الله و اشهد أنك رسول الله» و بعد از آن آغاز کردم و قصه خود از اول تا آخر شرح باز دادم. سید (ع) مرا نوازش‌ها فرمود. صحابه تعجب کردند و گفتند: این حال عجیب و این واقعه‌ای غریب است. مردم مدینه بر سر من جمع آمدند و قصه من همی پرسیدند و من با ایشان قصه خود همی گفتم و سید (ع) دوست داشتی که من قصه خود با مردم گفتمی». (ابن هشام، ج ۱۱: ۱۹۴ و ۱۹۵ و مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۱۹: ۱۰۵ و ۱۰۶)

یکی از علائمی که روزبه دریافت، نپذیرفتن صدقه توسط پیامبر (ص) بود که روزبه از آن به‌عنوان شناسایی ایشان استفاده کرد. غیر از روزبه، سایر مسیحیان هم که با پیامبر (ص) برخورد می‌کردند به این علامت توجه داشتند. نمونه آن، «داستان مباحله» است. وقتی اسقف‌های نجران با پیامبر (ص) روبه‌رو شدند، یکی از آنان در گفت‌وگویی با دیگر اسقفان، پیامبر (ص) را تصدیق می‌کند و مشخصه پیامبر (ص) را این می‌داند که صدقه نمی‌پذیرند یا نمی‌خورند. (مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۲۱: ۳۵۱ و ۳۵۲)





۴. خطیب بغدادی گفته است: رسول خدا بهای آزادی سلمان را پرداخت، پس او به بنی هاشم تعلق دارد. (خطیب بغدادی، ج ۱: ۱۶۳ و ۱۶۴)

۵. حاکم نیشابوری روایت کرده: علی بن عاصم در داستان اسلام آوردن سلمان گفته است: سلمان برده بود. چون رسول خدا به مدینه آمد، خدمت آن حضرت رسید و اسلام آورد. پیامبر نیز او را خرید و آزاد کرد. (حاکم، ۱۳۹۷: ۱۹۸)

از تجمیع گفتارهای منابع واضح است که سلمان در سال اول هجرت آزاد شده است. حتی در بعضی از روایات آمده است که او در مکه آزاد شد. بعضی، مثل مؤلف تاریخ گزیده، تصریح کرده‌اند که رسول خدا (ص) سلمان را در سال اول هجرت خرید و آزاد کرد. (نوری: ۲۰)

سلمان و واقعه «سقیفه بنی ساعده»

در سقیفه ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، خالد بن ولید و عثمان که هسته اصلی جریان خلافت بودند شرکت داشتند. اما یاران نزدیک و مورد وثوق پیامبر (ص) مثل علی (ع)، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار و ... معتقد بودند که در آن شرایط نایستی بحث جریان خلافت مطرح می‌شد. این دسته نسبت به امر مسلمانان و جانشینی پیامبر (ص) بی تفاوت یا بی‌انگیزه نبودند بلکه رسیدگی به امر کفن و دفن پیامبر (ص) را در اولویت می‌دانستند. از نظر آنان امامت یا جانشینی پیامبر (ص) از قبل، طبق شواهد موجود، تعیین شده بود و نیازی به نشست سقیفه نبود؛ آن هم در شرایطی که هنوز پیکر مطهر رسول خدا بر روی زمین بود و دفن نشده بود. لذا قدرت قبیله‌ای کار خلافت را به اتمام رساند و ابوبکر به‌عنوان خلیفه انتخاب شد.

طبرسی در کتاب «احتجاج» واقعه سقیفه را این‌گونه شرح داده است: با ابوبکر دوازده نفر بیعت نکردند و منکر خلافت وی بودند: «خالد بن سعید بن العاص، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی از مهاجرین، و ابوالهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب و ابویوب انصاری از انصار».

سلمان بعد از حضرت علی (ع) با اکراه و ناخشنودی با ابوبکر بیعت کرد. به روایت سلیم بن قیس، مأموران خلیفه حرمت سلمان را نگاه نداشتند. او را مضروب کردند تا گردنش آسیب

دید. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۱۱۱)

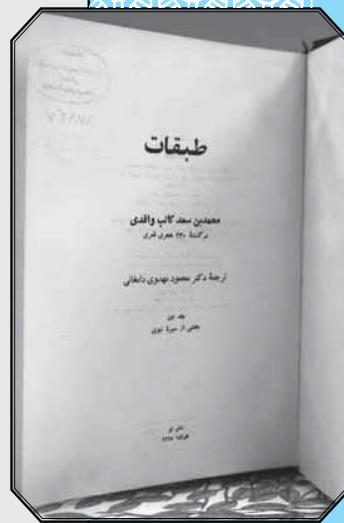
سلمان گام در جای گام علی (ع) می‌نهاد. تندروی و کندروی در مشی او دیده نمی‌شد. در جریان سقیفه نه زودتر از علی (ع) با ابوبکر بیعت کرد و نه برای بیعت بر علی (ع) اصرار ورزید، زیرا راز خاموشی و شکیبایی علی (ع) را دریافته بود. علاوه بر آن ناخشنودی خویش را نسبت به بیعت با ابوبکر نشان داد. به نقل از سید مؤید آملی، در هنگام بیعت با ابوبکر، سلمان دست چپ خود را پیش می‌برد و می‌گوید دست راست من از زمان رسول خدا در بیعت علی (ع) است! و با آن، به جز با علی، با فرد دیگری بیعت نمی‌کنم. ابوبکر رضایت می‌دهد که سلمان همان‌گونه که می‌خواهد بیعت کند. عمر بن خطاب وقتی ناخشنودی سلمان را در بیعت با ابوبکر می‌بیند به او می‌گوید:

«بنی هاشم که از بیعت با ابوبکر روی گرداندند به خاطر نسبتی بود که با پیامبر (ص) داشتند و مدعی‌اند که خودشان بهترین مردم‌اند. اما تو چرا از بیعت روی گرداندی؟!» سلمان می‌گوید من هم شیعه آن‌ها هستم. وقتی آن‌ها روی گرداندند، من هم از بیعت روی می‌گرداندم، وقتی بیعت می‌کنند من هم بیعت می‌کنم. (نوری، ۱۳۶۹: ۵۸۷)

سلمان در برابر این جریان، هم رأی علی (ع) بود و از او تبعیت می‌کرد. او جریان گردهمایی سقیفه را تأیید نکرد. بنابراین بیعت او نیز با اکراه و ناخشنودی صورت پذیرفت. در واقع سلمان یکی از افراد اربعه^۱ مشهور زمان رسول اکرم (ص) بود، یعنی یکی از کسانی که از او به‌عنوان هسته اصلی تشیع یاد می‌کنند. او همچون علی (ع) از ماجرای سقیفه باخبر بود و به روشنی دریافته بود که مثل سرورش شکبیا و خاموش بماند، البته تا حضرت زهرا (س) زنده بود علی (ع) با ابوبکر بیعت نکرد. در چنین شرایطی حضرت صبور، خاموش و غمزده بود. تنها به بیان چند جمله اکتفا کرد. او به عمر گفت: «شیر خلافت را بدوش که برای تو نیز نصیبی خواهد بود. امروز زمام آن را محکم برای ابوبکر در دست گیر تا فردا در اختیار خودت باشد.» عمر نیز وقتی به دست ابولولو مضروب شد گفت اگر ابو عبیده زنده بود او را به‌عنوان خلیفه پس از خود برمی‌گزیدم. (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵: ۲۲۷ و ۲۲۸)

سلمان نیز در ادامه مذاکرات سقیفه، ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و گفت: «زمامداری تو به





استناد چیست؟ وقتی با اموری روبه‌رو شوی بدان آشنایی نخواهی داشت، با کدام بهانه و عذر خودت را بر کسی که از تو دانا و به پیامبر (ص) نزدیک‌تر و به تأویل کتاب خداوند داناتر است و سنت پیامبر (ص) را بهتر می‌شناسد و پیامبر (ص) در حیات خود او را مقدم داشته است و در هنگام وفات نیز سفارش او را کرده است برتر می‌دانی؟ شما به سخن پیامبر (ص) اهمیت ندادید و سفارش او را فراموش کردید، برخلاف پیمان عمل کردید و پیمان را شکستید. شما متعهد بودید که زیر فرمان **اسامه بن زید** قرار بگیرید اما از این تعهد روی بر تافتید و مخالفت ورزیدید.» (طبرسی، ۱۳۸۶: ۷۶-۷۷)

حکومت مدائن

مدائن پایتخت ساسانیان بود که به دست مسلمانان فتح شد. این شهر را شهری افسانه‌ای نامیده‌اند. پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، شرایطی به‌وجود آمد که عمر، سلمان را به حاکمیت مدائن برگزید. پیش از سلمان **حذیفه بن یمان** حاکم مدائن بود. سلمان، که خود در فتح مدائن، نقش به‌سزایی داشت و خدمات شایسته‌ای را به اعراب نمود، بنا به پیشنهاد **سعد بن ابی وقاص** از جانب عمر به فرمانروایی مدائن منصوب گردید و تا زمان خلافت عثمان و تا آخر عمر در این منصب باقی ماند. (مقدسی، ۱۳۵۰: ۱۱۶) او در ایام حکومت خود، بیت‌المال را صرف مردم می‌کرد و حتی از حقوق شخصی خود به نفع جامعه و نیازمندان خرج می‌کرد. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۴: ۷۷).

یکی از کارهای مهم سلمان در مدائن این بود که مسجد را پایگاه فعالیت‌های اجتماعی و مرکز تعلیم و تربیت و هدایت مردم قرار داد. او در این کار با الهام گرفتن از شیوه پیامبر (ص) توانست مردم آن ناحیه را با قوانین، احکام و معیارهای اسلامی آشنا سازد.

وفات سلمان

انسان‌های کامل و اولیای مقرب درگاه خداوند گاهی از غیب مطلع می‌شوند. سلمان نیز چنان خصوصیتی داشت. او از مرگ خود باخبر بود. لحظات آخر زندگی به وصیت مولایش رسول خدا (ص) عمل نمود؛ یعنی دستور داد تا او را به

قبرستان ببرند تا زمانی را با مردگان گفت‌وگو کند. این عمل خود گواه آن بود که وی رفتنی است و اجلس فرا رسیده است. در بامداد روز سه‌شنبه سال ۳۴ یا ۳۶ مق از همسرش مقداری مشک طلبید و بدن خود را با آن خوش‌بو کرد و بعد به انتظار ماند تا اجلس فرارسید. طبق وصیت سلمان، برای مراسم تدفین او حضرت علی (ع) و قنبر آمدند و او را غسل و کفن کردند. (محدثی، ۱۳۷۵: ۶۰ و ۵۳) سپس، پیکرش را در شرق تیسفون در اسبانبیر به خاک سپردند. (مقدسی، ۱۱۶: ۱۳۵۰)

نقل قول‌های متفاوتی را در مورد سال وفات سلمان ذکر کرده‌اند:

منابعی مانند **اسد الغابه و شرح نهج البلاغه** با تردید رحلت سلمان را در دوران خلافت عمر می‌دانند. (ابن اثیر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۳۱ و ۳۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸: ۳۷)

ابن قتیبه نیز در **المعارف** درگذشت سلمان را متکی به برخی روایات در دوران خلافت عمر می‌داند. (ابن قتیبه، ۱۹۸۷: ۲۷۱)

مؤلف کتاب **تهذیب الاسماء و اللغات**، وفات سلمان را در دوران عمر مردود دانسته است. (نوی، بی تا، ج ۱: ۲۲۸)

منابعی همچون **تاریخ اسلام** ذهبی و **صفة الصفوه** ابن جوزی، وفات سلمان را در مدائن و در دوره خلافت عثمان ذکر کرده‌اند. (ذهبی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۶۳ و ابن جوزی ۱۴۰۶، ج ۱: ۵۵۵)

در کتاب **تاریخ بغداد** نقل شده است که سلمان در اوایل خلافت علی (ع) در سال ۳۶ هجری رحلت کرده است. (بغدادی، بی تا، ج ۱: ۱۷۱)

امروزه قبر سلمان در محلی به نام «سلمان پاک» بازمانده از مدائن قدیم، در نزدیکی بغداد زیارتگاه مسلمانان است. گنبدی مجلل و باشکوه بر قبر وی سایه افکنده است؛ صحن و بارگاهی دارد و زوار زیادی هر روزه وی را زیارت می‌کنند.

در ادامه این مبحث، نشانه‌ای از زهد کرامت سلمان را بیان می‌کنیم که آن را به‌عنوان موعظه‌ای خطاب به سعد بیان کرده است. داستان از این قرار است:

در آستانه مرگ سلمان، سعد و ابن مسعود به خانه او رفتند و از نزدیک حالت وی را مشاهده نمودند.

سلمان گریه‌اش گرفت. پرسیدند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیامبر (ص) با ما پیمانی بسته بود که آن پیمان را مراعات نکردیم. پیامبر (ص) گفت: برداشت هر یک از شما از دنیا باید به اندازه توشه یک سوار باشد.

سلمان ادامه می‌دهد و در نهایت سعد را موعظه و سفارش می‌کند هنگامی که قدرت و حکومت را در دست دارد؛ در تقسیم اموال و هر گونه تصمیم‌گیری، خداوند را در نظر داشته باشد. (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۵۵۲ و ۵۵۳)

سخن آخر

سلمان از جمله مردان شرایط سخت روزگار خود و مسلمانان بود. او با دوراندیشی و تفکر خود هم سبب نجات خود گردید و هم اسلام را در شرایط سخت هجوم دشمنان یاری رساند. پیشنهاد او در امر حفر خندق، در جنگ احزاب، رهگشای خوبی بود که پیامبر (ص) آن را پذیرفت و موجب شد در نهایت، لشکر ده‌هزار نفری کفار و قریش که در رأس آن ابوسفیان قرار داشت با منعی به‌نام خندق برخورد کنند. آن‌ها این کار را طرح و اندیشه یک مرد ایرانی دانستند. سلمان در خندق درس‌های زیادی هم از پیامبر (ص) آموخت، باورهایی به اعتقاداتش افزوده شد، و نشانه‌های نبوت را در چهره پاک پیامبر (ص) دید. به راستی که نبرد خندق، آن روزنه‌های ناباوری را در سلمان به باور قلبی مبدل ساخت، که مصداق آن آینده‌نگری پیامبر (ص) در روزهای خندق بود که وعده رؤیت آن را به سلمان داد.

سلمان عمری در جست‌وجوی حقیقت بود. اسلام، سلوک و اندیشه‌های رسول اکرم (ص) و پیشوای دیگرش یعنی امام علی (ع)، این‌ها همه نشانه‌های حقیقت بودند، و او به این حقایق دل‌بسته بود. این علایق و وابستگی‌های سلمان به قدری بود که همواره در محضر پیامبر (ص) سؤالات زیادی به ذهنش می‌رسید. گفته شده که او نسبت به پیامبر (ص) کثیرالسؤال بود؛ (نوری طبرسی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶: ۲۳) از کسانی بود که با دیدن افراد، به ایمان و کفر آنان پی می‌برد؛ انسانی خیر، فاضل، دانشمند و زاهد بود و به زندگی سخت و مشقت‌بار تن می‌داد.

پی‌نوشت‌ها

- Arbery
- مقدسی نام «موصل» را نامی جدید می‌داند که بعد از فتح توسط اعراب مسلمان، بدین نام خوانده شد. نام سابق موصل را «خولان» ضبط کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۹۴ و ۱۹۵). یاقوت نیز از قول حمزه اصفهانی نام قدیم موصل را در روزگار ایران ساسانی «نوارشیر» روایت می‌کند. (یاقوت، ۱۹۷۹، ج ۵: ۲۲۳)
- یاقوت حموی، نصیبین را بر سر راه شام، بین موصل و شام وصف می‌کند که گذر کاروان‌ها از این شهر بود؛ چهل هزار باغ در این منطقه وجود داشته است. در نصیبین بارویی وجود داشته است که به‌دست رومی‌ها ساخته شده بودند؛ این بارو ناتمام مانده بود و در نهایت در دوران انوشیروان، کامل گردید.
- عموره یکی از شهرهای روم شرقی است که در سال ۲۲۳هـ.ق،

- معتصم این شهر را فتح می‌کند. (یاقوت، ۱۹۷۹، ج ۴: ۱۵۸)
- سقیفه مکانی بود که در آن عده‌ای از مهاجر و انصار گردهم آمدند تا درباره جان‌شینی پیامبر اکرم (ص) گزینه‌های را انتخاب کنند. این موضوع در شرایطی به شور و مشورت گذاشته شده بود که علی (ع) با چند تن از یاران نزدیک خود در حال مقدمات تدفین جنازه رسول اکرم (ص) بودند.
- تاز: به معنای کینه، کینه‌کشی، انتقام، خوانخواهی، خون
- سلمان، ابوذر، مقداد و عمار افراد اربعه مشهور زمان پیامبر (ص) بودند.

منابع

- ابن عساکر، علی بن حسن بن هبه‌الله؛ **مختصر تاریخ دمشق**، این منظور، به تحقیق ریاض‌الحمد، مراد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۶ق
- مجلسی، محمدباقر محمدتقی؛ **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه‌الوفاء، ۱۴۰۳ق
- طبرسی، ابومنصور، احمدبن علی بن ابوطالب؛ **الاحتجاج**، به تحقیق سید محمد باقر خراسانی، نجف، منشورات نعمان؛ ۱۳۸۶ق
- ابن‌اسحاق، **سیرة النبی (ص)**، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، مکتبه محمدعلی صبیح، بی‌تا
- ابن‌کثیر، عمادالدین اسماعیل بن عمر؛ **البدایه و النهايه**، ج ۲، ۱۹۶۶م
- ابن‌حیان، عبدالله بن محمد جعفر؛ **طبقات المحدثین باصبهان**، بیروت، مؤسسه‌الرساله، ۱۹۸۷م
- ابن‌هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب الحمیری؛ **السیرة النبویه**، به تحقیق مصطفی السقا، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا
- حاکم؛ **معرفه علوم الحدیث**، مدینه‌المنوره - حجاز، ۱۳۹۷ هـ.ق
- ابن‌ابی‌الحدید، ابو حامد بن عبدالحمید بن هبه‌الله؛ **شرح نهج‌البلاغه**، بیروت، داراحیاء التراث العربیه، ۱۳۸۵ق
- مستوفی، حمدالله؛ **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش
- حلی، حسن بن علی ابن داود؛ **رجال**، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمدبن علی؛ **تاریخ بغداد**، دارالکتب العربی، بیروت، بی‌تا
- مقدسی، مطهر بن طاهر؛ **آفرینش و تاریخ**، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰
- مهاجرانی، عطاءالله؛ **پرسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی**، تهران، اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۵
- ابن‌اثیر، علی‌بن محمدبن عبدالکریم؛ **اسدالغابه فی معرفه الصحابه**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق
- ابن قتیبه، المعارف، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷ق
- نوی، یحیی بن شرف؛ **تهذیب الاسماء و اللغات**، قاهره، اداره الطباعة المنبری، بی‌تا
- ذهبی، محمدابن احمدبن عثمان ابن قایماز؛ **تاریخ‌الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام**، قاهره، مکتبه‌القدس، ۱۳۶۸ق
- ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج؛ **صفة الصفوه**، به تحقیق محمود فاخوری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق
- ذهبی، محمدابن احمدبن عثمان ابن قایماز؛ **سیر اعلام النبلاء**، به تحقیق شعیب الارتود، بیروت، مؤسسه‌الرساله، ۱۴۰۵ق
- محدثی، جواد؛ **سلمان فارسی**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- مرتضی عاملی، جعفر؛ **سلمان فارسی**، قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۹
- ابن‌سعد، **طبقات‌الکبری**؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، چاپ اول، ۱۳۷۴
- نوری، **نفس‌الرحمان فی فضائل سلمان**؛ انتشارات الرسول المصطفی، قم، بی‌تا
- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد؛ **احسن‌التقسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه علی نقی متروی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- یاقوت، حموی؛ **معجم‌البلدان**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۷۹

اوضاع سیاسی ایل رستم ممسنی در عصر پهلوی اول

رهام انصاری

دبیر تاریخ. یاسوج

مقدمه

با توجه به اینکه در گذشته بسیاری از ساکنان ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند، بنابراین آن‌ها در بسیاری از حوادث سیاسی و اجتماعی هم که اتفاق می‌افتاد نقش موثری داشتند. حکومت‌هایی که در ایران، به‌خصوص بعد از اسلام، به‌وجود آمدند عمدتاً توسط همین ایلات شکل گرفتند. در تاریخ معاصر کشورمان نیز ایلات و عشایر خواه ساکن و خواه غیرساکن نقش عمده‌ای در برخی از حوادث سیاسی و اجتماعی ایفا کردند. مهم‌ترین دلیل این امر همان قدرت نظامی و نوع بافت اجتماعی آنان بود که «خان» در رأس ایل قرار داشت و کدخدا و ریش‌سفید و دیگر طبقات در رده‌های پایین‌تر آن قرار داشتند. این مسئله موجب ایجاد تقابلهایی بین ایلات و عشایر با حکومت مرکزی و بالعکس سیاست‌هایی که حکومت‌ها جهت نظارت بر آن‌ها اتخاذ می‌کردند، می‌شد. با شکل‌گیری حکومت پهلوی در ایران روابط جدیدی بین حکومت و ایلات و عشایر به‌وجود آمد که نهایتاً منجر به خلع سلاح عمده عشایر و اسکان اجباری آن‌ها و از دست دادن عمده قدرت نظامی و جنگی و اقتصادی‌شان و برخی تغییرات در بافت‌های اجتماعی و سیاسی این اقوام گردید. در این میان ایلات و عشایر **ممسنی** و **بویراحمد** به‌طور ویژه مؤثر بودند. در این مقاله با توجه به اوضاع اجتماعی خاص عشایر منطقه که در آن حکومت پهلوی اول برای برقراری نظم و اهداف خود دست به اقداماتی زد، به بررسی اوضاع سیاسی ایل رستم ممسنی در آن برهه زمانی پرداخته‌ایم تا تأثیرات آن‌ها در حوادث سیاسی آن دوره بیشتر مشخص شود. لازم به ذکر است که در برخی تاریخ‌های محلی مثل «ممسنی در گذرگاه تاریخ»، «بویراحمد و رستم گاهواره تاریخ»، «ممسنی و بهشت گمشده» و «نبرد گجستان» مطالب مختصری در باب برخی حوادث مهم منطقه آمده است. بنابر این کماکان جای یک پژوهش در این باره خالی است.

کلیدواژه‌ها: رستم ممسنی، معین‌التجار بوشهری، امامقلی خان رستم، رضاشاه پهلوی

اوضاع سیاسی ایل رستم ممسنی در عصر پهلوی اول

گرم‌رودی، ۱۳۷۰: ۱۴۳-۱۴۴، ۱۱۳-
۱۱۴؛ حسینی‌خواه، ۱۳۸۷: ۸۸-۷۶؛
رضایی، ۱۳۸۸، ۸-۷ و فهلپانی، (۱۳۸۴)

سرآغاز تنش‌های سیاسی ایل رستم

در ذیحجه سال ۱۳۱۷ هـ. ق از
جانب **مظفرالدین شاه قاجار** فرمانی
صادر شد که به موجب آن سه محل از
ممسنی (شولستان) شامل بکش، رستم
و جاوید با توابع و لوا حق به حاج آقا
محمد دهدشتی معروف به **معین‌التجار**
بوشهری واگذار گردید. با صدور این
فرمان معین‌التجار به‌طور رسمی صاحب
مال و املاک ممسنی شد. به‌خصوص

و ۲۳۰ روستاست. در گذشته طوایف
بسیاری در این منطقه زندگی می‌کردند
که به‌ویژه در عصر قاجار و پهلوی دارای
قدرت بسیار بودند. از طوایف معروف آن
می‌توان به طوایف زیر اشاره کرد: طایفه
انصاری، طایفه‌های رستم و کمالی، طایفه
مماصالحی، طایفه شولی، طایفه دشتی،
طایفه میرفردی، طوایف جلیل و بابکان،
طایفه منگودرزی (گودرزی)، طایفه‌های
پرینی (شهرپیران) و نوگی (نوگک). در
رأس هر کدام از طوایف یک کدخدا بود
و همه کدخداهای زیر نظر کلانتر یا خان
قرار داشتند. (جهت اطلاع بیشتر ر. ک.
به: مجیدی کرایبی، ۱۳۷۱: ۲۸۲-۲۸۱؛

شهرستان رستم به فاصله ۱۳
کیلومتری شمال غربی نورآباد (مرکز
ممسنی) قرار دارد و جاده شیراز-
اهواز به طول ۴۰ کیلومتر از داخل آن
می‌گذرد. این شهرستان از طرف شمال به
یاسوج و از طرف جنوب به منطقه بکش و
ماهور و از شرق به ناحیه جاوید و از طرف
مغرب به باشت و بابویی محدود می‌گردد.
بخش رستم در تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۷ به
شهرستان رستم ارتقا یافت و اکنون مرکز
آن شهرستان مصیری با یک بخش به نام
سورنا می‌باشد. این شهرستان با وسعت
حدود بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر مربع،
دارای ۴۵۶۸۶ نفر جمعیت، ۴ دهستان



● امام قلی خان

همانند اختلاف ملکی خوانین ممسنی با معین‌التجار بوشهری، زمینه‌ساز یکسری آشوب‌ها و اغتشاش‌های منطقه‌ای شده باشد.» (بیات، ۱۳۸۸: ۳)

به هر روی با خاتمه یافتن جنگ جهانی اول معین‌التجار بوشهری بر آن شد با استفاده از نفوذ و اعتبارش در مرکز، مخالفین محلی خود را که در آشوب سال‌های اخیر قدرت یافته بودند از میان بردارد و مالکیت خود را بر املاک مزبور مسجّل سازد. وی ضمن ارسال نامه‌ای به وزارت داخله در ۹ دیجبه ۱۳۳۹ ق (۲۳ مرداد ۱۳۰۰ ش) با تأکید بر اهمیت انتظام ممسنی و امنیت راه اصفهان - بوشهر تقاضا کرد که برای سرکوب آن‌ها نیروی مکفی همراه با یک عراده توپ اعزام شود تا با همراهی اهل محل، موضوع فیصله یابد. (همان: ۴-۲) بالاخره اردویی مرکب از ۱۰۰ سرباز و سوار و دو عراده توپ تحت سرپرستی امیر همایون بوشهری پسر معین‌التجار و برخی از عوامل محلی از طوایف قشقایی، بکش، جاوید و دشمن زبیری راهی ممسنی شدند. لازم به ذکر است که در این زمان

با وجود این، خوانین به هیچ‌وجه حاضر نبودند قلمرو خود را در تملک دیگری قرار دهند و قدرت خود را محدود ببینند. این دو مسئله با دو ویژگی اصلی خان یعنی قدرت و ثروت وی، منافات داشت. بدین ترتیب برخی کلانتران ممسنی نتوانستند این حضور و دخالت‌های بوشهری را تحمل نمایند. بنابراین دست به عکس‌العمل‌هایی زدند و در پی آن تنش‌های سیاسی چندی در منطقه به‌خصوص در بخش رستم ایجاد شد که با دخالت دولت کار بالا گرفت.

در همین راستا با اقداماتی که حسینقلی خان رستم انجام داد توانست، مقداری از زمین‌ها را پس بگیرد. اما از همین جا بود که اختلافات طایفه رستم و بوشهری شروع شد. چرا که معین‌التجار توانسته بود دیگر رقبای خود را از صحنه خارج سازد و بنابراین تنها رقیب دیگرش خاندان رستم بودند. (فهلپانی، ۱۳۷۱: ۲۹۷) از این روی نصرالله خان، کلانتر ایل رستم، به قصد شکایت از معین‌التجار راهی شیراز شد اما کاری از پیش نبرد و از چشم دولت مرکزی نیز افتاد. کدورت و اختلاف میان معین‌التجار و خوانین ممسنی همچنان پایدار ماند تا حکومت سلسله قاجار به پایان رسید.

جنگ آجواد

پس از سقوط حکومت قاجار، رضا شاه پهلوی نیز به حمایت از خانواده معین‌التجار برخاست. امام قلی خان، کلانتر جدید رستم ممسنی، که بیش از سایر خوانین از حاکمیت معین‌التجار ناراضی بود چون از اقدام دولت جدید ناامید شد به مخالفت با معین‌التجار و دولتیان ادامه داد. کلاه بیات در این خصوص می‌نویسد: «در ایران اختلاف‌های ملکی همیشه سرمنشأ بسیاری از برخوردها و درگیری‌های محلی بوده است ولی در تاریخ معاصر ایران کمتر نمونه‌ای از این‌گونه اختلاف‌ها را می‌توان یافت که

اینکه یکی از مفاد این فرمان این بود که خوانین، بی صلاحدید او دست به هیچ کاری نزنند. خوانین نیز به اجبار **قوام‌الملک** که در آن زمان حاکم فارس و ممسنی بود مجبور شدند آن را امضا کنند. **حسینقلی خان**، کلانتر طایفه بکش نیز تعهد داد که در خدمتگزاری به معین‌التجار کوتاهی نکند و بی رأی وی کاری انجام ندهد. نکته جالب‌تر اینکه معین‌التجار می‌توانست کلانتران محل را خودش انتخاب نماید. همچنین کلانتران قبول داده بودند که در کار معین‌التجار دخالتی نداشته باشند و سرشان به کار خودشان باشد؛ در غیر این صورت از خاک ممسنی اخراج می‌شدند. (فهلپانی، ۱۳۷۱: ۴۴-۳۴) دلایل شکل‌گیری مالکیت معین‌التجار در ممسنی چنین بود: اول انتقام‌گیری قاجاریه از قوم ممسنی به‌علت کمک آن‌ها به زندیه؛ دوم نفوذ انگلیس در ایران و مقابله آن‌ها با ایلات ایران که برای ایشان دردرساز بودند. نکته سوم اینکه دوره مظفرالدین شاه دوره دادن امتیازات فراوان به خارجی‌ها به‌خصوص روسیه و انگلیس بود. به‌علاوه، احتیاج شاهان به پول و درآمد از جمله برای مسافرت‌های خارجه طوری بود که حتی مقام‌ها و منصب‌ها را نیز به فروش می‌رساندند. لذا عجیب نیست اگر زمین‌های حاصلخیز ولایات مختلف کشور به حکام و سرمایه‌دارانی مانند معین‌التجار، جهت کسب درآمد واگذار می‌شد. به‌خصوص اینکه منطقه رستم دارای زمین‌های بسیار حاصلخیزی بود. بنابراین برخی از مناطق به مالکان محلی یا سرمایه‌داران داده می‌شد که با گذشت زمان ایشان را به مالک مقتدر تبدیل می‌کرد و ایشان نیز برای کسب درآمد هرچه بیشتر سعی به سخت‌گیری و فشار بر مردمان ناحیه ملکی خود می‌کردند که طبعاً موجب ایجاد عکس‌العمل‌هایی از جانب ایشان می‌شد. (صادقی، ۱۳۷۷: ۹۲-۹۱ و همتی، ۱۳۸۹: ۲-۱)

امامقلی خان نیز به دولت تلگراف زده و خود را مطیع دولت خوانده بود. (همان: ۴-۵)

با آمدن نیروهای بوشهری به ممسنی علی‌رغم مذاکرات میان طرفین، جنگ سختی میان آن‌ها آغاز شد که به **جنگ آجواد** مشهور است. (بیات، ۱۳۸۸: ۵) در این جنگ بویراحمدی‌ها به‌دلیل خویشاوندی، به طرفداری از رستم، نیروهای دولتی را به فهلیان عقب راندند. (اکبری، ۱۳۷۰: ۳۳ و آذرپیوند، ۱۳۸۴: ۳۳۱-۳۲۹) اما سرانجام، با فشار نیروهای دولتی در خرداد ۱۳۰۲ امامقلی خان متقاعد شد که در پی تخریب پاره‌ای از قلاع تحت اختیارش در منطقه سازش کند. حتی گروهی از سواران رستم را به‌عنوان همراهی به خدمت قشون گماشت. وجود اسناد متعدد در مرکز اسناد ملی نشانگر تأیید این مسئله است. بدین ترتیب دوره اول درگیری‌ها که به جنگ آجواد معروف بود بیش از آنکه به حل و فصل نهایی برسد به‌نوعی با مصالحه و حفظ وضع موجود خاتمه یافت.

سلسله جنگ‌های دورگ مدو

به هر ترتیب با افزایش قدرت رضاشاه، سیاست سرکوب عشایر ادامه یافت و رضاشاه از هر فرصتی جهت این کار استفاده می‌کرد. به‌خصوص اینکه عشایر، عامل اصلی ناامنی در راه‌های جنوبی کشور و تهدیدی برای حکومت مرکزی و منابع نفتی دولت انگلیس به حساب می‌آمدند. پس از آنکه رضاشاه موقعیت خود را تثبیت نمود خوانین ممسنی را احضار کرد و از آنان خواست که ممسنی را به‌عنوان خالصه‌جات دولتی به دولت واگذار نمایند اما خوانین نپذیرفتند، بنابراین بعضی از ایشان مانند خلیل خان جاوید و ولی خان کیانی بکش دستگیر شدند. هرچند بسیاری از آن‌ها پس از حمله قشون دولتی و بوشهری به رستم با آن‌ها هم‌دست شدند. به هر روی امامقلی خان رستم در جلسه با رضاشاه حاضر نشد

و این امر حمله رضاشاه را اجتناب‌ناپذیر ساخت. هرچند سران عشایر به‌ویژه امامقلی خان رستم نیز بارها از دولت خواستار عدم هجوم دولت به منطقه‌شان شدند. (صادقی، ۱۳۷۷: ۱۱۴-۱۱۱) به هر صورت، در سال ۱۳۰۷، پس از گذشت چندین سال از جنگ آجواد و باز **بوشهری** زمینه را مساعد دید و شروع به اقدام در جهت تأمین تقاضاهای قبلی خود کرد. این بهانه به احتمال زیاد مرتبط با سیاست‌های جدید توسط رضاشاه نسبت به ایلات و عشایر بود که می‌خواست به هر طریق ایلات و عشایر سرکش را سرکوب و امنیت حکومتش را تضمین نماید. شاید قسمتی از انگیزه‌های اصلی بوشهریان و دولت نسبت به حمله به رستم، زندانی شدن **سرتیپ خان**، حامی امامقلی خان رستم بوده باشد. در هر صورت این بار عشایر رستم ناخودآگاه غافلگیر شدند. (حسینی‌خواه، ۱۳۸۷: ۲۰۳؛ آذرپیوند، ۱۳۸۴: ۳۳۳-۳۳۲ و صادقی، ۱۳۷۷: ۱۱۴)

امیر همایون بوشهری همراه با نیروی دولتی به فرماندهی سرتیپ ابوالحسن خان پورزند با حمایت وسیع ایلات قشقایی، جاوید، بکش و دشمن زبیری به سرکردگی خوانین خود عازم بخش رستم شد. مذاکرات اولیه با امامقلی خان به جایی نرسید. جنگ آغاز شد و زدوخوردهایی بین طرفین در گرفت. (حسینی‌خواه، ۱۳۸۷: ۲۰۴؛ آذرپیوند، ۱۳۸۴: ۳۳۵-۳۳۴ و اکبری، ۱۳۷۰: ۴۵) این جنگ که به دورگ مدو (مدین) شهرت یافت یک هفته طول کشید و منجر به شکست و عقب‌نشینی نیروهای دولتی به فهلیان و نصب **محمدخان شاه‌بختی** به جای ابوالحسن خان پورزند شد. هرچند حمله شاه‌بختی نیز با مقاومت یاران امامقلی خان روبه‌رو شد و نیروهای دولتی با دادن تلفاتی از جمله ۲۰۰ سرباز و سه افسر مایوس شدند و برگشتند. (صادقی، ۱۳۷۷: ۱۲۲، بیات و ۱۳۶۵: ۴۳-۴۰)

نبرد تنگ تامرادی و پیامدهای آن

شکست نیروهای دولتی از امامقلی خان رستم امکان داشت موجب تشویق و تقویت ایلات و به‌ویژه عشایر در جنوب ایران علیه حکومت گردد. اما چون عشایر نیز آسیب‌های زیادی متحمل شده بودند، بنابراین طرفین درگیر بی‌میل نبودند که با مذاکره بتوانند قضیه را فیصله دهند. از این‌رو حکومت پهلوی، **سردار فاتح بختیاری** را جهت ختم ماجرا به منطقه فرستاد. (مجیدی کرابی، ۱۳۷۱: ۳۰۳-۳۰۲) و مذاکراتی بین دولت و عشایر صورت گرفت. در نتیجه، از یقه سنگر تا پل بریم به امامقلی خان و از یقه سنگر تا پل فهلیان به بوشهری واگذار شد و امامقلی خان بهره مالکانه بوشهری را نیز پرداخت نمود. (صادقی، ۱۳۷۷: ۱۲۴-۱۲۳) و قول داد کلیه سلاح‌های به غنیمت گرفته شده از قوای دولتی را هم مسترد دارد. هرچند غیر از تعدادی اسلحه کهنه و مسلسل‌های سنگین، از تحویل بقیه جنگ‌افزارهای قابل استفاده خودداری نمود. (تابان سیرت، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۶)

با وجود این هدف غایی دولت پهلوی تسلیم بلاشروط خوانین رستم بود، قدرت‌نمایی آن‌ها و شکست نیروهای دولتی همه و همه خوشایند و مطبوع طبع مأمورین دولتی نبود. این مسئله باعث بهانه‌جویی حکومت مرکزی شد و زمینه حمله مجدد به خاک رستم و جبران شکست دولت از عشایر را فراهم کرد. به احتمال زیاد پس از آنکه خیال دولت پهلوی اول از سرکوب و آرام کردن قیام عشایر قشقایی و بختیاری در سال ۱۳۰۸ راحت شد اندیشه قلع و قمع ایل رستم، پس از مکاتبات انگلیس با دولت ایران در تیر ماه ۱۳۰۹، به جد در دستور کار رضا شاه قرار گرفت. بنابراین دولت، از چند محور اصلی نیروهایی را روانه رستم کرد. (سیاهپور، ۱۳۸۸: ۱۰۶-۱۰۳؛ مجیدی کرابی، ۱۳۷۱: ۳۰۷-۳۰۶ و اکبری، ۱۳۷۰: ۱۷-۱۶)

در سال ۱۳۱۳ امام‌قلی خان رستم، به همراه خوانین بویراحمد و بختیاری مانند سرتیپ خان بویراحمدی، شکرالله‌خان و حسین‌خان دره‌شوری به دستور رضاشاه، به جرم توطئه برای کشتن شاه اعدام شدند. اعدام آن‌ها در میدان تیر لشکر دوم عشرت‌آباد اجرا شد و جنازه آن‌ها در جوار امامزاده عبدالله تهران به خاک سپرده شد

زمستان ۱۳۹۱

به هر روی با وجود مذاکرات صلح میان طرفین، جنگ سختی بین آن‌ها در گرفت که به **جنگ تنگ تامرادی** معروف است. (تابان سیرت، ۱۳۸۰: ۱۹۳-۱۹۲، سپاهپور، ۱۳۸۸: ۱۰۹-۱۰۸؛ اکبری، ۱۳۷۰: ۷۵-۷۴ و جعفری، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۱۱۷)

سرانجام با وساطت قشقایی‌ها میان نیروهای دولتی و عشایر رستم صلح برقرار شد. بعد از آن نیز امام‌قلی خان و حسینقلی خان با وساطت سردار اسعد بختیاری تسلیم شدند. «عده‌ای از انصاری‌ها به نورآباد احضار شدند که قرار شد آنان را به مراغه در آذربایجان تبعید کنند. اما با وساطت خوانین قشقایی که در آن موقع قرب و منزلتی نزد دولتیان داشتند آزاد شدند.» (مصاحبه با حاج علی‌داده انصاری و کیامرث انصاری از طایفه انصاری، بیستم بهمن ماه ۱۳۸۸) با تسلیم و تبعید سران ممسنی به تهران، نیروی نظامی بسیاری در سه منطقه ممسنی، فهلیان و تل خسروی بویراحمد و چرام و پلی (ضراغ‌آباد) کهگیلویه متمرکز شد. این نیروها به جمع‌آوری سلاح‌های غارت شده و دستگیری افراد متهم به شرکت در جنگ‌های دورگ مدو و تنگ مرادی مشغول شدند. بنابراین عده زیادی در این راستا دستگیر شدند. در نهایت در سال ۱۳۱۳ امام‌قلی خان رستم، به

همراه خوانین بویراحمد و بختیاری مانند سرتیپ خان بویراحمدی، شکرالله‌خان و حسین‌خان دره‌شوری به دستور رضاشاه، به جرم توطئه برای کشتن شاه اعدام شدند. اعدام آن‌ها در میدان تیر لشکر دوم عشرت‌آباد اجرا شد و جنازه آن‌ها در جوار امامزاده عبدالله تهران به خاک سپرده شد. (آذرپیوند، ۱۳۸۴: ۳۵۲؛ تابان سیرت، ۱۳۸۰: ۳۲۳، جهت اطلاعات بیشتر ر.ک. به: حمید رضایی، ۱۳۸۸ و فرشاد تاجبخش، ۱۳۸۸) پس از آن اسکان اجباری یا تخته قاپو به تدریج در رستم اجرا شد و خلع سلاح عشایر به آسانی صورت گرفت. خدمت سربازی که مردم آن را «اجباری» می‌خواندند بدون واکنش مؤثری انجام پذیرفت و اقدامات سختگیرانه و بی‌رحمانه‌ای از جانب حکومت نظامی اعمال و اجرا شد. (سپاهپور، ۱۳۸۸: ۱۰۸) این اختلافات اگرچه در آغاز در منطقه ممسنی بود و جنبه ملکی داشت، ولی در مراحل بعدی باعث تهییج و تشویق ایلات دیگر برای رویارویی با دولت مرکزی شد. تبدیل این اختلاف به پدیده رویارویی مردم و دولت مرکزی، ناشی از نفوذی بود که خانواده بوشهری در دربارهای قاجاری و پهلوی به دست آورده بودند و از این نفوذ، بیشترین استفاده را برای تبدیل موضوعی شخصی به مسئله‌ای ملی به عمل آوردند. (میرفردی، ۱۳۸۹: ۳۰-۲۹)

منابع

۱. آذر پیوند، الله‌بخش، تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان، ۱۳۴۲ ش، یاسوج: چویل، ۱۳۸۴.
۲. اکبری، قدرت‌الله، بویراحمد در گذرگاه تاریخ، شیراز: چاپخانه مصطفوی، ۱۳۷۰.
۳. انصاری، رهام، اوضاع سیاسی - اجتماعی بخش رستم ممسنی در عصر پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب، تابستان ۱۳۹۰.
۴. بیات، کاوه؛ شورش‌های عشایری فارس ۱۳۰۹-۱۳۰۷، تهران: نقره، ۱۳۶۵.
۵. معین‌التجار بوشهری و لشکرکشی او به ممسنی، فراسو، شماره ششم، تابستان ۱۳۸۸.
۶. تابان سیرت، کاوس، دلاوران کوهستان بویراحمد، دلبران تنگ تامرادی، قم: مؤسس طبیعی، ۱۳۸۰.
۷. تاجبخش، فرشاد، «خوانین از نگاه خوانین»، فراسو، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
۸. جعفری، محمدجعفر، نام آوران گمنام (نگاهی به تاریخ جلیل، بویراحمد، قشقایی، بختیاری و ممسنی)، یاسوج: چویل، ۱۳۸۸.
۹. حبیبی فهلیانی، حسن، ممسنی در گذرگاه تاریخ، شیراز: نوید، ۱۳۷۱.
۱۰. آثار پیش از تاریخ و دوران تاریخی و مشاهیر ممسنی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۴.
۱۱. حسینی‌خواه، جمشید، بویراحمد، رستم گاهواره تاریخ، اصفهان: فردا، ۱۳۸۷.
۱۲. رضایی، حمید، محاکمه خوانین و سران عشایر فارس، فراسو، شماره ۸ و ۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
۱۳. رضایی، عزیزاله، تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم ممسنی، نورآباد ممسنی: انتشارات فریاد کویر، ۱۳۸۸.
۱۴. سپاهپور، کشواد، قیام عشایر جنوب، ۱۳۴۳-۱۳۴۱، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸.
۱۵. صادقی، ملاگرگلی، ممسنی دشتی پر از نون و تشتی پر از خون، شیراز: کوشامهر، ۱۳۷۷.
۱۶. گرم‌رودی، میرزا فتاح‌خان، سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح‌الدین فتاحی، مقدمه جواد صفی‌زاده، چاپ دوم، تهران: مستوفی، ۱۳۷۰.
۱۷. مجیدی کرایسی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای ممسنی، تهران: علمی، ۱۳۷۱.
۱۸. میرفردی، اصغر، ممسنی و فارس در دوران جنگ جهانی اول، فراسو، شماره ۱۲، زمستان ۸۹.
۱۹. همتی، ابودر، نقش استعمار انگلیس در واگذاری ممسنی به معین‌التجار، فراسو، ۱۳۸۸.

آذربایجان در قرون اولیه اسلامی

بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی آذربایجان در آن دوره

علی قانع زوارق
دبیر تاریخ، بناب

مقدمه

سرزمین آذربایجان در بخش شمال غربی و یکی از بااهمیت‌ترین قطعات ایران است که به منزله سر در پیکر باعظمت این کشور است و در طول تاریخ با حوادث زیادی روبه‌رو گشته است. این منطقه از زمان‌های قدیم مورد توجه زمامداران داخلی بوده و از آن به‌عنوان پل ارتباطی میان غرب با ایران یاد کرده‌اند، و از این نظر حائز اهمیت است. فتح آذربایجان در سال‌های اولیه فتوح مسلمانان نشانگر اهمیت ویژه این منطقه می‌باشد. آذربایجان از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیز دارای اهمیت بود به طوری که تولید محصولات مختلف و رونق کشاورزی باعث مهاجرت و سکونت اعراب مسلمان در این منطقه گردید که به نوبه خود موجب دگرگونی در فرهنگ و تمدن این منطقه شد. رونق اقتصادی، رواج دادوستد، ضرب سکه‌های اسلامی، توسعه راه‌های ارتباطی، مهاجرت و سکونت اعراب مسلمان و تعدیل در ساختار اجتماعی آذربایجان از مواردی است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: آذربایجان، فتوح، مسلمانان، زمین‌های فتح شده

زمینداری و خراج

ایالت آذربایجان از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت بود؛ مخصوصاً دشت مغان از نظر دامداری و تولید محصولات مختلف کشاورزی اهمیت ویژه‌ای داشت. اعراب مسلمان بعد از فتح آذربایجان زمین‌های وسیعی را خریدند و در این منطقه اسکان یافتند و کشاورزان را رعیت خود قرار دادند. امیران عرب برای حفظ زمین‌های خود و احتمالاً برای حفظ رعایای مسلمان خود از حملات دیگر مردم این سرزمین که هنوز اسلام نیاورده بودند دیوارها و حصارهایی بر دور املاک خود می‌کشیدند. این دیوارها و حصارها به تدریج به صورت شهرهایی درآمدند و این خود یکی از علل توسعه

آفتی می‌رسید خراج از عهده صاحبش ساقط می‌شد. در زمان فرمانروایی حدیفه در آذربایجان خلیفه دوم دستور اعطای ارزاق و عطایا را به صاحبانش داده است. (بلذری، ۱۳۶۷: ۲۶۵)

زمین‌های مفتوحه به ۳ دسته تقسیم می‌شد:

۱. زمین‌های فتح شده به زور (جنگ)
 ۲. زمین‌های فتح شده با صلح
 ۳. زمین‌هایی که بر اثر عهدنامه‌ای به مالکیت مسلمانان درآمده بود ولی به شرط گزاردن خراج در تصاحب صاحبان اصلی آن‌ها باقی مانده بود.
- نحوه برخورد با هر یک از این زمین‌ها متفاوت بود. معمولاً زمین‌های دسته اول را بین فاتحان تقسیم می‌کردند و به زمین‌های دسته دوم خراج تعلق می‌گرفت. اما زمین‌های دسته سوم دو نوع بودند: ۱. زمین‌هایی که دستگاه خلافت فتح کرده بود و کسانی که آن‌ها را در تصرف داشتند باید خراج بدهند؛ اعم از اینکه مسلمان شده بودند یا حق تصرف آنان به مسلمانان انتقال یافته بود. ۲. زمین‌هایی که در دست صاحبان اصلی آن‌ها بود و آن‌ها در مقابل خراج می‌پرداختند؛ ولی اگر مسلمان می‌شدند

شهرنشینی در آذربایجان شد. فاتحان عرب در ابتدای کار بعد از تقسیم غنایم و ارسال خمس آن به مقر خلافت، اراضی مفتوحه را بین خود تقسیم می‌کردند و مالکیت زمین‌ها را خودشان به دست می‌گرفتند و در آن‌ها به کشاورزی می‌پرداختند. هدف عرب‌ها این بود که در اراضی مفتوحه جایگاه مالکان را بگیرند و از دسترنج رعایا ارتزاق کنند. خلیفه دوم اگرچه خیال تقسیم اراضی را داشت ولی بعدها منصرف شد. (ابوبوسف، بی تا: ۴۰) زمین‌های کشاورزی که بعد از فتح به صاحبان آن‌ها واگذار می‌شد مشمول خراج می‌گردید. خراج به مالیات زمین‌هایی اطلاق می‌شد که بر اثر صلح به دست آمده باشد، البته اگر حاصل را



۱۳۷۲: ۱۶۶) و این پس از آن بود که معاویه، در هر سرزمین، املاک آبادی را که قبلاً پادشاهان ایران خالصه خود قرار می‌دادند به حساب نیاورد و آن‌ها را خالصه خود قرار داد و تیول جمعی از بستگان خویش ساخت. در دوره اموی تا روی کار آمدن حجاج، نومسلمانان از پرداخت جزیه معاف بودند و این امر در گسترش اسلام مؤثر بود؛ اما حجاج از نومسلمانان جزیه دریافت کرد و همین امر نارضایتی نومسلمانان را سبب گردید. در این دوره ادارهٔ ارمنستان و آذربایجان به یک شیوه و با یک امیر اداره می‌شد. بنابراین اوضاع اقتصادی - اجتماعی این دو ناحیه می‌توانست مشابه باشد. در حدود سال ۱۸۴ هجری قمری، در ایام خلافت هارون الرشید، میزان مالیات آذربایجان ۴ میلیون درهم گزارش شده است. (جهشپاری، ۱۳۷۵: ۲۳۲) همین میزان مالیات در ایام مأمون نیز ذکر شده است که می‌بایستی همه ساله به بیت‌المال بغداد واریز می‌شد. مقایسهٔ میزان مالیات آذربایجان در دوره‌های اموی و عباسی نشان‌دهندهٔ کاهش مالیات این منطقه در دورهٔ عباسیان نسبت به دورهٔ امویان است. این کاهش

به حکومت واگذار می‌کردند و به صورت املاک خالصه درمی‌آوردند، یعنی آن را به خلیفهٔ وقت تسلیم می‌کردند و در عواید آن با او، یعنی دستگاه خلافت، شریک می‌شدند و هدفشان این بود که خود را در برابر افراد قانون‌شکن و مأموران بی‌انصاف خراج‌نگهداری کنند. در زمان هارون الرشید، عباسیان زمین‌ها و برخی روستاها و شهرهایی را در تصاحب داشتند که به‌عنوان **املاک خاصه** محسوب می‌شد. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۶۲) با اعلام سرپیچی و طغیان برخی از امرای شهرها املاک آن‌ها به نفع خلفا ضبط می‌شد که به این عمل **املاک** (تملک کردن) اطلاق می‌شد. در آذربایجان زمین‌های زیادی به‌دست اعیان و سرداران عرب افتاده بود. آن دسته از زمین‌هایی که در برابر حسن خدمت سرداران برای استفادهٔ موروثی به آنان منتقل می‌شد **اقطاع** نام می‌گرفت. از این‌رو اعطای اقطاع مشروط بود. در صورتی که این اراضی دوباره جزو املاک خلافت به‌شمار می‌رفت **اراضی دیوانی** نام می‌گرفت.

در دورهٔ معاویه خراج آذربایجان به سی میلیون درهم بالغ می‌شد (یعقوبی،

از پرداخت خراج معاف بودند. هرچند که تمامی این زمین‌ها مشمول این قانون نمی‌شد و بخش زیادی همچنان بعد از مسلمان شدن صاحبانشان مشمول خراج می‌شدند.

زمین‌های آذربایجان که با عهدنامه و از طریق صلح فتح شده بود جزء دسته سوم قرار داشت. این زمین‌ها عمدتاً در دست صاحبان آن‌ها باقی مانده بود. اعرابی هم که به آذربایجان وارد شدند، یا زمین‌هایی را غصب کردند و یا خریدند و در آن سکنی گزیدند.

سنت مساحی توسط **خزیمه بن خاذم** به‌وجود آمد. در حالی که قبل از آن رسم نبود. بلاذری بنیانگذاری این سنت را در دبیل و نشوی ذکر می‌کند و احتمالاً در آذربایجان نیز به‌کار بسته می‌شد. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۱۶۱)

در دورهٔ عباسیان در امر زمین‌تغییراتی ایجاد شده بود. در این زمان بر وسعت املاک خالصه افزوده شد. رسم خلفا این بود که از راه فتح و مصادره، زمین‌های وسیعی را به‌عنوان **املاک خالصه** برای خود به‌دست می‌آوردند. در مواردی دیگر صاحبان زمین‌هایی که در ممالک مفتوحه واقع شده بودند ملک خود را

مالیات را می‌توان نشانگر پایین آمدن احتمالی سطح درآمد آذربایجان و یا افزایش ارزش درهم در دوره عباسی دانست. در همان دوره میزان مالیات مقرر برای ایالت ارمنستان ۱۳ میلیون درهم ذکر شده است. (یعقوبی، ۱۳۷۲: ۱۶۶) دیوان خراج در کنار دیگر دیوان‌های اداری و اقتصادی دوره اموی توسعه چندانی نداشت و تنها در دوره عباسی شاهد شکوفایی نظام اداری و تأسیس دیوان‌های منظم هستیم.

وضع تولید محصولات

در آذربایجان، اقلیم مساعد، وجود آب و زمین‌های مناسب برای کشاورزان، شرایط تولید انواع مختلف محصولات را فراهم آورده بود. میوه‌هایی نظیر هندوانه و خربزه (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۵۷) در اردبیل و عسل و موم (مسعودی، ۱۳۷۰: ۱۳۷۶) به‌عمل می‌آمد. به‌دلیل اینکه منطقه کوهستانی بود و پرورش دام رواج داشت، تهیه پشم (یعقوبی، ۱۳۷۲: ۶۹) نیز در آذربایجان رایج بود. در ارومیه باغستان‌های فراوان وجود داشت و انواع میوه‌ها به‌عمل می‌آمد. حاصل مراغه، غله و پنبه و انگور بود و سلماس نیز انگور و میوه‌های نیکو داشت. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۶۷۹) ظاهراً اردبیل وضعیتی متفاوت داشته است، زیرا ابن اعثم کوفی در مورد اوضاع کشاورزی آن می‌نویسد: «در فضایی از زمین که بسیار وسعت دارد واقع در داخل و خارج شهر انهار جاری با آب فراوان وجود دارد. معذالک یک درخت میوه نه در داخل شهر و نه در خارج وجود ندارد.» (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۶۹)

راه‌های ارتباطی آذربایجان و توسعه تجارت

از راه‌های آذربایجان در زمان خلفا یکی راه بزرگ شمالی بود که از شاهراه خراسان به همدان منشعب می‌شد و به سیسر می‌رفت و از آنجا به برزه، در آذربایجان، (شصت میلی جنوب دریاچه

ارومیه) می‌رسید. آنجا دو شعبه می‌شد. از سمت راست راه اصلی به مراغه در خاور دریاچه به تبریز می‌رفت و آنجا به طرف شرق پیچیده از راه سراب به اردبیل می‌رسید. شعبه سمت چپ که در برزه منشعب شده بود در مغرب دریاچه امتداد یافته به شهر ارومیه و سپس به خوی می‌رسید و از آنجا به نخجوان و از آنجا به دیپل کرسی ارمنیه [پایتخت ارمنستان] می‌رفت. همچنین از تبریز راهی بود که از مرند به خوی و از آنجا به ارجیش و از آنجا به خلط در کناره باختری، دریاچه وان، می‌رفت. از اردبیل سمت کناره شمال راهی بود که از ولایت موغان گذشته به ورتان می‌رسید و در آنجا از رود ارس عبور می‌کرد و به بردعه می‌رفت. (طبری، ۱۳۵۳، وقایع سال بیست و یکم)

به واسطه این راه‌ها، بازرگانی گسترش یافته بود. شهرهای آذربایجان در روند بازرگانی جهان آن روز سهم مهمی داشتند. شهرهای اردبیل، مراغه، ارومیه و خوی به لحاظ تولید محصولات کشاورزی و میوه‌های گوناگون و نیز تولید محصولات صنعتی مثل جام‌های رنگین و جامه‌های گوناگون و زیراندازهای مرغوب از جمله زیلو، قالی و لباس‌های پشمین در تجارت منطقه سهم به‌سزایی ایفا می‌کردند. (طبری، پیشین)

اردبیل، دارالاماره آذربایجان، چهار دروازه داشت و شهرهای ارمنستان از جمله بردعه و دیپل نیز در تجارت زعفران و کتان و لباس‌های پشمین و غیره فعال بودند. (طبری، پیشین)

رونق بازارهای محلی

در برخی از شهرهای آذربایجان در اوقات معینی از سال، بازارهایی تشکیل می‌یافت که بازرگانان و مردم در آن به تجارت می‌پرداختند. از جمله این شهرها اشنه (حموی، ۱۳۲۳: ۱۶۰) (اشنویه) بود که بازارهای آن بسیار سودبخش بود. از این شهر و حومه آن گوسفند و دیگر حیوانات، همچنین عسل، بادام

و مانند آن را به شهر موصل و جزیره و سایر نواحی می‌بردند. در اوایل دوره امویان سکه‌های عهد ساسانی همچنان در آذربایجان رایج بود، هرچند که در اردبیل سکه‌های اسلامی از جنس نقره یافت شده است که مربوط به سال ۲۰ هجری می‌باشد. اردبیل یکی از مراکز ضرب سکه محسوب می‌شد. (بلعمی، ۱۳۶۶: ۵۲۲) در ارمنستان نیز شهر دیپل محل ضرب سکه بود. (پیشین) این حوقل می‌نویسد: سکه‌های آذربایجان و از آن و ارمنیه زر و سیم است و بیشتر مردم این سرزمین‌ها نیکوکار و کارکن و پاک‌اند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۳۴۹)

به تدریج در دوره امویان به‌ویژه در زمان عبدالملک مروان اوضاع سکه و نقره بهبود یافت. میزان استفاده از سکه در معاملات دقیقاً مشخص نیست، اما معاملات پایاپای نیز مرسوم بود. ابریشم تولیدی در بردعه به مقدار فراوان به فارس و خوزستان می‌رفت و جامه‌های کتان از دربند به آذربایجان وارد می‌شد (ابن حوقل، پیشین) در اوایل دوره عباسیان به دلیل فعالیت‌های بازرگانی و تجاری موقعیت تجار بهتر شد. انواع کالاها و محصولات کشاورزی و صنعتی نه تنها در بازارهایی که در شهرهای مختلف مثل اشنه و بردعه تشکیل می‌شد به فروش می‌رفت، بلکه به ممالکی مثل هند و ارمنستان و عراق نیز صادر می‌شد که این در بهبود بخشیدن به موقعیت تجار مؤثر بود.

مهاجرت قبایل عرب مسلمان به آذربایجان

آذربایجان سرزمینی است که یک سوی آن سردسیر و سوی دیگرش گرمسیر و قشلاق می‌باشد. دارای چراگاه‌های فراوان و کوه‌های بلند و نیز دشت‌های پهناور است و لذا از هر حیث برای زندگی ایلی و عشیره‌ای اعراب بهترین نقطه و مناسب حال آنان بود. از این رو با فتح این سرزمین اندک زمانی سپری نشد که عشیره‌ها و قبایل عرب از مصر



طبقه دهقانان به خاطر اینکه تحت فشار نظام مالیاتی بودند و ناراضیان از خلافت را یاری می‌دادند در مرتبه بعدی قرار می‌گرفتند. در نتیجه با ورود امرا و خاندان‌های عرب، این دهقانان اغلب به‌عنوان زیردستان و برزگران آنان درمی‌آمدند و انواع تعدیات و بی‌عدالتی‌ها به آنان تحمیل می‌شد. این طبقه هر چند که نقش آنان در زندگی عمومی ناچیز بود اما بار اصلی مالیات را بر دوش می‌گرفتند. صنعتگران که در کارگاه‌های کوچک مشغول بودند و سپس بردگان در طبقه‌بندی اجتماعی در پایین‌ترین سطح واقع می‌شدند. جنگ‌هایی که با اقوام خزر صورت می‌گرفت سیل بردگان را به ممالک ارمنستان و آذربایجان سوق می‌داد.

از نظر اجتماعی، با روی کار آمدن عباسیان تغییری در دیدگاه طبقاتی و نژادی خلفا نسبت به دوره اموی پدید آمد و در این راستا سعی شد در اداره کشور و ایالات، حتی در بالاترین سطوح، از غیر عرب و موالی نیز استفاده گردد. با این حال امواج ناراضیان قیام‌هایی را پدید آوردند و در مقاطعی پایه‌های دستگاه عباسی را به مخاطره انداختند.

و سرسبز ایران می‌رسانند به انبوه نعمت می‌رسیدند.

نقش اسلام در دگرگونی ساختار اجتماعی آذربایجان

ساختار اجتماعی و طبقاتی آذربایجان با ورود اسلام تعدیل گردید؛ بدین صورت که آذربانان که در عصر ساسانی در رأس طبقات قرار می‌گرفتند اهمیت خویش را از دست دادند و جای خویش را به خاندان‌ها و امیران متنفذ عرب و مبلغان مسلمان دادند. اشراف و زمین‌داران دوره ساسانی نیز تضعیف شدند. به دلیل موقعیت مهم مرزی آذربایجان تعداد زیادی نیروی نظامی در مرزها مستقر شدند و پادگان‌هایی در شهرهایی نظیر اردبیل و برزند و مراغه ایجاد شد (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۵۷) اهمیت نیروی نظامی و نگهداری آن به این علت بود که این منطقه محل تاخت‌وتاز دائمی اقوام محسوب می‌شد. در این میان، اعراب که از آئین کشورداری اطلاعاتی نداشتند ناگزیر به استفاده از طبقه دبیران اهل قلم ایران بودند. به دلیل توسعه فعالیت‌های بازرگانی و تجاری، موقعیت تجار بهتر گردید.

و عربستان بدانجا روی آوردند. طبری می‌نویسد: «چون تازیان در آذربایجان منزل گزیدند عشایر عرب از شهرهای کوفه، بصره و شام به آنجا کوچ کردند و هر طایفه‌ای بر آنچه توانست چیره شد بعضی از ایشان نیز زمین‌های عجمان را بخریدند و قریه‌هایی به تازیان واگذار شد تا تحت حمایت ایشان باشند.» (طبری، ۱۳۵۳، وقایع سال بیست‌ویکم)

علاوه بر عشیره‌هایی که در آغاز کشورگشایی مسلمانان و سپس دوره اموی به آذربایجان آمده بودند، در اواخر قرن دوم هجری نیز مهاجرت‌هایی رخ داد و عشیره‌های دیگری به آذربایجان گسیل شدند. هر گروه و عشیره‌ای از اعراب که می‌توانستند، به دلیل وضعیت نامطلوب اقتصادی و کمی آب و نبود باران‌های مرتب که حیات را در جزیره العرب بسی سخت و دشوار می‌ساخت، در کنار اهداف توسعه و ترویج اسلام به آذربایجان و سایر نقاط ایران کوچ می‌کردند. این امر اختلافات قبیله‌ای را دامن می‌زد؛ به این معنی که هر قبیله‌ای تلاش می‌کرد در موقعیت مناسب و بهتری قرار گیرد. به هر روی، اعراب که از چادرنشینی و بیابانگردی خود را به سرزمین‌های خرم

در اوایل دوره عباسیان به دلیل فعالیت‌های بازرگانی و تجاری، موقعیت تجار بهتر شد. انواع کالاها و محصولات کشاورزی و صنعتی نه تنها در بازارهایی که در شهرهای مختلف مثل اشنه و بردعه تشکیل می‌یافت مورد معامله قرار می‌گرفت به ممالکی مثل هند و ارمنستان و عراق نیز صادر می‌شد که این در بهبود بخشیدن به موقعیت تجار مؤثر بود.

در اوایل دوره عباسیان، والیانی که در آذربایجان حکمرانی می‌کردند در مواردی به توسعه و آبادانی شهرها همت می‌گماشتند. **خزیمه بن خازم** اگرچه حکومتش با خشونت همراه بود اما دست به آبادانی و عمران نیز زد؛ از جمله اینکه بارویی برای شهر مراغه احداث کرد و آنجا را مستحکم ساخت. شهر را آباد کرد و سپاه انبوهی را در آن جای داد. در زمان مأمون نیز در مراغه اقدامات عمرانی صورت گرفت. با این اقدامات عمرانی و توجه ویژه به این شهر اهمیت مراغه در مقابل اردبیل افزایش یافت و دومین شهر مهم و در حقیقت کرسی ولایت آذربایجان شد.

در این دوره تبریز یکی از شهرهای کوچک و یا حتی یکی از قریه‌های آذربایجان محسوب می‌شد (ابن حوقل، پیشین). هر چند که مقدسی و ابن حوقل تبریز را برتر از شهرهای کوچک آذربایجان یاد می‌کنند. مؤلف **حدود العالم** تبریز را شهرکی خرد و با نعمت و آباد ذکر کرده است که گرد آن بارویی بوده است. (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۲۵۰) حمداله مستوفی تبریز را قبة الاسلام نامید و زمان پدید آمدن آن را به سال ۱۷۵ هجری قمری به هنگام خلافت هارون الرشید عنوان کرده و بانی آن را زبیده خاتون همسر هارون الرشید دانسته است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۸۹). تبریز بعد از شصت و نه سال در سال ۲۴۴ قمری در زمان خلافت متوکل عباسی بر اثر زلزله ویران گردید و مجدداً عمارت گردید. البته، به دلیل اینکه

جغرافی‌نویسان و مورخان قبل از مستوفی هم در نوشته‌های خویش به تبریز اشاره داشته‌اند منسوب نمودن بنای آن به زبیده نمی‌تواند درست باشد. شاید به این دلیل تأسیس آن را به زبیده منسوب کرده‌اند که چون پس از مصادره املاک در نواحی مختلف هریک از نواحی به دختران و خاندان خلیفه تعلق می‌گرفت و این نواحی به زبیده تعلق گرفته بود و او در این شهر کوچک تغییراتی داده و عمارت و آبادانی در آن صورت داده است. لذا به غلط زبیده را بانی تبریز دانسته‌اند. برزند و برزه هم از مناطقی بود که طوایفی از اعراب مسلمان در آنجا سکونت گزیدند. آن‌ها در هر منطقه‌ای که ساکن می‌شدند بارویی بر دور منطقه محل استقرار خود می‌کشیدند. وجود این باروها موجب می‌شد که امرای عرب در دوره‌های بعد به هنگام ضعف خلافت مرکزی بتوانند سرپیچی کنند و از فرستادن مالیات و خراج خودداری نمایند.

نتیجه

با ورود اسلام به آذربایجان اعراب مسلمان به این منطقه مهاجرت کردند و سکنی گزیدند و با گرفتن جای زمین‌داران بزرگ به شغل کشاورزی روی آوردند. رونق کشاورزی و به دنبال آن توسعه راه‌های ارتباطی باعث شد امر تجارت و دادوستد و برپایی بازارهای محلی بالا بگیرد. در امر زمین و مالکیت آن، قوانین مخصوصی وضع گردید. از نقطه نظر اجتماعی طبقات و ساختار اجتماعی آذربایجان تعدیل گردید. چون دین اسلام دین برابری و برادری معرفی شده بود مردم آذربایجان هروقت اختلافی در عمل و شعار امرای عرب می‌دیدند دست به شورش می‌زدند. اداره این منطقه توسط والیانی که از سوی خلفا اعزام می‌شدند صورت می‌گرفت. مهاجرت و سکونت اعراب مسلمان در قسمت‌های مختلف منطقه از جمله در شهرهایی مانند ورثان، مراغه، میانج، نریز،

مرند، تبریز و ... علاوه بر آبادانی و توسعه این شهرها نتایج فرهنگی و مذهبی نیز به دنبال داشت. توسعه اسلام از جمله این نتایج بود. قبایل و عشیره‌های مسلمان عرب به دلیل پیوندهای خویش که با افراد بومی آذربایجان صورت می‌دادند در گسترش آداب و رسوم هر دو نژاد مؤثر بودند. به دلیل اینکه آذربایجان محل تاخت‌وتاز اقوام مهاجم بود همواره تعداد زیادی نیروی نظامی در مرزها مستقر بودند.

منابع

۱. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی؛ **الفتوح**، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.
۲. ابن حوقل، ابوالقاسم؛ **صورة الارض**، ترجمه جعفر شعار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۳. بلذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ **فتوح البلدان**، ترجمه دکتر محمد توکل، تهران، انتشارات نقره، ۱۳۶۷.
۴. بلعمی، ابوعلی محمد؛ **تاریخنامه طبری**، (ترجمه تاریخ طبری)، ج ۱، به تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات نو، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۵. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود؛ **اخبار الطوال**، ترجمه مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات نی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۶. جهشیاری، ابی عبدالله محمد بن عبدوس؛ **الوزراء و الکتاب**، ج اول، مصر، چاپخانه عبدالحمید احمد حنفی، ۱۳۷۵ ه. ق.
۷. بی نام، **حدود العالم**، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
۸. حموی، شهاب‌الدین عبدالله یاقوت بن عبدالله؛ **معجم البلدان**، ج اول، تصحیح محمدامین خانی، مصر، انتشارات سعاده، بجزر محافظه، چاپ اول، ۱۳۲۳ ه. ق.
۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ ایران بعد از اسلام**، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۱۰. فرای، ریچارد؛ **تاریخ ایران** (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۱۱. قاضی ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم؛ **الخراج**، ترجمه میرعلی اصغر شعاع، افغانستان، ثروت، بی‌تا.
۱۲. گیرشمن، رومن؛ **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمدمعین، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۳. طبری، محمد بن جریر؛ **تاریخ الرسل و الملوک** (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
۱۴. مستوفی، حمداله؛ **نزهة القلوب**؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
۱۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ **مروج الذهب**، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۶. مقدسی، ابوعبدالله؛ **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۱۷. یعقوبی، احمد بن ابی‌واضح، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.

اشاره

یکی از همکاران، نوشته‌ای حاوی گزارش اقدام پژوهی و متن یک نمایش نامه را، که خود در کلاس اجرا کرده، برای انتشار در مجله فرستاده بود. در پاسخ ایشان مطلبی تهیه و ارسال کردیم. در عین حال به نظر رسید که می‌توان با حذف عنوان نامه و اندکی تغییر در متن، اصل آن مطلب را برای استفاده دیگر همکاران در مجله منتشر کرد. توجه شما را به آن جلب می‌کنیم.

رشد آموزش تاریخ

در یک گزارش اقدام پژوهی باید نکات زیر رعایت شود:

- بیان مسئله؛
- توصیف وضعیت موجود؛
- هدف از اقدام؛
- مراحل انجام اقدام؛
- گردآوری اطلاعات اولیه؛ مثلاً وضعیت نمرات دانش‌آموزان در درس تاریخ یا نتایج اجرای پرسش‌نامه نگرش‌سنج در مورد درس تاریخ؛
- تجزیه و تحلیل داده‌های اولیه؛ مثلاً اگر نتایج پرسش‌نامه نگرش‌سنج نشان داد که دانش‌آموزان در حد کمی به درس تاریخ علاقه نشان می‌دهند باید این امر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.
- انتخاب شیوه‌ای متفاوت برای حل مسئله وضعیت موجود که می‌تواند مثلاً انتخاب یک نوع روش تدریس مانند روش تدریس ایفای نقش یا انتخاب شیوه برخورد با دانش‌آموزان از حالت رسمی به دوستانه باشد؛
- اجرای روش جدید در یک بازه زمانی مشخص؛
- گردآوری اطلاعات تازه پس از اجرای روش جدید؛
- تجزیه و تحلیل نتایج جدید و مقایسه آن با نتایج قبلی؛ مثلاً نشان داده شود که آیا روش جدید به صورت معناداری، از نظر آماری، به تغییر نمرات دانش‌آموزان منجر شده است و آیا در نگرش آن‌ها نسبت به درس تاریخ، در مقایسه با قبل، از

راهنمای تهیه گزارش اقدام پژوهی و نمایش نامه





گنج زری بود در این خاکدان
کو دو جهان را به جوی می‌شمرد
خبر درگذشت استاد **صادق آیینه‌وند**
در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۴ همگان را
حیرت‌زده و اندوهگین کرد. چهره
ماندگار تاریخ، دکتر صادق آیینه‌وند
(تولد ۱۳۳۰ - تویسرکان) دانش‌آموخته
رشته تاریخ اسلام از دانشگاه «القدیس
یوسف» لبنان و از استادان برجسته
دانشگاه تربیت مدرس و اخیراً رئیس
پژوهشگاه علوم انسانی بود.

دکتر آیینه‌وند در ۱۶ دی ماه ۱۳۹۲،
به‌عنوان رئیس پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی منصوب شد، وی
همچنین به‌عنوان هیئت علمی نمونه
کشوری، چهره فرهیخته استان همدان
و چهره ماندگار سال ۱۳۸۵ انتخاب شده
بود. از وی حدود صد مقاله و بیست‌وسه
ترجمه و تألیف به یادگار مانده است.
آیینه‌وند همچنین استاد راهنمای
بیست‌وپنج پایان‌نامه دکترا و هفتادوپنج
پایان‌نامه کارشناسی ارشد بود.

از مسئولیت‌های او علاوه بر ریاست
پژوهشگاه علوم انسانی می‌توان به
مدیریت کل پژوهش و برنامه‌ریزی
فرهنگی، ریاست انجمن ایرانی تاریخ
و ریاست مرکز سیاست‌های علمی و
پژوهشی وزارت آموزش عالی اشاره کرد.
نیز در سال‌های ۶۳-۶۲ سمت رایزنی
فرهنگی ایران در سوریه را عهده‌دار بود.
دکتر آیینه‌وند، محقق ژرف و مورخی
صادق بود. وی اعماق تاریخ و ادب
ایران زمین را کلویده بود. نمونه‌ای از
فرزندان ممتاز و تربیت‌یافته ایران بود
که، بی‌گرافه‌گویی، تمام عمرش را صرف

نظر آمار تغییر به‌وجود آمده است.

- بیان مسائل و مشکلاتی که در حین انجام کار یا پس از آن پیش آمده است؛ همچنین امکاناتی که برای انجام این اقدام لازم بوده، از قبیل همکاری اولیای مدرسه و دانش‌آموزان، هزینه وسایل، مشکلات مربوط به تدوین یک نمایش‌نامه تاریخی و غیره؛
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادها؛
- فهرست منابع.

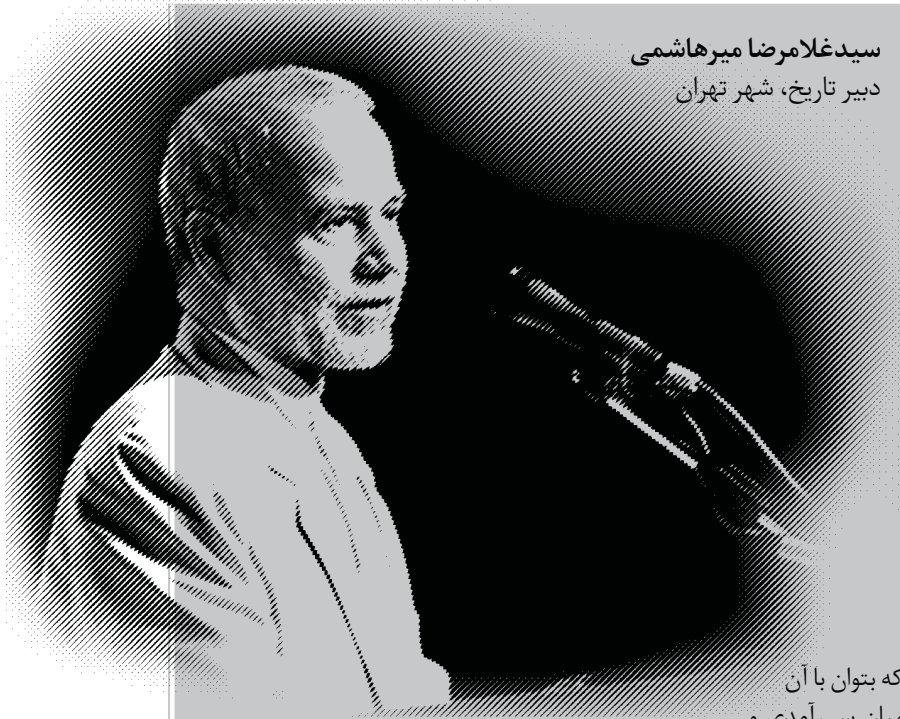
بنابراین چنانچه علاقه‌مندید گزارشی از اقدام پژوهی خود را برای مجله رشد تاریخ ارسال فرمایید، در چارچوب فوق نسبت به تهیه گزارش اقدام نمایید. قسمت دوم گزارش شما، یعنی متن نمایش‌نامه، حاوی خلاصه‌هایی است که ممکن است برای دانش‌آموزان شما جذاب باشد. خود بهتر می‌دانید که نوشتن یک نمایش‌نامه تاریخی، علاوه بر اطلاعات تاریخی، نیازمند برخی مهارت‌ها و توانایی‌های هنری و ... نیز هست. اگر چه بنابر ادعای شما علاقه‌تان به روش‌های جایگزین در تدریس توانسته است دانش‌آموزانتان را به این درس علاقه‌مندتر کند اما برای انتقال این تجربیات به دیگر دبیران باید توجه داشته باشید که در این زمینه یا باید به کلیاتی اشاره کنید که مثلاً روش ایفای نقش چگونه است و مراحل اجرای آن چیست؟ یا نمایش‌نامه‌ای بنویسید که بتواند توسط دیگر دبیران نیز قابل اجرا باشد. همان‌طور که می‌دانید برخی از دبیران و دانش‌آموزان یا از نظر قوه تخیل و بازسازی وقایع تاریخی، ضعیف‌اند یا علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دهند، در نتیجه، نمی‌توانند به خوبی از روش ایفای نقش استفاده کنند. از سوی دیگر شبیه‌سازی وقایع تاریخی گاهی نیازمند امکانات و وسایل آموزشی، توان هنری ویژه، وقت و مکان مناسب است که در همه مدارس و کلاس‌ها وجود ندارد. چنانچه بتوانید با همکاری دانش‌آموزانتان برای یکی از وقایع تاریخی متن نمایش‌نامه مناسبی را تدوین فرمایید خوشنود خواهیم شد که، در صورت تأیید هیئت تحریریه، آن را به نام شما و دانش‌آموزانتان در مجله به چاپ برسانیم. در این زمینه لازم است گفته شود که روش نمایشی یا ایفای نقش دارای مرحله‌ای است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱. انتخاب موضوع نمایش؛
 ۲. تعیین داوطلبان اجرای نمایش شامل نویسندگان، بازیگران، کارگردان، صحنه‌پرداز، طراح لباس و گریم؛
 ۳. نوشته شدن متن نمایش و اصلاح و تنقیح آن در جمع داوطلبان و دبیر مربوط؛
 ۴. اصلاح نهایی متن؛ که در این زمینه می‌توان از برخی والدین یا نزدیکان دانش‌آموزان که با نمایش سروکار دارند کمک گرفت؛
 ۵. تمرین نمایش؛
 ۶. اجرای نمایش؛
 ۷. ارزیابی نمایش و گفت‌وگو با دانش‌آموزان؛
- ممکن است برخی اجراها و ایفای نقش‌ها به صورت مختصر و در قالب گفت‌وگوی دو نفره دانش‌آموزان داوطلب و با کمی تمرین هم قابل انجام باشد. مثلاً گفت‌وگوی امیرکبیر با مأمور قتلش حاجب‌الدوله، گفت‌وگوی رضاشاه با مدرس درباره یکی از موضوعات سیاسی و کشوری، گفت‌وگوی امام حسین (ع) با حرّ، گفت‌وگوی سلطان حسین با محمود افغان و قس علیهدا.

آیین‌دار صادق علم و اخلاق

به یاد دکتر صادق آیین‌وند، چهره ماندگار تاریخ

سید غلامرضا میرهاشمی
دبیر تاریخ، شهر تهران



جست‌وجوی حق و حقیقت کرد و آنچه را که یافت، بی‌هیچ بخل و امساک‌ی در اختیار هم‌نوعانش قرار داد. استاد، علاوه بر اینکه درس‌های قابل استفاده‌ای از تاریخ گرفته بود به لحاظ ادب و انسانیت نیز ممتاز بود. دانشجویانش می‌گفتند که ما در ضمن کلاس‌های درس ایشان، بیش از تاریخ اسلام، ادب و اخلاق و درس انسانیت و اسلامیت می‌آموختیم. دکتر آیین‌وند همه زیبایی‌های اخلاق را که در تاریخ اسلام دیده بود، در زندگی شخصی خویش عینیت بخشیده بود. مؤمنی صادق به زلالی شب‌نم بود و رفتار، کردار و گفتارش، زیباترین جلوه‌های اخلاقی را در منظر دانشجویان و اطرافیانش قرار می‌داد. دکتر آیین‌وند، علی‌رغم برخی مخالفت‌ها، موفق به راه‌اندازی «رشته مطالعات زنان» شد و با تاسی از احادیث و آیات قرآن معتقد بود که زنان سازندگان آینده‌اند.

که بتوان با آن
میان سرآمدی و

سرآمدان تاریخ با روزآمدی و روزآمدان آن پیوند زد.

۴. در تاریخ‌نگاری اسلامی، امتیازی برای تاریخ‌نگاری شیعه نسبت به تاریخ‌نگاری اهل سنت قائل بود و دلیل این امتیاز را آن می‌دانست که شیعه بیشتر از اهل بیت روایت می‌کند در حالی که اهل سنت از صحابه نقل می‌کنند.

۵. در سال‌های آخر عمر کوتاه و پرسودش به ضرورت آشنایی جامعه علمی ایران با روند تاریخی نواندیشی در جهان عرب تأکید داشت.

۶. دکتر آیین‌وند معتقد بود که در تدوین سیره باید به دو حوزه تاریخ اجتماعی و اخلاق‌نگاری بیشتر پرداخت؛ چون تاکنون آنچه بیشتر دربارهٔ عصرنبوت مورد توجه بوده، جنبه‌های نظامی و سیاسی آن بوده است.

از دکتر آیین‌وند، آثاری چون تاریخ‌نگاری در اسلام، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، قیام‌های شیعه در تاریخ اسلام، الادب السياسي فی الاسلام و نقش و رسالت مسلمانان در ثلث آخر قرن بیستم به زبان‌های فارسی و عربی در دو حوزه ترجمه و تألیف به یادگار مانده است.

سخن آخر اینکه؛ استاد آیین‌وند از معدود فرهیختگان ما بود که توانست الگوی عملی یک استاد اندیشمند، متخلق، متعهد، عامل به دانش، صاحب بینش و رفتار معلمی در این روزگار باشد. او به واقع آیینۀ صداقت در اندیشه، گفتار و کردار بود. خدایش بیامرزد که انسانی نیکوسرشت و پاک‌سرشت بود.

در باب تاریخ‌نگاری آیین‌وند

۱. او معتقد بود از آنجا که جهل و تحریف فراوان در تاریخ اسلام وجود دارد وظیفهٔ اصلی مورخ شناسایی این جملیات است و این مهم مقدور نیست مگر آنکه مورخ و تاریخ‌نگار روش‌مند عمل کند.

۲. معتقد بود دو نگاه نسبت به تاریخ اسلام وجود دارد؛ یکی نگاه سنتی و دیگری نگاه آکادمیک و دانشگاهی. می‌گفت باید تلاش کنیم تاریخ را به‌عنوان یک علم نشان دهیم؛ به عبارتی آکادمیک‌اش کنیم و آن را زنده و پویا نشان دهیم.

۳. او در پی فهمی از تفکر تاریخی بود

نهضت‌های صوفیانه ایران در قرن نهم

اعظم جوزانی
دبیر تاریخ، شهر تهران

مقدمه

از ویژگی‌های مهم حیات اجتماعی قرن هشتم- نهم هجری قمری، برابر چهاردهم- پانزدهم میلادی، وجود طریقت‌هایی بود که به تدریج به بالندگی رسیدند و برخی از آنان با اتکا به حمایت پیروان خود پرچم نهضت‌هایی را برافراشتند که بیگانه‌ستیزی و مبارزه با ستم اهداف اولیه آنان را تشکیل می‌داد؛ اما به تدریج تلاش عمده ایشان بر کسب قدرت متمرکز گردید که در قالب جنبش‌هایی مقاوم و مستمر چون **مشعشعیان**، **حروفیه**، **صفویه** و... ظهور کردند. برخی دیگر مانند **نقشبندیه** ترجیح دادند با حکومت‌ها پیوند یابند و آسان‌تر اهداف سیاسی- مذهبی خود را دنبال نمایند. این مقاله تلاش دارد که اندیشه‌های کلی این نهضت‌ها را به‌طور مختصر روشن سازد و سپس به‌طور اجمالی تلاش برای کسب قدرت در برخی از آن‌ها را نقد نماید.

کلیدواژه‌ها: تصوف، مشعشعیان، حروفیه، نوربخشیه، صفویه

اندیشه کلی حاکم بر نهضت‌های صوفیانه

شکل‌گیری نهضت‌هایی که در قرن هشتم و نهم/ چهاردهم و پانزدهم به وجود آمد، بیانگر نوعی عصیان علیه تسلط عناصر بیگانه بود در قالب تصوف که می‌توانست قالبی مناسب و کم‌خطرتر برای مردم باشد. این شیوه به‌ویژه برای طریقت‌هایی که روح قدرت‌طلبی و تسلط در آن‌ها نیز حاکم بود، در بهره‌برداری از قدرت عظیم توده‌ها بسیار کارآمد بود. افکار و عقاید این جنبش‌ها، آمیزه‌ای از تعالیم صوفیانه، عقاید باطنی، اساطیری، سنن حماسی و باستانی ایرانی و حتی آموزه‌های مزدک و بابک، تعالیم شیعی غالی و اثنی‌عشری بود و در همه آن‌ها، رابطه قوی امام و مأموم یا مرید و مراد، همچون زهد، سادگی و قناعت، انزجار از صاحبان قدرت، چه سیاستمداران و چه رهبران مذهبی و چه ملاکین، کم‌وبیش وجود داشت. (موفقی، ۱۳۸۷: ۴۸)

به‌طور کلی از قرن ششم تا نهم

رخ نمود، با اعتقادات فرق مختلف شیعی صورت پذیرفت که تصوف با آن آمیخته گردیده بود. ریشه و بنیان اصلی این قیام‌ها، جلوگیری از بهره‌کشی از طبقات متوسط و پایین جامعه به‌ویژه روستاییان بود. پژوهشگران روسی تأکید بسیار دارند که نظام زمین‌داری حاکم، پس از مرگ غازان‌خان، اسلوب‌های پیشین بهره‌کشی از روستاییان و پیشه‌وران را به کار گرفته بود و در نزاع‌های داخلی از نیروی آنان به زور استفاده می‌کرد. اینان، علاوه بر آن، بر موضوع رجعت به قوانین شرعی در حوزه مالیات‌ها نیز تأکید دارند. عامه مردم شعارهایی علیه بدعت‌های مالیاتی که برخاسته از یاسای چنگیزی بود، سر می‌دادند و خواهان اجرای مالیات‌های اسلامی بودند. (همان: ۶۷)

این امر، لزوم توجه به امور مذهبی را در میان طبقه حاکم، برای جلوگیری از بحران، گوشزد می‌نمود. به‌ویژه که افکار سیاسی شیعی در این قیام‌ها، نقش مهمی ایفا می‌کرد. آنچه که به این تفکر انگیزه

هجری قمری در ایران، طریقت‌هایی شکل گرفت که اهم آنان، عبارت بودند از: قادریه، رفاعیه، طیفوریه، سه‌روردیه، مولویه، شاذلیه، کبرویه و چشتیه در قرن هفتم، و سلسله‌های نقشبندیه، بکتاشیه، حیدریه، صفویه و نعمت‌اللهیه و جلالیه که در قرن هشتم و نهم شکل گرفتند و رشد کردند. (پتروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۶۴)

اندیشه سیاسی حاکم بر این سلسله‌ها دو رویکرد داشت؛ یکی در جهت سوق دادن پیروان به انفعال، پذیرش ستم، بردباری، واگذاری امور دنیوی به دنیاپرستان، پیشه کردن پارسایی و از سویی دیگر سازش با حکومت و بهره‌بری از منافع مادی آن. رویکرد دوم، که بیشتر برگرفته از اندیشه فتوت بود و در میان طبقات متوسط و پایین جامعه نفوذ داشت، نه تنها دنیاگریزی را نمی‌پسندید، بلکه در راه اصلاح دنیای مادی مردمان نیز تعالیمی داشت. تمام قیام‌هایی که در میانه قرن هفتم- نهم



قوی و فعال می‌بخشید و جنبه آرمانی به آن می‌داد، اعتقاد به آرمان مهدویت یا ظهور مهدی (ع) بود که نهایتاً هم به تشیع رسمیت می‌بخشید و هم مساوات را به طریق کامل آن اجرا می‌کرد.

این تعالیم در قرون هفتم و هشتم هیچ‌گاه جنبه ممانشات و مدارا و میانه‌روی خود را در برخورد با اهل تسنن از دست نداد و به تندروی و تعصب نگرایید. از سوی دیگر، در بعد اجتماعی نیز طبقات روستایی قادر نبودند از میان خویش پیشوایی را تعیین نمایند تا تحت رهبری آن‌ها به فعالیت بپردازند، لذا در این مرحله تحت رهبری افرادی قرار می‌گرفتند که ظاهراً در جهت هیجانات سیاسی و مذهبی آنان گام برمی‌داشتند، اما باطناً به دنبال کسب قدرت و منافع مادی خویش بودند. برخی از مورخان، اینان را از طبقات زمین‌داران کوچک محلی می‌دانند. (کایا، ۱۳۵۴: ۴۰۹) که تبلور آن نهضت **سربداران** بود.

اما در قرن نهم شکل دیگری از تفکرات سیاسی بر نهضت‌های اجتماعی تأثیر گذاشت. بدین نحو که دیگر روستاییان و پیشه‌وران به رهبری زمین‌داران ایرانی وارد کارزار نمی‌شدند و شیعه میانه‌رو امامیه، نقش رهبری اعتقادی آن را بر عهده نداشت، بلکه شیعیان تندرو، پیشوایی نهضت‌ها را عهده‌دار گردیدند. (همان: ۴۳۶)

نهضت‌ها و طریقت‌های صوفیانه در قرن نهم مشعشعیان

پایه‌گذار مشعشعیان، **سیدمحمد فلاح**، در سلک شاگردان شیخ **احمدبن فهد حلی** قرار داشت و در خانه او بزرگ شد. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۳۹۵) چون ویژگی‌های صوفیانه در شیخ احمدبن فهد حلی نمایان بود، سیدمحمد بیش از آنکه از جنبه‌های علمی استاد سود برد از خصایص صوفیانه او تأثیر پذیرفت. براساس نوشته‌های العزازی، ابن‌فهد کتابی در علوم غریبه داشت که در هنگام مرگ آن را به یکی از خادمان خود سپرد تا در فرات اندازد، اما سیدمحمد آن را با حیل به دست آورد. (العزازی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۰۸)

محل آغازین دعوت سیدمحمد بیابان‌های واسط در عراق بود. شیعه بودن وی و همچنین مردم عراق، یکی از دلایل انتخاب آنجا بود. دلیل دیگر را می‌توان شرایط سخت زندگی اجتماعی و فقر اقتصادی و یأس و ناامیدی که بر این منطقه سایه افکنده بود، دانست. او آموزه‌های خود را غیرقابل فهم عوام، مطرح نموده، خود را «پرده یا جایگاه» که اصطلاحی از باطنیان بود می‌نامید و برای آنکه با مذهب تشیع دوازده امامی سازش دهد، مطالبی از خود بر آن می‌افزود. (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۷) نوع اعمال خارق‌العاده‌ای که وی انجام می‌داد نیز در این دعوت، مؤثر بود. (العزازی،

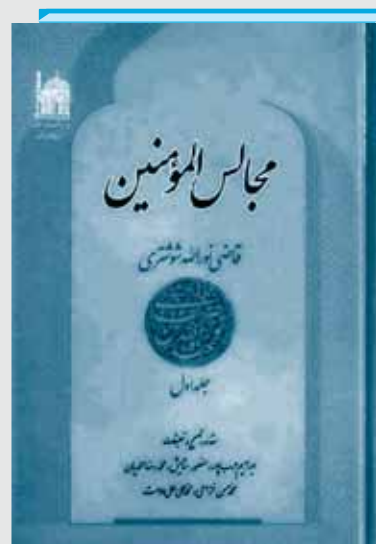
۱۳۶۹، ج ۳: ۱۰۸) این اعمال برای مردم ساده‌اندیش، باور به ادعای سیدمحمد را آسان‌تر می‌کرد و هیجانات روحی که از این حرکات پدید می‌آورد، می‌توانست غرابت اندیشه او از روح تشیع را جبران نماید. تا آنجا که قدرت معنوی وی به آن حد رسید که پیروان او تحت جاذبه وی مدهوش می‌شدند و در جانبازی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. آن‌ها با اعتقادی که به سیدمحمد و اعمالش داشتند، تا عمق سپاه دشمن پیش می‌رفتند و بر هراس ایشان می‌افزودند و توان مقاومت را از آنان سلب می‌کردند. برای مثال، هنگامی که پسر سیدمحمد فرماندهی قوای نظامی را بر عهده گرفت، از حله تا اهواز را تصرف کرد. (شیبی، ۱۳۸۷: ۳۰۰-۳۰۸)

شرایط منطقه عراق، به‌ویژه بطایخ، به‌گونه‌ای بود که پذیرش کرامات در آن قوی بود و عراقی‌ها غالبی را تا آن حد پذیرا شدند که مولانا علی، یکی از رهبران این طریقت، در نجف، بارگاه امام علی (ع) را ویران کرد و «**محرر**» آن را سوزاند و استدلال کرد که علی (ع) خدا بود و خدا هرگز نمی‌میرد و پس از آن، براساس تعالیم سیدمحمد، مدعی شد روان علی (ع) که همان خداست، در او نفوذ (حلول) کرده است. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۴۰۰) سیدمحمد در کنار این عوام‌فریبی، در مقابل دانایان و حکمرانان، عملکرد دیگری داشت. حاکمان شیعی منطقه، ابتدا به دلایل مختلفی از جمله

فضای هیجانی عراق، با او از در مسامحه درآمدند. چنان که پیربدای قراقویونلو در نامه‌هایی که به او نوشته، از ادعاهای او پرس‌وجو کرده و او در پاسخ گفته است، من مردی ناتوانم، بنده و چاکر آن امام هستم... و در زمان ناپدید شدن او، جانشین او می‌باشم. (کسروی، ۱۳۷۳: ۳۱)

نهایتاً مشعشعیان پس از آنکه توانستند قدرت خویش را بر مناطقی از عراق تثبیت نمایند، از افراط‌گری خود کاستند و به زمینداران ثروتمندی تبدیل شدند و در سایه حمایت عوام ساده‌اندیش، قدرت خویش را تا زمان اسماعیل صفوی حفظ کردند. (شیبی، ۱۳۸۷: ۳۶۷) آنان به تدریج به اشرافی تبدیل شدند که در حکومت صفویه نقش داشتند.

می‌توان گفت که سیدمحمد فلاح به فراست و با آگاهی کامل، منطقه‌ای را برگزید که روحیه حاکم بر مردمان آن، چنان پذیرای اندیشه‌های مهدویت و غالیگرانه‌ای بود که مردم در راه دستیابی به قدرت از جانبازی دریغ نداشتند. باورهای آن‌ها از اسلامی سطحی و صوفیانه نشئت گرفته بود و تلاش برای یافتن حیات اجتماعی و اقتصادی بهتر، میان آن‌ها و اندیشه‌های سیدمحمد فلاح، پیوند ایجاد کرد و مشروعیتی به قدرت او بخشید که برخلاف دیگر نهضت‌ها، توانست همچنان



راهی برای خود در تاریخ آینده باز کند. **حروفیه**

از دیگر نهضت‌هایی که با پوششی از تصوف و با انگیزه بیگانه‌ستیزی در قرن هشتم پدیدار گردید، نهضت حروفیه بود. رهبر حروفیه فردی از آذربایجان به نام فضل‌الله حروفی بود و پیروان وی به علت تعلیم و تعلم ویژه در اسرار حروف، به این نام خوانده می‌شدند. بنا به گفته مورخان، او اطلاعات فراوانی در عرفان و تفسیر آیات داشت و به دنبال سال‌ها مسافرت و موعظه در مناطق مختلف، تعداد زیادی مرید یافت و لذا مدعی دریافت تجلی حق و کشف اسرار شد و خود را تجسم کلمه‌الله و مظهر الهیت خواند. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۳) توانایی در تفسیر خواب، ورزیدگی در تأویل احادیث و آیات قرآن، او را بر آن داشت که دعوی کند **مجدد اسلام** است و نام او در قرآن بسیار تکرار شده است. او مدعی بود براساس علم حروف، نامش برابر با عدد ۸۰۰ است. با تکیه بر آیات ۱-۳ سوره جمعه، «آخرین» را ایرانیان معرفی می‌کرد که پدرشان ابراهیم، از خدا خواست، رسولی از امت او برانگیزد و او، همان فضل‌الله است. همچنین براساس حروف، «علی» را ب بسم... می‌نامید که رمزی در آن وجود داشت و تأکید بر ولایت او، نقطه اوج پیوند تصوف و تشیع در حروفیه بود. (شیبی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

تأمل در تأویلات فضل‌الله حروفی، بهره‌گیری وی را از مجموعه‌ای از باورهای بدعت‌آمیز ایرانی، ادیان باستانی، زردشتی، یهودی و مسیحی هویدا می‌سازد و اینکه وی در صدد ایجاد سازگاری میان آن‌ها بوده است. توجه به منطقه‌ای که او قیام خویش را از آنجا آغاز کرد، یعنی خراسان، ما را بیشتر به این نتیجه‌گیری نزدیک می‌کند. زیرا با توجه به ماهیت قیام‌هایی که خراسانیان علیه بیگانگان در بستر تاریخ ایران زمین داشته‌اند، این تساهل می‌توانست اهداف مبارزاتی حروفیان را دست‌یافتنی‌تر کند.

بسیاری از مورخان تردیدی در تفوق عنصر بیگانه‌ستیزی ایرانی، در اندیشه حروفیه ندارند. چنان که **اوبن** اعتقادات عرفانی حروفیه را پوششی برای اعتراض اجتماعی علیه بیگانه برمی‌شمارد. (اوبن، ۱۳۵۴، ج ۵۸: ۲۳۰) همچنین در تکمیل این مطلب، **شیبی** به نقل از جاودان کبیر می‌گوید که حروفیان در تبیین اندیشه مهدویت مهدی‌گری رهبرشان فضل‌الله را به رجعت کبخسرو از غیبت در غار تعبیر کرده و او را منجی ایرانیان می‌دانسته‌اند. (شیبی، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

تردیدی نیست که اشاعه اندیشه‌های صوفیانه و ملی‌گرایانه فضل‌الله، توانست جمع زیادی را به وی متمایل سازد، تا جایی که بدعت‌های حروفیه تا سرزمین عثمانی نیز نفوذ کرد. وحشت از فراگیر شدن این جنبش، در دوره‌ای که عطش یافتن حقیقت و تردید در بنیادهای فکری و سیاسی اهل تسنن زیاد بود و هم‌چنین، بر خورداری از روح ایرانی‌گری در ستم‌ستیزی آن، تیموریان را واداشت که پرچم برافراشته بیگانه‌ستیزی صوفیانه فضل‌الله را به زیر کشند و به همین دلیل، وی به جرم بدعت، به دست میران‌شاه - در حالی که پنهانده‌ای بود - کشته شد. اما اندیشه و آرمان او نه تنها به انحطاط نگرایید بلکه پیروان فراوانی از استرآباد تا روم یافت و همه‌جا با استقبال جماعتی تندرو و بی‌پروا روبه‌رو گردید. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۰۱) به طوری که حتی در میان شعرای قرن نهم نفوذ یافت و با وجود سرکوب نهضت حروفیه بر اقدامات ستم‌ستیزی خود ادامه داد تا آن حد که حروفیان به جان شاه‌رخ تیموری نیز سوء قصد کردند. (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۳: ۶۱۵)

هرچند فرقه‌های زیادی که در این عصر وارد عرصه سیاسی شدند، از جمله حروفیه، نتوانستند مانند مشعشعیان یا صفویه آن قدر نفوذ اجتماعی یابند که به قدرت دست یابند اما مسلماً نمی‌توان نقش آنان را در کنترل قدرت و همچنین توجه دادن حکمرانان به مذهب و تصوف

نادیده انگاشت.

دینی و فقهی او را بی پایه دانسته است.

(باخرزی، ۱۳۷۱: ۱۹۱)

خواجه اسحاق که در محیط سنی خراسان تبلیغ تشیع می کرد و از سیطره حکومت سلاطین سنی تیموری بیزاری می جست هنگامی که شجاعت را در وجود سیدمحمد دید، او را «مهدی» نامید تا به سلطه حکمرانان سنی پایان دهد. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۴۷) در نامه‌ای که منسوب به نوریخس است، او خود را هم در علوم فقه و هم در عرفان سرآمد معرفی کرده و با تمسک به آیه «قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی» از شاهرخ خواسته که ارادت خویش را نسبت به وی ابراز دارد. او این ارادت را واجب شرعی جلوه داده است (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۹۲-۹۳) و حتی به شاهرخ اعلام داشته که سلطنت وی رو به پایان است، زیرا نوبت آل محمد رسیده است. (شیبی، ۱۳۸۷: ۳۱۸)

می توان گفت سیدمحمد نوریخس با تکیه بر سه عنصر توانست داعیه خود در زمینه ادعای مهدویت را پیش برد. اول آنکه: او تکیه بر تشیع داشت، دوم، صوفی بود و جنبه‌های روحانی و کراماتش مورد توجه مردم قرار داشت، چنان که باخرزی نیز به آن اشاره کرده است، (باخرزی، ۱۳۷۱: ۱۹۱) سوم و از همه مهم تر آنکه: از خاندان پیامبر قلمداد می شد. هرچند سیدمحمد نوریخس در ادعای خویش، رنج بسیار دید، اما امتیاز سیادتش زندگی او را تضمین کرد. نمی توان نگرش احترام آمیز عوام و ترس حکام از کشتن فرزندان پیامبر را در این امر انکار کرد.

پس از سیدمحمد فرزندش، سیدقاسم ادعای پدر در مهدویت و هم چنین رهبری نوریخسیه را ادامه داد. از گفته باخرزی می توان دریافت که او به اوج

نوریخسیه

سیدمحمد نوریخس از مریدان خواجه اسحاق ختلانی بود و خواجه، به دلیل خوابی که دیده بود، وی را نوریخس نامید و پس از مدتی خرقة سیادت و رهبری را بر تن وی کرد. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۴۳) خواجه اسحاق به همراهی سیدمحمد، در سال (۸۲۶ هـ / ۱۴۲۳ م) در ختلان سر به شورش برداشت. ولی شاهرخ دستور اعدام تمام شورشیان را داد. (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۸۰) بنا به نوشته مجالس المؤمنین در این هنگام، شاهرخ بیمار شد و به سفارش اطرافیان از کشتن سیدمحمد صرف نظر کرد و همان وقت بیماری او رفع شد. تردیدی نیست که این بهانه‌ای بوده است که مورخان آن را ابداع کرده‌اند تا شرایط موجود را نادیده انگارند. زیرا در آن زمان شاهرخ درگیر نهضت حروفیه نیز بود و از طرفی محبوبیت سیدمحمد هم، به ویژه به جهت سیادتش، در میان مردم زیاد بود. این دلایل باعث شد که شاهرخ از کشتن وی منصرف شود. پس از کشتن خواجه اسحاق سیدمحمد را به هرات آوردند. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۴۳) به هر حال پس از سه بار دستگیری، شکنجه و آوارگی به [عثمانی] تبعید گردید و پس از مرگ شاهرخ، به ری آمد و در این شهر ساکن شد. (مولوی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۸۰) محمد نوریخس هنگامی که به حله سفر کرد، در سلک شاگردان احمدبن فهد حلی قرار گرفت. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۴۷) بنابراین می توان استنباط کرد که وی تمایلات شیعی داشته است. باخرزی از قول جامی او را به رفض و اباحی گری متهم کرده و تسلط بر علوم



شهرت رسیده و جمع زیادی به او ارادت داشته‌اند. صاحب کرامت بودن او را، از دلایل تکریم وی دانسته‌اند. (همانجا) او هنگامی که به هرات وارد شد مورد استقبال شاهزادگان قرار گرفت. در حالی که برخی پیشاپیش او پیاده راه می‌پیمودند. (همان، ۱۸۸) وی مدتی در دربار سلطان حسین بایقرا حضور داشت. به دستور بایقرا، یاران نوربخش، لباس سیاه به تن کردند

و عمامه سیاه بستند. (همانجا) البته برخی اعتقاد دارند که آنان خود این لباس را انتخاب کردند. (شیبی، ۱۳۸۷: ۳۱۴)

شاید در محیطی که میان تسنن و تشیع مرزها، لاقط از جهت عاطفی، برداشته شده بود این رنگ می‌توانست ایجاد هیجان کند. به هر حال،

علمای سنت تعالیم

وی را تاب نیاوردند و او را در مناظرهای به فساد عقیده متهم نمودند. لذا به عراق نزد یعقوب آق‌قویونلو رفت و در آنجا مورد تفقد امیر ترکمان قرار گرفت.

در تأیید دنیاداری و قدرت‌طلبی شاه قاسم، نقل است که در عراق، در مجلسی که اکابر صوفی در نزد یعقوب گرد آمده

بودند، وی خواست در مقام نشستن بر امیر ابراهیم مشعشع، از سادات و صوفیان عراق، برتری جوید. امیر ابراهیم به او گفت هر دو در علوی بودن یکسانیم. اما اگر پدر تو ادعای مهدویت داشت، پدر من ادعای خدایی داشت! این موضوع همواره دستاویزی برای مطایبه از جانب یعقوب آق‌قویونلو قرار می‌گرفت. (الغزوی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۵۲)

در ژرفنای این گفتارها و کردارها می‌توان دریافت که اولاً برخی از این نهضت‌ها، سرانجام به دامن سلطه‌گران سقوط کرده و خود از اشراف گردیدند و ثانیاً داعیه ایشان صرفاً جنبه عوام‌فریبی داشته و در نزد دانایان زمان جنبه طنز یافته بوده است.

طریقت صفویه

قطب اصلی ارشاد این سلسله، شیخ صفی‌الدین اردبیلی (د ۷۳۵ هـ / ۱۳۳۴ م) بود. اکثر مغولان نسبت به او ارادتی فراوان داشتند و به قول شوشتری «خلقی به‌واسطه انفاس قدسی» وی، از آزار مغولان در امان ماندند. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲: ۴۲)

درباره کرامات شیخ صفی، منابع، از جمله *مجلس المؤمنین*، بسیار سخن گفته و حتی در این‌باره اغراق کرده‌اند. شوشتری بر این باور است که بر سر معجزات او «فوج فوج ترک و تاجیک به درگاه او می‌آمدند». (همان: ۴۲-۴۳) یک بار امیر چوپان از او پرسید که مریدان شما بیش‌ترند یا سپاهیان ما؟ وی پاسخ داد: «مریدان ما در ایران به

مشابه است که در برابر هر یک از اصحاب جلادت، صد نفر از ارباب ارادت هستند تا به دیگر بلاد چه رسد» (همانجا)

شیوخ اردبیل ابتدا با بهره‌گیری از باطنی‌گری تصوف، به ظاهر، تسلیم نوعی میانه‌روی و اعتدال در مذهب بوده‌اند، اما سرانجام در قرن نهم این شیوخ به افراطی‌گری رسیدند. (امورتی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۳۰۶) این افراط با سیاست نیز آمیخت. شیعی معتقد است که جنید تحت تأثیر مشعشعیان و با استفاده از نفوذ معنوی خود، طریقتی ساخت که شیعی غالی بودند (شیبی، ۱۳۸۷: ۳۸۰) و اگر سخنان خنجی را اغراق‌آمیز ندانیم، ایشان تا آن اندازه غلو کردند که شیخ حیدر را خدا و پسرش را ابن‌الله نامیدند. (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۸) وقتی شیخ حیدر، رهبری این صوفیان غالی را بر عهده گرفت، خلفای وی از سراسر

سرزمین‌ها، می‌آمدند و الوهیت وی را اعلام می‌داشتند. (شیبی، ۱۳۸۷: ۱۵۱)

از نظر پطروشفسکی، شیخ حیدر اصل «باحث» را در میان پیروان خویش رواج می‌داد و این تصادفی نیست که نیروهای وی بیش‌تر از روستاییان قراچه‌داغ و طالش بودند که در پی به‌دست آوردن مساوات اجتماعی به او پیوسته بودند.

(پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۸۹) این مرشد سیاسی که پیروانش برای او الوهیت قائل بودند. وقتی با مقاومت مردم محمودآباد مواجه شد «در اندک زمانی جوی خون چون رود جیحون» به راه انداخت و کوچک و بزرگ و فقیر و غنی را به یک دیده نگریست. (روملو، ۱۳۸۴، ج ۲: ۸۶۶) بدین ترتیب طریقت

رهبر حروفیه فردی از

آذربایجان به نام فضل‌الله

حروفی بود و پیروان وی

به علت تعلیم و تعلم ویژه

در اسرار حروف، به این

نام خوانده می‌شدند. او

اطلاعات فراوانی در عرفان

و تفسیر آیات داشت و

خود را تجسم کلمه‌الله و

مظهر الوهیت خواند

صوفی، از تصوف متعادل و مداراگرایانه شیخ صفی‌الدین، به نقطه‌ای رسید که با آموزه‌های جنید و حیدر، پیروان صفویه، از آنان موجوداتی ماورای انسان ساختند. ایشان نیز با بهره‌گیری از باورهای خرافی و غالی‌گرایانه پیروان خود، نیرویی عظیم به راه انداخته و به زعم خود، در جهاد از آن بهره گرفتند.

نقشبندیه

مؤسس این سلسله که طریقت نیز به نام او شهرت یافته، شیخ بهاء‌الدین محمد نقشبند (۷۱۸ هـ / ۱۳۱۸ م) می‌باشد که اصالتاً اهل بخارا بوده است. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۶۵) نقشبند که نام او از حرفه‌اش گرفته شده، مردی زاهد و مبلغ فقر و ساده‌زیستی بود. (باخرزی، ۱۳۷۱: ۸۷) از آنجا که تصوف، در عرصه اجتماعی و شکل دادن باورهای ذوقی و حتی مذهبی مردم نقشی بی‌رقیب داشت و صوفیانی که نسب علوی داشتند، این عرصه را در تصرف خود گرفته بودند، اهل سنت به‌عنوان عکس‌العملی، این طریقت را بنیان نهادند. (شیبی، ۱۳۸۷: ۲۳۷)

از چهره‌های بارز این سلسله، خواجه نصیرالدین عبیدالله احرار (د ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۳ م) است که از پراوازه‌ترین صوفیان خراسان و ماوراءالنهر، در آن ایام محسوب می‌شد. نگرش‌های او آمیزه‌ای از معتقدات فقهی و حدیثی اهل سنت، با آموزه‌های صوفیانه طریقت نقشبندیه بود (فراهانی، ۱۳۸۲: ۲۵۳) ارادت ابوسعید تیموری و سلطان حسین بایقرا به وی، نشان از پایگاه اجتماعی او دارد. به نظر می‌رسد از دلایل مهم آن، مدارایی بود که با مذاهب دیگر داشت.

از دیگر نام‌آوران عصر که با این طریقت پیوستگی داشته، نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م) است. جامی عاری از هرگونه تظاهر و تکلف ظاهرانه صوفیگری بود. با آنکه سخت پایبند

تسنن بود، اما نسبت به تشیع، نه تنها خصومتی نمی‌ورزید بلکه به خاندان پیامبر، همواره ابراز ارادت می‌نمود. (باخرزی، ۱۳۷۱: ۱۳) در سفری به زیارت مرقد امام علی (ع) و امام حسین (ع) نایل شده و در وصف عشق آن دو، اشعاری سروده است که خواننده را در سنی بودن وی دچار تردید می‌نماید. (همان: ۱۷۴ - ۱۷۸)

در نهایت آنچه را از شرح مختصر نقشبندیه مطمح نظر است در چند نکته می‌توان خلاصه کرد: اولاً: با اینکه این طریقت در جهت جلوگیری از فراگیر شدن تصوف شیعی ظهور یافت، اما گرایش‌های شیعی مشاهیر و منسوبین آن، در جنبه عاطفی و نه فقهی و کلامی، نمایان است. ثانیاً: هرچند سر سلسله طریقت، یعنی بهاء‌الدین محمد نقشبند بر فقر، سادگی و پارسایی تأکید داشت، اما دیگر مرشدان، در قطب مخالف آن تفکر راه پیمودند و به مدح ثروت و ستایش غنی پرداختند. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۶۵) به طوری که خواجه احرار، از چنان مکنتی برخوردار گشت که مورد طعن مشاهیر عصر خود قرار گرفت. (فراهانی، ۱۳۸۲: ۲۶۲) ثالثاً مشایخ نقشبندیه با سیاستمداران زمان خود تعاملی عمیق برقرار کردند، به طوری که نمی‌توان نقش این رابطه را در کسب ثروت انبوه ایشان از نظر دور داشت. منفعتی نیز از این همکاری، نصیب تیموریان، به‌ویژه سلطان حسین بایقرا می‌گردید و آن، افزایش مشروعیت او بود. زیرا در اندیشه سیاسی عبیدالله احرار، سلطنت، مرتبه‌ای نزدیک به نبوت داشته و از دیدگاه وی، هیچ طایفه‌ای چون سلاطین، نمی‌توانست شریعت را تقویت کند و به‌همین دلیل، قدرتی مطلق برای پادشاه قائل بوده است. (همان: ۳۶۳)

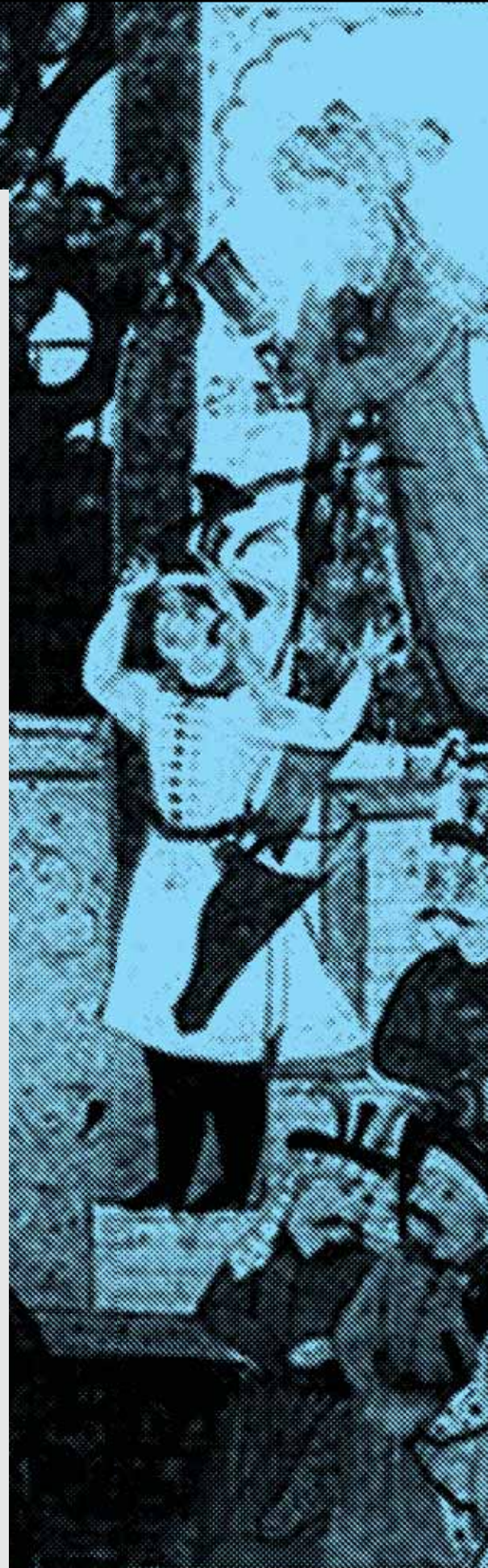
بنابراین، نمی‌توان فعالیت طریقت نقشبندیه را در زمره آن اصلاحگران سیاسی قلمداد کرد که از طریق نهضت

و مقاومت در برابر حکمران بیگانه ایستادگی می‌کردند. گذشته از عنصر رقابتی که با تصوف شیعی داشتند، نقشبندیان از طریق همسازی با حکومت، در پی کسب قدرت و ثروت بودند و در این راستا هم اعتقادشان به فقه اهل سنت و هم ابراز علاقه‌مندی‌شان به دوازده امام شیعیان در کنار تعالیم صوفی آن‌ها، پایگاه اجتماعی ایشان را بیش از طریقت‌های دیگر تقویت می‌نمود.

دیگر طریقت‌های تصوف

اهل حق: علاوه بر طریقت‌های یاد شده، سلسله‌های دیگری نیز با نفوذی کمتر، در میان مردم رواج یافت. از میان ایشان، می‌توان به اهل حق اشاره نمود که در میان طبقات پایین اجتماع، بیابان‌نشین‌ها و روستاییان پیروانی به‌دست آورد. ایشان شدیداً بر رابطه مستقیم عنصر رنج با نزدیکی به خداوند، تأکید داشتند و انتظار ظهور امام دوازدهم، از اصول اساسی این طریقت بوده است. در اصول اعتقادی آنان «حلول روح و تجلی خدا به شکل انسان» و به‌طور کلی تناسخ به شکل کاملاً اساسی موجود بوده است و مساوات‌خواهی را در قالب تصوف شیعی غالبانه جلوه‌گر ساختند. (مینورسکی، ۱۳۸۹: ۴۳)





نعمت‌اللهیه: مؤسس این طریقت شاه نعمت‌الله کرمانی (د ۸۳۴ هـ / ۱۴۳۰ م) است. طریقت او، از نظر برخی از مورخان، مقبولیت عام داشته و از حمایت ویژه شاهرخ تیموری برخوردار بوده است. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۶۷) با اینکه از معتقدان مذهب حنفی بود (شیبلی، ۱۳۸۷: ۲۳۲) پیروان و فرزندان او در دوره صفویه به تشیع گراییده و از طریق وصلت با خاندان صفوی، علاوه بر افزایش نفوذ معنوی خویش، قدرت مادی را نیز به آن افزودند. (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۰۵)

از دیگر جنبش‌های صوفیانه باید به بکتاشیه، مولویه، بابائیه و سماونه اشاره کرد که در منطقه آناتولی دارای نفوذ بودند. به‌ویژه بکتاشیه که به تمام تعلیم، با دیدهای تسامح‌آمیز می‌نگریستند و اصولاً پای‌بند هیچ اعمال و تشریفات نبودند و برای تمام ادیان، ارزشی برابر قائل بودند. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۶۶)

هم‌چنین ابن‌بطوطه، در سفرنامه خود از طریقت رفاعیه و چگونگی آئین آن‌ها یاد کرده است. (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۹۲-۱۹۴) این فرقه‌ها به سبب ماهیت رادیکالی خود و هم‌چنین نظریات آرمانی در بسط عدالت، توانستند به نفوذ زیادی در میان ترکمانان بدوی آناتولی دست یابند. (برای مطالعه بیشتر نک به: رستمی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۵۸-۶۲)

نتیجه

تمامی این نهضت‌ها به‌جز استثنائاتی به‌سوی تحقق بخشیدن اهداف سیاسی خود، گام برمی‌داشتند و در این راه تکیه آنان بر پریشانی سیاسی-اجتماعی و اقتصادی بود که خود آرمان‌هایی اجتماعی را در میان مردمان فقیر ایجاد می‌کرد و در نتیجه حاکمیت قدرت‌ها را با خطر شدید بحران مشروعیت مواجه می‌ساخت. این جنبش‌ها با خصلت‌های متفاوت، همگی جنبه‌های بدعت‌آمیز داشتند که در قرن هشتم و نهم/ چهاردهم و پانزدهم در سراسر قلمرو ایلخانی ظهور کرده و توسعه یافتند. برخی از این جنبش‌ها،

مانند سربداران و مشعشعیان به تشکیل حکومت‌هایی توفیق یافتند و برخی دیگر ماهیت سیاسی- نظامی خود را در قالب تشیع صوفیانه حفظ نمودند تا به دوره صفویان پیوستند.

منابع

۱. امورتی، ب. س. «مذهب در دوره تیموریان»، تاریخ ایران دوره تیموریان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ششم، ترجمه یعقوب آژند، نشر جامی، ۱۳۷۹.
۲. اوسن ژان «تکاتی درباره اسناد آق‌قویونلوها»، مجله بررسی‌های تاریخی، ترجمه یحیی شهیدی، شماره ۵۸، مرداد- شهریور ۱۳۵۴.
۳. پطروشفسکی ایلپاپاولویچ، اسلام در ایران، از هجرت تا پایان قرن نهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۳.
۴. خنجی‌اصفهانی فضل... روزبهان، تاریخ عالم آرای امینی، تصحیح علی‌اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
۵. خواندمیر غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی، حبیب السیر فی الاخبار افراد بشر، محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۶۲.
۶. رستمی عادل، «مناسبات تشیع و تصوف در آناتولی و تأثیر آن بر همگرایی صفویان و ترکمانان»، تاریخ در آینه پژوهش، شماره ۲، زمستان ۱۳۵۸.
۷. روملو حسن‌بیک، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۴.
۸. شوشتری قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۵۴.
۹. شیبلی مصطفی کامل، تشیع و تصوف (از آغاز تا سده دوازدهم هـ)، ترجمه علیرضا ذکاتوی قره‌گوزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.
۱۰. العزازی عباس، تاریخ العراق بین الاحتلالین، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۶۹.
۱۱. فرهانی منفرد مهدی، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران، انجمن آثار معاصر فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۲. کایا پیگولوس و دیگران، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۴.
۱۳. موتقی احمد، دین- جامعه و دولت در ایران، تهران، انتشارات تحقیقات علوم انسانی، ۱۳۸۷.
۱۴. مولوی محمدشفیع، «توربخشیان»، ترجمه مهدی سیدمحمد، معارف، شماره ۲۷، آذر- اسفند ۱۳۷۱.
۱۵. مینورسکی ولادیمیر و کردستانی سعیدخان و اعتمادالسلطنه، سه گفتار تحقیقی در آیین اهل حق، توضیح و ترجمه محمدعلی سلطانی و مریم یادورزادیان، تهران، مؤسسه فرهنگی نشر سپا، ۱۳۸۷.
۱۶. نظامی باخرزی عبدالواسع، مقامات جامی، مقدمه نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
۱۷. واله اصفهانی محمدیوسف، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۲.

کارشناسان در سراسر کشور

نخستین همایش بین‌المللی تاریخ محلی به همت انجمن تاریخ محلی ایران در تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۷ در مجتمع نیروی انتظامی فرح آباد ساری برگزار شد. موضوعات مقالات خوانده شده در این همایش عبارت بود از:

- جایگاه تاریخ محلی و اهمیت آن
- دکتر مرتضی نورائی
- مازندران در اسناد روسی (قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰)
- النا آندریوا (قرائت توسط مهسا نورائی)
- مطالعات مازندران در منابع گرجستان، گذشته و حال و دورنمای آن
- نیکولوس ناخوتسویسویلی
- درآمدی بر ریخت‌شناسی محلی‌نگاری در تاریخ معاصر ایران
- دکتر ابوالفضل حسن آبادی
- رویکردی جغرافیایی - تاریخی به شهر مسیله
- وحید قربانی
- حکومت داعی کبیر در طبرستان و دوگانگی در برخورد مخالفان
- دکتر مصطفی معلمی
- بازکاوی رابطه شاه اسماعیل صفوی با خاندان چلاوی
- دکتر حمید اسدپور
- بررسی گفتمان قدرت اسکندر چلاوی با رویکرد تطبیقی منابع مرعشی و تیموری
- رقیه بابازاده
- تأثیر حزب توده بر نهاد آموزش در مازندران (۱۳۳۲-۱۳۴۰)
- زمانه حسن نژاد
- عوامل مؤثر بر گسترش تشکیلات و محبوبیت حزب توده در مازندران در فاصله سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۴۰
- یاسر صابری
- بررسی عملکرد و اقدامات حزب توده در استان مازندران
- مینا معینی، بهناز قائد شرفی، صفورا سلیمانی
- مؤلف مرزبان نامه طبری کیست؟
- دکتر محمدعلی نوری
- بازتاب شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های مازندران
- خدیجه نامدار جوبباری
- بررسی آداب و رسوم مردم مازندران از دیدگاه سیاحان خارجی
- معصومه گودرزی
- پیشنهادی برای بازسازی دیوار و دروازه قاجاری ساری
- محمد باری
- مسجدی نویافته از دوره آل‌بویه در مرکز شهر پرسیه
- مهدی عابدینی عراقی
- طرح پیشنهادی ساخت کارخانه کاغذسازی در مازندران و درود
- مولود ستوده
- بررسی روابط تجارتي ایالت مازندران با روسیه و تأثیر آن...
- بهناز قائد شرفی، مینا معینی، بتول سلیمانی
- تأثیرات صنعت نساجی بر تحولات شهرستان قائم‌شهر در دوره پهلوی اول
- مریم نجف‌پور

همایش بین‌المللی تاریخ محلی

دبیر تاریخ، قائم‌شهر
آذربایجان

جایگاه ابریشم گیلان در اقتصاد و تجارت عصر صفوی

مظفر محمدجانی
دبیر تاریخ، لنگرود

تولم، رشت، فومن و لاهیجان از جمله نواحی گیلان بودند که در آن دوره مردمانش به پرورش کرم ابریشم مشغول بودند. (حمدالله مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۰۴-۲۰۳)

ذکر این نکته ضروری است که تا قرن هفتم هجری، در مقایسه با ابریشم گیلان، ابریشم گرگان و مازندران مرغوب‌تر بوده است، لذا از قرن هفتم به بعد ابریشم گیلان به حدی مرغوب شد که مورد توجه سیاحان و بازرگانان خارجی قرار گرفت. **کلاویخو**، فرستاده پادشاه اسپانیان به ایران در دوره تیموریان، در سفرنامه خود به ایران ضمن اشاره به تولید ابریشم در گیلان، از صدور ابریشم و انواع پارچه‌های ابریشمی گیلان به خارج یاد می‌کند. (کلاویخو، ۱۳۷۷: ۱۶۶)

جوزافا باربارو، فرستاده جمهوری ونیز به دربار اوزون حسن آق‌قویونلو، در سفرنامه خود می‌نویسد: در سواحل دریای خزر «مردم به رشتن و بافتن پارچه‌های ابریشمین می‌پردازند. در طول ساحل رودها، دیگ‌ها و بساط کار خویش را گسترده‌اند. زیرا کرم ابریشم بی‌شمار تربیت می‌کنند و درخت توت فراوان دارند... در این شهرها بهترین پارچه‌های ابریشمی را می‌بافند. چون ابریشم در آن نواحی به دست می‌آید.» (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱: ۱۰۰)

با گسترش مناسبات خارجی ایران در

مقدمه

دوره حکومت صفویان یکی از دوره‌های درخشان تاریخ ایران است که نقش به‌سزایی در رونق اقتصادی، برقراری امنیت، تمرکز سیاسی و شکوفایی هنری، صنعت و معماری ایران ایفا کرده است. گسترش تجارت خارجی به‌ویژه با کشورهای اروپایی یکی از شاخصه‌های این دوره به‌شمار می‌رود. ابریشم به‌عنوان کالایی سودآور، نقش بارزی در اقتصاد و تجارت خارجی پیدا کرد و در این بین ابریشم گیلان، به‌ویژه در سال‌های حکومت شاه عباس اول اهمیت فراوانی یافت.

کلیدواژه‌ها: صفویان، اقتصاد، تجارت خارجی، ابریشم، گیلان

تولید و تجارت ابریشم پیش از حکومت صفویان

ایران در گذشته‌هایی دور تا همین اواخر یکی از تولیدکنندگان ابریشم محسوب می‌شد و پارچه‌های ابریشمی آن شهرت جهانی داشت. عبور جاده ابریشم، از ایران، به اهمیت تجاری ابریشم ایران افزود. شواهد تاریخی از تولید و رونق صنعت و تجارت ابریشم در دوره ساسانیان حکایت دارد. مرو یکی از کهن‌ترین مراکز تولید ابریشم در ایران به حساب می‌آمد. صنعت ابریشم به تدریج، از شرق ایران به مازندران و گیلان منتقل شده است. (پطروشفسکی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۹۷) اصطخری درباره انتقال تخم [کرم] ابریشم به شمال ایران می‌نویسد: «... شنوده‌ام که اصل ابریشم از مرو به طبرستان افتاد و هنوز تخم [کرم] ابریشم از مرو به طبرستان برند.» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۰۸)

پس از رواج صنعت ابریشم در سواحل دریای خزر، این صنعت به تدریج در دیگر نواحی نیز رواج یافت به گونه‌ای که بین سده‌های چهارم تا دهم هجری، در بیشتر نواحی ایران ابریشم تولید می‌شد. در این بین گیلان به دلیل ویژگی‌های اقلیمی، در تولید ابریشم جایگاه ویژه‌ای یافت و ابریشم آن از شهرت جهانی برخوردار شد. نام سرزمین گیلان به‌عنوان پرورش‌دهنده کرم ابریشم و تولید محصول ابریشم، در آثار جغرافیایان مسلمان ذکر شده است. چنان‌که در آثار **البلاد قزوینی** آمده است: [گیلان] «ابریشم دارد و زنان به پرورش کرم ابریشم سرگرم‌اند.» (قزوینی، ۱۳۶۶: ۱۲۸)

**با گسترش مناسبات
خارجی ایران در دوره
ایلخانان، پای بازرگانان
اروپایی و آسیایی به ایران
باز شد. یکی از کالاهایی که
بازرگانان خارجی در صدد
تهیه آن بودند ابریشم و
فراورده‌های مربوط به آن،
یعنی پارچه و قالیچه‌های
ابریشمی بود**

و شرقی دریای مدیترانه، مسیر تجاری اروپا با ایران و دیگر کشورهای اروپایی، دچار محدودیت‌هایی شد. در نتیجه کشورهای اروپایی در صدد کشف راه‌های جدید برای ادامه مناسبات تجاری با شرق برآمدند. در این عرصه، دریانوردان پرتغالی، با دور زدن قاره آفریقا، به سواحل هند و سواحل جنوبی ایران رسیدند. انگلیسی‌ها، در رقابت با پرتغالی‌ها، از قرن شانزدهم میلادی فعالیت خود را برای یافتن مسیر مطمئن تجاری با شرق آغاز کردند.

دوره **ایلخانان**، پای بازرگانان اروپایی و آسیایی به ایران باز شد. یکی از کالاهایی که بازرگانان خارجی در صدد تهیه آن بودند ابریشم و فراورده‌های مربوط به آن، یعنی پارچه و قالیچه‌های ابریشمی بود. گیلان یکی از ایالت‌هایی بود که به خاطر ابریشم و فراورده‌های ابریشمی خود، توجه بازرگانان خارجی را به خود جلب می‌کرد. از اواخر قرن هفتم هجری بازرگانان جنوایی [از ایتالیا] در گیلان حضور داشتند و از طریق دریای خزر ابریشم گیلان را به اروپا منتقل می‌کردند. (کرزن، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۸۲). این بازرگانان با دایر کردن خط کشتیرانی در دریای خزر، ابریشم شمال ایران و همچنین ابریشم چین را، از طریق رود «دن» و «ولگا»، به اروپا حمل می‌کردند. در این بین، بازرگانان ونیزی موفق شدند قراردادی سیاسی-تجاری با دولت ایلخانی منعقد کنند که به موجب آن از این امتیاز برخوردار شدند که در سراسر قلمرو ایلخانان به تجارت بپردازند و راهداران موظف به حفظ جان و مال آن‌ها بودند. (بطروشفسکی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۶۴)

تجار ونیزی در بندر هشترخان روسیه پایگاه تجاری تأسیس کرده بودند. بازرگانان جنوایی هم در شمال دریای خزر (در سواحل روسیه) مراکز متعددی برای تجارت و حمل و نقل دریایی ایجاد کرده بودند. کشتی‌های ونیزی در یک سال، شش تا هفت مرتبه ابریشم و ادویه به اروپا منتقل می‌کردند و با جنوایی‌ها رقابت داشتند. با اهمیت یافتن شهرهای تبریز و سلطانیه از جنبه بازرگانی، ابریشم و فراورده‌های ابریشمی گیلان و دیگر نواحی ایران، به این دو شهر منتقل و از آنجا به ترکیه، سوریه و سرانجام به اروپا می‌رسید. (کلاویخو، ۱۳۷۷: ۱۶۷-۱۶۶)

با سلطه عثمانی‌ها بر سواحل جنوبی



در سال ۱۵۵۸ م / ۹۶۵ هـ آنتونی جنکینسون انگلیسی شرکت تجاری مسکوی را با هدف گسترش روابط تجاری با ایران و آسیای مرکزی، در روسیه تأسیس کرد



انگلیسی‌ها سرانجام موفق شدند اجازه تجارت از راه روسیه را با سرزمین‌های شرق و جنوب دریای خزر به دست آورند. (رابینو، ۱۳۷۴: ۵۱۴)

فعالیت‌های شرکت مسکوی

در سال ۱۵۵۸ م / ۹۶۵ هـ آنتونی جنکینسون انگلیسی شرکت تجاری مسکوی را با هدف گسترش روابط تجاری با ایران و آسیای مرکزی، در روسیه تأسیس کرد. این شرکت از طریق بندر آستاراخان روسیه، فعالیت‌های تجاری خود را به دریای خزر کشاند. یکی از اهداف شرکت مسکوی، خرید ابریشم گیلان و مازندران بود. علاوه بر آن، هدف دستیابی به راه‌های تجاری هند از طریق ایران را نیز دنبال می‌کرد. جنکینسون در سال ۱۵۶۲ م / ۹۶۹ هـ از طریق دربند به قزوین رفت تا با **شاه تهماسب صفوی** مذاکره کند و امتیازات تجاری به دست بیاورد. اما شاه صفوی دست رد به سینه او زد. پس از اعزام چند هیئت دیگر، نماینده دیگر شرکت مسکوی به نام **آرتور ادوارد**، در سال ۱۵۶۶ م / ۹۷۴ هـ به قزوین رفت و با شاه مذاکره کرد. شاه تهماسب این بار قراردادی با شرکت مسکوی

منعقد کرد که بر اساس آن تجار آن شرکت از پرداخت مالیات و عوارض گمرکی معاف بودند، اموال آن‌ها در برابر سرقت تضمین می‌شد و به آن‌ها اجازه داده می‌شد که در سراسر ایران آزادانه تجارت کنند.

با وجود عقد قرارداد بین حکومت صفوی و شرکت مسکوی، افکار عمومی ایرانیان به انگلیسی‌ها، حُسن ظن نداشت و با وجود حکم شاه تهماسب، تجار شرکت مسکوی نتوانستند از امتیازات یاد شده بهره کافی ببرند. فعالیت نمایندگان و تجار آن شرکت در ایران آنچنان نامطلوب بود که وقتی در سال ۱۵۶۸ م / ۹۷۶ هـ چهارمین هیئت تجاری آن شرکت به ریاست **لورنس شاپمن** به ایران آمد، بازار ایران را کاملاً در سلطه بازرگانان ترک، ونیزی‌ها و ارمنه دید. شاپمن که برای بررسی امکانات بندری و برآورد و ارزیابی خرید ابریشم و ورود کالاهای انگلیسی به گیلان رفته بود، فقر مردم و کساد تولید ابریشم را مشاهده کرد و متوجه شد با این وضعیت و وجود رقبای تجاری، تجارت با ایران برای شرکت مسکوی سودی در بر ندارد. (همان: ۵۱۹) بعد از مرگ شاه تهماسب، فعالیت بازرگانان انگلیسی در گیلان بیش از پیش راکد شد.

رونق تولید و تجارت ابریشم در عصر شاه عباس اول

سلطنت شاه عباس (۱۰۳۸-۹۹۶ هـ) عصر جدیدی در حکومت صفوی گشود که حاصل آن از بین رفتن درگیری‌های محلی، رونق اقتصاد و تجارت و شکوفایی هنر و معماری است. در نتیجه اقدامات شاه عباس، تولید ابریشم که به دلیل جنگ‌های ایران و عثمانی و نیز سرکشی حاکمان محلی و قزلباشان تنزل یافته بود، بار دیگر رونق گرفت.

گیلان از ایالاتی بود که پیش از

سلطنت شاه عباس دستخوش رکود اقتصادی و سرپیچی از حکومت مرکزی شده بود. وجود حکام محلی متعدد و منازعه آنان با یکدیگر، تغییرات پیاپی حکام محلی و غلبه اقتصاد معیشتی از عواملی بود که مانع پیوستن اقتصاد گیلان به حکومت مرکزی می‌شد. توجه ویژه شاه عباس به اقتصاد و اهمیت ابریشم گیلان در اقتصاد مملکت، او را بر آن داشت که آن ایالت را تحت حاکمیت حکومت مرکزی درآورد. هر چند بهانه او در حمله به گیلان خودسری **خان احمد گیلانی** حاکم آن ایالت و دعوت او از امپراتوری عثمانی و روسیه برای کمک در برابر حکومت صفوی بود؛ اما علاوه بر آن اهمیت اقتصادی و تجاری گیلان به‌ویژه از جنبه تولید ابریشم نیز در انگیزه این حمله نقش بارزی داشته است. پس از این حمله و ساقط شدن حاکمیت خان احمد در گیلان، سراسر آن ایالت از تصرف دیگر حکام محلی و تیولداران خارج و به املاک خالصه افزوده شد. (عظیمی دوبرخسری، ۱۳۸۱: ۴۲-۴۱، ۴۶) با این اقدامات تولید و تجارت ابریشم گیلان رونق دوباره یافت. توجه ویژه به تولید ابریشم موجب شد که گیلان حدود نیمی از کل ابریشم تولید شده در کشور را به خود اختصاص دهد. خرید ابریشم گیلان انحصاراً در اختیار نمایندگان شاه عباس قرار گرفت. نمایندگان شاه محصول ابریشم را از تولیدکنندگان خریداری می‌کرده و سپس به بازرگانان و نمایندگان شرکت‌های خارجی می‌فروختند.

مصرف سالانه ابریشم ایران، در آن زمان، حدود یک هزار عدل بود. شاه عباس با برآورد میزان مصرف داخلی ابریشم، و نیز با در نظر گرفتن تراز واردات و صادرات کشور، تصمیم گرفت به تجارت خارجی سر و سامان دهد. البته شاه در این زمینه به فکر استفاده شخصی نیز بود. چنان که در



زمینه تجارت ابریشم، مباشران شاه، ابریشم خریداری شده را به بهایی بالاتر به بازرگانان می‌فروختند و از این طریق سالانه حدود هشت میلیون تومان سود به خزانه شاه واریز می‌شد. (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۱۶۴-۱۶۳) در دوره سلطنت شاه عباس به دلیل توسعه روابط سیاسی و بازرگانی، گیلان به‌عنوان یکی از عمده‌ترین مراکز تولید ابریشم اهمیت فراوان یافت. با وجود دشواری‌های ارتباطی تجار اروپایی با گیلان که بیشتر از سواحل جنوبی ایران استفاده می‌کردند، این منطقه پیوند محکمی با سرمایه‌داری تجاری آن عصر پیدا کرد. این امر خود موجب تأثیرات مثبت بر نظام اقتصادی گیلان شد. (عظیمی دوبرخسری: ۴۵۰)

بزرگ‌ترین مال‌التجاره ایران در آن دوره، ابریشم بود که از ایالت گیلان به‌دست می‌آمد. در آن موقعیت زمانی خریدار عمده ابریشم ایران شرکت بازرگانی هلند بود که ابریشم خام و فراورده‌های ابریشمی گیلان را خریداری می‌کرد (کارری، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

حکومت صفوی به پشتوانه وفور تولید ابریشم در گیلان، با اغلب کشورهای شناخته شده جهان آن روز روابط تجاری برقرار کرد و به این منظور به بعضی از کشورها نماینده مخصوص فرستاد. به‌دنبال اعزام نمایندگان و سفیرای شاه عباس به دربار کشورهای اروپایی و ورود هیئت‌های سیاسی و اقتصادی اروپایی به دربار صفوی، رقابت برای کسب امتیاز خرید و صدور ابریشم ایران آغاز شد. گیلان از مهم‌ترین ایالاتی بود که هیئت‌های اروپایی خواستار تأسیس تجارتخانه در آن بودند.

علاوه بر کشورهای اروپایی، روسیه نیز در زمینه بازرگانی حضوری فعال در گیلان یافت. نزدیکی روسیه به گیلان از طریق دریای خزر، عامل مهمی

بود که روس‌ها را به حضور بیشتر در گیلان و رقابت با کشورهای اروپایی وادار می‌کرد. دولت روسیه تلاش می‌کرد محصول ابریشم گیلان و دیگر نواحی شمال ایران را از طریق دریای خزر به کشور خود وارد و در آنجا به بازرگانان انگلیسی، هلندی و ونیزی بفروشد. به همین منظور **رومانوف**، تزار روسیه، در سال ۱۶۱۸م/ ۱۰۲۷هـ. سفیری به ایران فرستاد و از شاه عباس انعقاد قرارداد صدور ابریشم به روسیه را درخواست کرد. هرچند شاه عباس تعداد ۵۰ عدل ابریشم را همراه سفیر روسیه به آن کشور فرستاد اما، به‌منظور بررسی بیشتر، عقد قرارداد را به فرصتی

بزرگ‌ترین مال‌التجاره ایران در آن دوره، ابریشم بود که از ایالت گیلان به‌دست می‌آمد. در آن موقعیت زمانی خریدار عمده ابریشم ایران شرکت بازرگانی هلند بود که ابریشم خام و فراورده‌های ابریشمی گیلان را خریداری می‌کرد



میزان تولید ابریشم در دوره سلطنت شاه عباس، میزان تولید سالانه ابریشم گیلان در دوره شاه صفی را حدود هشتصد عدل ذکر کرده است. این میزان تولید در میان تولید سایر ایالات و ولایات ایران باز هم در صدر قرار داشته است. (اولئاریوس، ۱۳۶۴: ۶۶۹-۶۶۸)

هر چند سلطنت مقتدرانه شاه عباس اول موجب ثبات سیاسی و رونق اقتصادی ایران شد؛ اما این ثبات و شکوفایی تا پایان حکومت صفویان پایدار نماند. آثار ضعف سیاسی و انحطاط اقتصادی ایران مدتی بعد از مرگ شاه عباس اول خود را نشان داد. این زوال در طی فرمانروایی شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ) و فرزندش شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ هـ)، بیش از پیش خود را نشان داد. در طی این مدت تولید ابریشم به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت، ابریشم اهمیت خود را از دست داد و هیچ وقت به پایه رشد و رونق دوره سلطنت شاه عباس نرسید.

در این بین، ابریشم گیلان نیز به دلایلی نتوانست اهمیت و جایگاه خود را به عنوان کالای اصلی آن ایالت حفظ کند. یکی از این دلایل آن بود که گیلان از زمان شاه عباس به ملک خالصه تبدیل شده بود که بر همین اساس، امتیاز خرید ابریشم از کشاورزان و فروش آن به بازرگانان و یا صدور آن به خارج از کشور، در اختیار شاهان صفوی قرار گرفت. مباشران شاه ابریشم تولید شده را با قیمت ارزان از کشاورزان می‌خریدند و به اصفهان منتقل می‌کردند. در نتیجه تولید و تجارت ابریشم آن ایالت برای تولیدکنندگان و بازرگانان محلی سودی در برداشت و نمی‌توانست در درازمدت منفعتی در آن ایالت باقی بگذارد. علاوه بر آن، مسیر تجارت خارجی به سواحل جنوبی ایران منتقل شده بود

دیگر موقوف کرد. (فلسفی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۱۳۳)

ابریشم گیلان بعد از دوره سلطنت شاه عباس اول

ژان شاردن که در دوره سلطنت شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ) به ایران سفر کرده، درباره میزان تولید ابریشم ایران در دوره شاه عباس محاسبه‌ای انجام داده است. براساس محاسبه شاردن سهم گیلان در تولید سالانه ابریشم در دوره شاه عباس در حدود هزار عدل بوده است. (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۲: ۹۰۲) این مقدار تولید ابریشم در سال، در مقایسه با سایر ایالات و ولایات در صدر قرار داشته است.

ابریشم گیلان علاوه بر کمیت، از نظر کیفیت نیز در بازارهای خارجی بر ابریشم هندوستان، سوریه و یونان برتری قابل توجهی داشته است. شاردن می‌نویسد در ایران چند نوع ابریشم تولید می‌شود که مرغوب‌ترین آن‌ها، ابریشم گیلان است؛ نوعی ابریشم در لاهیجان تولید می‌شود که ابریشم لاجی نام دارد و مورد پسند سوداگردان اروپایی است. (همان، ج ۵: ۱۷۴۵)

ویلم فلور با استفاده از منابع و سفرنامه‌های دوره صفوی به سه نوع ابریشم اشاره می‌کند: ۱. ابریشم درجه یک معروف به ابریشم میلانی که گران‌ترین نوع ابریشم بوده و در گیلان تولید می‌شد. ۲. ابریشم **شعربافی** که به زربفت هم معروف بوده ۳. ابریشم لاجی که مورد توجه بازرگانان بوده و نام خود را از لاهیجان گرفته و اروپاییان آن را لاکِی یا لی‌زی می‌نامیدند. (فلور، ۱۳۶۵: ۳۷-۳۶)

اولئاریوس، سیاح آلمانی، که در اواخر سلطنت شاه عباس اول و اوایل سلطنت شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ هـ) به همراه یک هیئت تجاری به ایران آمده بود، ضمن اشاره به افزایش

گیلان از زمان شاه عباس به ملک خالصه تبدیل شده بود که بر همین اساس، امتیاز خرید ابریشم از کشاورزان و فروش آن به بازرگانان و یا صدور آن به خارج از کشور، در اختیار شاهان صفوی قرار گرفت





و صادرات کشور از طریق بندرعباس و خلیج فارس انجام می‌گرفت. بدین ترتیب، با وجود فعالیت بازرگانان ترک، یونانی و ارمنی در گیلان، ارتباط با جهان خارج در درازمدت نتوانست منشأ تحول اقتصادی در گیلان شود. (عظیمی دوبخشری: ۴۶)

افزون بر این، علل و عوامل دیگری نیز در سقوط اقتصاد ایران و کاهش تولید ابریشم مؤثر بود که می‌توان آن‌ها را به صورت زیر خلاصه کرد:

الف. افزایش روزافزون هزینه‌ی تجملات و تشریفات درباری موجب شد که حکومت برای تأمین این هزینه‌ها بر مالیات‌ها بیفزاید. عمال حکومت بدون کمترین ملاحظه‌ای کشاورزان را وادار به پرداخت مالیات‌های نقدی و جنسی می‌کردند. این امر خود موجب شد که کشاورزان و به‌ویژه تولیدکنندگان ابریشم توان اقتصادی و مالی خود را از دست بدهند. از سوی دیگر بهره‌کشی بزرگ مالکان بر کشاورزان بر فقر آنان افزود و انحطاط کشاورزی را به دنبال آورد. مأموران حکومت و مالکان بزرگ، بیش از آنچه که کشاورزان تولید می‌کردند، از آن‌ها مطالبه داشتند. سیاست‌های مالیاتی حکومت، نه تنها به ریشه و اساس کشاورزی لطمه زد، بلکه به بازرگانان نیز زیان فراوان وارد

کرد. (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۴: ۱۱۱۹-۱۱۱۸)

ب. سقوط تجارت خارجی و تنزل سیاست خارجی ایران، از دوران سلطنت شاه سلیمان به بعد، موجب شد که برخی از رقبای تجاری اروپایی بدون پرداخت عوارض گمرکی به صدور ابریشم ایران بپردازند. این مسئله به هرج و مرج موجود در تولید و تجارت ابریشم، ورود عناصر سودجو در تجارت این محصول و سرانجام به کساد تولید و تجارت آن منجر شد.

ج. جنگ‌های داخلی که پس از مرگ شاه عباس اول تا پایان حکومت صفوی مملکت ایران را دچار هرج و مرج کرد، موجب از بین رفتن بخشی از نیروی انسانی تولیدکننده ابریشم شد.

د. افزایش تولید ابریشم در دیگر کشورها و ایجاد بازارهای جدید فروش این محصول، و از سوی دیگر ورود پارچه‌های خارجی و رواج مصرف آن در ایران، موجب کاهش تولید ابریشم و کساد بازار پارچه‌های ابریشمی شد.

ه. رواج کشت محصولات جدید مانند تنباکو در ایران نیز در کاهش تولید ابریشم و تنزل تولید آن، تأثیر بسزایی داشت؛ چرا که این محصولات جدید درآمد بیشتری داشت. در نتیجه کشاورزان تولید ابریشم را رها کرده و به کشت این گونه محصولات روی آوردند. (ثواب، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۱)

منابع

۱. اصطخری، ابوالحاق ابراهیم. **مسالک و ممالک**، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
۲. اولناریوس، آدام. **سفرنامه آدام اولناریوس**، ترجمه احمد بهپور، انتشارات ابتکار، ۱۳۶۴.
۳. پطروشفسکی، ای. پ. **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم**، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۴.
۴. ثواب، جهانرخش. «**ابریشم گیلان**»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
۵. رابینو، ه. ل. **ولایات دارالمرز ایران، گیلان**، ترجمه جعفر خمایی‌زاده، انتشارات طاعتی، ۱۳۷۴.
۶. رواندی، مرتضی. **تاریخ اجتماعی ایران**، ج ۴، انتشارات نگاه، ۱۳۸۲.
۷. **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۱.
۸. شاردن، ژان. **سفرنامه شاردن**، ج ۲ و ۵، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس، ۱۳۷۲.
۹. عظیمی دوبخشری، ناصر. **تاریخ تحولات اجتماعی و اقتصادی گیلان**، انتشارات گیلان، ۱۳۸۱.
۱۰. فلسفی، نصرالله. **زندگی شاه عباس اول**، ج ۵، انتشارات علمی، ۱۳۷۵.
۱۱. فلور، ویلیام. **اولین سفرای ایران و هلند**، به کوشش داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶.
۱۲. قزوینی، زکریا بن محمد. **آثارالبلاد و اخبارالعباد**، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، انتشارات مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
۱۳. کارری، جملی. **سفرنامه کارری**، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۸۴.
۱۴. کوزن، جرج. **ایران و قضیه ایران**، ج ۲، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۵. کلاویخو، **سفرنامه کلاویخو**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۷.
۱۶. مستوفی، حمدالله. **نزهةالقلوب**، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۶۶.

آسیب‌شناسی تدریس تاریخ

اشاره

آموزش و پرورش از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است که وظیفه تعلیم و تربیت دانش‌آموزان را در تمام مقاطع تحصیلی به عهده دارد. یکی از وظایف آموزش و پرورش در زمینه تاریخ، حفظ آداب و سنن و میراث فرهنگی گذشته و همچنین انتقال این میراث فرهنگی به آینده است. حفظ این میراث از طریق خواندن و آموزش تاریخ امکان‌پذیر است. برای آموزش تاریخ به دانش‌آموزان روش‌های مختلفی وجود دارد، اما معمولاً بیشتر معلمان، در بسیاری از مدارس، از روش سخنرانی استفاده می‌کنند. این امر می‌تواند دلایل متفاوتی داشته باشد که از آن جمله ضعف کتاب‌های درسی را می‌توان نام برد. لذا با توجه به این مطالب در مقاله حاضر پرسیده‌ایم:

تألیف کتاب‌های درسی تاریخ، توسط آموزش و پرورش، چه تأثیری در نگرش دانش‌آموزان به درس تاریخ داشته است؟

فرض ما بر این است که متن کتاب‌های درسی تاریخ که در وزارت آموزش و پرورش برای مدارس تألیف شده است در بی‌علاقه نمودن دانش‌آموزان به این

دکتر محمد رضا علم

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

عصمت بابادی

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز



درس تأثیر داشته است.

در نوشتار حاضر علاوه بر بررسی مشکل کتاب‌های درسی تاریخ، به آسیب‌شناسی شیوه‌های تدریس تاریخ در آموزش و پرورش نیز پرداخته‌ایم و تلاش کرده‌ایم با استفاده از روش کتابخانه‌ای و میدانی به این موضوع پردازیم.

کلیدواژه‌ها: تدریس تاریخ، کتاب‌های درسی تاریخ، آسیب‌شناسی، آموزش تاریخ

کتاب‌های درسی تاریخ

اگر نگاهی دقیق به کتاب‌های درسی تاریخ آموزش و پرورش ببینیم متوجه می‌شویم که پایه و اساس این کتاب‌ها بر نقل وقایع و رویدادهای گذشته بنا شده است. در واقع معلم باید وقایع و رویدادها را برای دانش‌آموز نقل کند و سپس دانش‌آموز هم باید این وقایع و رویدادها را حفظ کند. البته گاهی اوقات دانش‌آموز از روی اجبار این وقایع و رویدادها را حفظ می‌کند تا بتواند در امتحان آخر ترم نمره قبولی بگیرد. این در حالی است که تدریس تاریخ فقط منحصر به حفظ وقایع و رویدادهای تاریخی نیست بلکه یادگیری تاریخ نیز مهم است که این

کار از طریق اطلاعات و دانش جدید ممکن می‌شود.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود این است که با اینکه هدف از خواندن تاریخ، عبرت‌آموزی از تاریخ یا درس گرفتن از آن است ولی این هدف در میان انبوهی از رخدادها و حوادث پنهان مانده است. در واقع از آنجا که دانش‌آموز خود را مقید به حفظ وقایع و رویدادها می‌کند تجربه‌ای از خطاهای گذشته نمی‌گیرد و این باعث کاهش جاذبه یادگیری تاریخ می‌شود. از سوی دیگر حجم زیاد کتاب‌های تاریخ، نسبت به ساعات تدریس، از مشکلات عمده این کتاب‌ها است. راه‌حل این مشکل این است که یا از حجم کتاب‌ها کاسته شود یا ساعت بیشتری به این درس اختصاص یابد.

از دیگر نکاتی که باید به آن اشاره شود متن کتاب‌های درسی تاریخ است که اغلب بر پایه وقایع سیاسی و رویدادهای نظامی بنا شده است و دانش‌آموز، بر همین اساس، از تاریخ تصور درسی خشک و انعطاف‌ناپذیر پیدا می‌کند. این در حالی است که معمولاً دانش‌آموزان به تاریخ اجتماعی علاقه بیشتری نشان می‌دهند امری که در کتاب‌های درسی موجود مغفول واقع

شده است. تازه

در این زمینه اگر

هم مطلبی باشد آن را

در قسمت «بیشتر بدانیم»

کتاب‌ها قرار داده‌اند. که همین

هم خوب است زیرا دانش‌آموزان

مشتاق، به این قسمت از کتاب‌های

درسی تاریخ علاقه بیشتری نشان

می‌دهند با اینکه جزء موارد امتحانی

نیست. در حقیقت دانش‌آموزان این

قسمت‌ها را با فشار روحی- روانی

نمی‌خوانند در حالی که متن کتاب را

که جزء امتحان محسوب است با فشار

روحی- روانی بیشتری می‌خوانند.

البته از دیگر مشکلاتی که باید به آن

اشاره شود این است که کتاب‌های

درسی تاریخ به‌گونه‌ای نوشته شده‌اند

که هیچ‌گونه حسی را به دانش‌آموزان

منتقل نمی‌کند. برای تحقق این

مهم حداقل باید از معلمان متخصص

استفاده شود که متأسفانه در بسیاری

از مدارس از معلمان غیرمتخصص

استفاده می‌شود که این مورد به

بی‌توجهی آموزش و پرورش به رشته

تاریخ بازمی‌گردد که اهمیت چندانی به

این رشته نمی‌دهد، به همین خاطر به

امر تربیت دبیران ماهر هم زیاد توجه

نمی‌شود.

بعضی از دانش‌آموزان به این رشته و کتاب‌های درسی آن توجهی نمی‌کنند و علاقه چندانی به آن ندارند. این امر از یک سو به نگرش حاکم بر جامعه بازمی‌گردد که در آن رشته تاریخ، به دلیل نداشتن بازار کار خوب و نداشتن پرستیژ عالی، مورد بی‌مهری قرار گرفته است و از سوی دیگر به محتوا و نحوه آموزش درس تاریخ برمی‌گردد که هم بر پایه تکرار وقایع و رویدادها استوار است و هم دانش‌آموزان باید مطالبی را که در دوره راهنمایی فراگرفته‌اند دوباره در دوره دبیرستان بخوانند بدون اینکه مطالب جدیدتری دربرداشته باشد. در واقع حل این مشکل، خواهناخواه، بر عهده معلمان تاریخ نهاده شده است که باید درک درست، به روز و علمی از تاریخ داشته باشند و به‌علاوه بر میزان آموخته‌های خود بیفزایند تا بتوانند مطالب جدیدی را به دانش‌آموز منتقل کنند. در این صورت بدون شک درس تاریخ با استقبال دانش‌آموزان روبه‌رو خواهد شد.

در آموزش سنتی و کتاب‌محور کنونی بیشتر قضاوت‌ها یک‌طرفه است. در کتاب‌ها اشخاص تاریخی یا سیاه سیاه‌اند و یا سفید سفید. هیچ‌گاه خوبی‌ها و بدی‌های یک شخصیت تاریخی به خوبی بیان نمی‌شود و دانش‌آموز باید آن شخصیت‌ها را یا خوب مطلق بپندارد یا بد مطلق که این موضوع با قاعده بی‌طرفی مورخ در بیان حقایق تاریخی متناقض است.

انبوهی از اسامی پادشاهان و وزیران و... در کتاب‌های درسی تاریخ، به خصوص تاریخ ایران و جهان ۱ و ۲ علوم انسانی، وجود دارد که حفظ این همه اسامی برای دانش‌آموزان خسته‌کننده است. از سوی دیگر مطالب این کتاب‌ها همواره در حال تغییر است، لذا بهتر است تا چند سال مطالب بدون تغییر بماند و به بیان واقعیت‌ها پرداخته شود.



آسیب‌شناسی و راهکارهایی برای روش تدریس تاریخ

تدریس تاریخ به معنی بیان سیر وقایع تاریخی و علل و پیامدهای مثبت و منفی و نکات آموزنده آنها به صورت نوشتاری و گفتاری است. یکی از قدیمی‌ترین روش‌های آموزشی روش حفظ و تکرار است. در این روش به خاطر سپردن مطالب و تکرار آن و پس دادن آن مهم‌ترین کار به شمار می‌آید. از این روش در مدارس ما بسیار استفاده می‌شود. از جمله محاسن این روش می‌توان به ارزان بودن آن اشاره کرد زیرا نیاز به امکانات و تجهیزات آموزشی ندارد و به معلمان با تجربه نیز کمتر نیاز دارد؛ البته معایبی هم دارد که در نهایت متوجه دانش‌آموز و

معلم می‌شود. در این روش فکر افراد پرورش داده نمی‌شود و معلومات کسب شده رابطه‌ای با زندگی آن‌ها ندارد، همکاری متقابل بین معلم و دانش‌آموز شکل نمی‌گیرد و افراد فعال و شایسته‌ای برای زندگی اقتصادی و اجتماعی تربیت نمی‌شوند. فعالیت در این روش یکنواخت است (شعبانی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۴۲) این روش تدریس در مدارس بسیار رواج دارد.

معلم از اول تا آخر کلاس صحبت می‌کند، که با توجه به حجم زیاد کتاب و ساعت کمی که برای آن در نظر گرفته شده است، فرصت و امکان پرسش و پاسخ و تبدیل کلاس به اتاق گفت‌وگو با دانش‌آموز فراهم نمی‌شود. دانش‌آموزان نیز از چنین کلاسی خسته می‌شوند و می‌خواهند کلاس درس هرچه زودتر تمام شود زیرا می‌بینند نقش آن‌ها در این روش نقشی منفعلانه است.

البته روش سخنرانی در صورتی که همراه با پرسش و پاسخ باشد می‌تواند دانش‌آموز را از حواس‌پرتی باز دارد. در این روش معلم می‌تواند از دانش‌آموزان بخواهد که از توضیحات او یادداشت‌برداری کنند که در این صورت کلاس از حالت غیرفعال خارج می‌شود. (سیف، ۱۳۸۴: ۳۷۸) ولی از آنجایی که معلمان غیرماهری هستند که امر تدریس تاریخ را به عهده می‌گیرند این روش تبدیل به روش خسته‌کننده‌ای در کلاس شده است. در واقع این معلمان نمی‌توانند به راحتی رسالت یک معلم واقعی تاریخ را ایفا کنند. در چنین حالتی کلاس تاریخ به مکانی تبدیل می‌شود که دانش‌آموز حتی بدون حضور معلم می‌تواند پاسخ پرسش‌هایش را در کتاب‌های کمک‌آموزشی بیابد.

تاریخ آن‌گونه که در اغلب مدارس آموزش داده می‌شود تنها سلسله‌ای از وقایع و رویدادها نیست بلکه تحلیل علل وقوع آن رخدادها بر اساس

ارتباط آن با جغرافیا می‌تواند از ابزارهای مفید برای یادگیری بهتر تاریخ باشد.

در روش‌های نوینی که آموزش و پرورش برای تدریس تاریخ اختصاص داده است از روش بارش فکری (مغزی) و استفاده از کلاس‌های هوشمندانه برای تدریس صحبت شده است که متأسفانه بسیاری از مدارس فاقد کلاس‌های هوشمندانه‌اند.

معلم تاریخ نباید کلاس «تعلیم» تاریخ را به کلاس «تبلیغ» مبدل سازد. هدف او باید بیان واقعیت باشد و با نقل روایت‌های متفاوت از یک موضوع مطلب را بدون پیش‌داوری به ذهن دانش‌آموزان انتقال بدهد. اگر بخواهیم برای تدریس تاریخ هدفی مشخص کنیم این هدف باید اعتلای مبانی اخلاق حمیده انسان و جهان شمول بودن آن باشد. (کیوان، ۱۳۸۵: ۲۰)

معلمان باید ارزشیابی دانش‌آموزان را نه به سوی تاریخ توصیفی بلکه به سوی تاریخ تحلیلی هدایت کنند. بازدید علمی از موزه‌ها و آثار تاریخی، نقشه جغرافیایی از مکان‌های تاریخی، توجه به اسناد و مدارک تاریخی و نقل داستان‌های جذاب تاریخی و... از راهکارهای ضروری برای تدریس تاریخ به‌شمار می‌آید.

رابطه علت و معلولی است. متأسفانه بعضی از کلاس‌های درس تاریخ به جلسات یک‌سویه تبدیل شده است که معلم صحبت می‌کند و دانش‌آموز تنها چیزی را فرامی‌گیرد که معلم و یا نظام آموزشی از وی انتظار دارند. بدین ترتیب دانش‌آموزان آماده برآورده کردن توقعات معلمان هستند بدون اینکه خلاقیتی از خود نشان دهند. (سلیمانی، ۱۳۸۸: ۴۴).

از آنجا که ساختار کتاب‌های درسی تاریخ بر پایه نقل وقایع و رویدادهای گذشته بنا شده است، بهتر است در جهت تقویت مهارت‌ها و فهم بهتر تاریخ برای دانش‌آموزان متحول گردد. حجم کتاب‌ها باید کمتر و جزئیات در آن‌ها حذف شود تا فرصت بیشتری برای دانش‌آموز و حتی خود معلم فراهم شود، تا بتواند به تجزیه و تحلیل درستی از واقعیات تاریخی مبادرت ورزد و بتواند دانش‌آموز را به مشارکت فعال ترغیب کند.

معلمان بهتر است از نمودار، نقشه‌های جغرافیایی، مقایسه و تجزیه و تحلیل داده‌های تاریخی در جهت تأمل و تفکر بیشتر دانش‌آموزان، برای درک بهتر وقایع، استفاده کنند. به‌علاوه، آموزش شیوه‌های نقد و تجزیه و تحلیل و آموزش چگونگی یادگیری تاریخ به دانش‌آموزان و در نتیجه افزایش انگیزه آنان باید مورد توجه قرار بگیرد.

استفاده از عکس و اسلاید، گفت‌وگوی کلاسی، خواندن داستان‌های حماسی و شعرهای میهن‌پرستانه، بازدید از موزه‌ها، جشنواره‌ها و جاهای دیدنی برای درس تاریخ جذابتر است. (کانل، ۱۳۶۸: ۵۴۸) در واقع استفاده از فیلم‌های تاریخی، اختصاص بودجه برای بازدید دانش‌آموزان از مراکز و آثار تاریخی به‌منظور مشاهده آن‌ها از نزدیک، تهیه نقشه‌های تاریخی برای درک بهتر رویدادهای تاریخی و

منابع

۱. شعبانی، حسن، مهارت‌های آموزشی و پرورشی، ج ۱، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۵
۲. کانل، بوف، تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۸
۳. کیوان، مهدی، درباره شیوه تدریس تاریخ در دوره متوسطه، مجله رشد آموزش تاریخ، ۱۳۸۵، شماره ۲۴
۴. سلیمانی، مرضیه، تاریخ آموزشی برای آموزگاران، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، فروردین ۱۳۸۸، شماره ۱۳۱
۵. سیف، علی‌اکبر، روان‌شناسی پرورشی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۴

عکاس: غلامرضا بهرامی

مقدمه

در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری قمری (نوزدهم میلادی) حکومت قاجاریه سعی در تثبیت حاکمیت و قدرت خود در خلیج فارس داشت و برای دستیابی به این هدف تلاش‌های بسیاری جهت ایجاد نیروی دریایی نمود. پیش از آن برای نخستین بار، این شاهان صفوی بودند که برای حاکمیت بر خلیج فارس کوشش‌های جدی انجام دادند، به‌ویژه **شاه‌عباس اول** که در جنگ دریایی توانست نخستین استعمارگران یعنی پرتغالی‌ها را از خلیج فارس بیرون کند. البته او دربارهٔ تأسیس نیروی دریایی خلیج فارس اقدامی جدی صورت نداد تا اینکه **نادرشاه** افشار نخستین تلاش‌های عملی را برای تشکیل ناوگان دریایی به‌عمل آورد. نادر با خرید حدود ۳۰ فروند کشتی از هند و اروپا قصد داشت ناوگان دریایی ایران را در آب‌های خلیج فارس ایجاد کند. وی همچنین قصد داشت در سواحل جنوب ایران مرکز کشتی‌سازی دایر کند و کارهای مقدماتی آن را هم انجام داد. اما با مرگ وی این کارها ناتمام ماند. در دورهٔ پادشاهی **کریم‌خان زند**، به‌جز فتح بصره به‌دست صادق‌خان، برادر کریم‌خان، که با کمک سی کشتی انجام شد هیچ کوششی برای ایجاد نیروی دریایی در آب‌های خلیج فارس به‌عمل نیامد. (کرزن، ۱۳۵۰: ۴۷۳ و بلگریو، ۱۳۴۷: ۱۵)

اولیویه در سفرنامهٔ خود در این باره می‌نویسد: «ایران را قوه بحریه نباشد. ایرانیان زمان گذشته در خلیج فارس نیروی دریایی داشتند و با اهالی مسقط، سورات و هندوستان تجارت می‌کردند. به‌علت این که جهت جنوبی ایران جنگل ندارد بسیار مشکل است که در خلیج فارس کشتی را به قیمت مناسبی تمام کنند، اما در سواحل دریای خزر سهولت نیز دارد. جنگل‌های مازندران و گیلان چوب‌های خوبی جهت عمل کشتی‌سازی دارد و حمل آن به ساحل نیز مخارج چندانی ندارد» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۹۰)

کلیدواژه‌ها: خلیج فارس، نیروی دریایی

زهرامروتی، عباس توسلیان
دبیران تاریخ، شهر تهران

ناوگان دریایی ایران در عصر ناصری



تأسیس نیروی دریایی در اوایل دوره قاجار

نخستین نشانه‌های توجه جدی شاهان قاجار برای تأسیس نیروی دریایی در دوره آقامحمدخان قاجار صورت پذیرفت که وی درصدد تشکیل یک ناوگان دریایی در دریای خزر برآمد، اما اندیشه وی در این مقطع به دلیل مرگ زود هنگامش به انجامی نرسید. (رسائی، بی تا: ۳۶۵)

در زمان پادشاهی فتحعلی شاه، در طول جنگ‌های ایران و روس، طرح تأسیس نیروی دریایی مطرح شد و میرزا ابوالقاسم فراهانی، صدراعظم ایران، در سال ۱۲۲۵ ق با سرگور اوزلی سفیر انگلستان در این باره گفت‌وگو کرد. قرار دادن یک بند در قرارداد فیما بین ایران و انگلیس در سال ۱۲۲۷ ق که در آن کمک‌های کارشناسی انگلیس به پادشاه ایران برای ساختن کشتی در خلیج فارس پیش‌بینی نشده بود. (آدمیت، ۱۳۲۳، ج دوم: ۳۰۲)

ظاهراً در این راستا صورت پذیرفته است. اما این موضوع پس از آن پیگیری نشد و در قرارداد ۱۲۲۹ ق سخنی از این توافق اولیه به عمل نیامد تا اینکه در سال ۱۲۵۲ ق در زمان والی‌گری فریدون میرزا فرمانروای فارس وی در نامه‌ای به حاج میرزا آقاسی خواهان خرید کشتی جنگی و غیرجنگی شد. اما با وجود تلاش‌های فریدون میرزا اقدامی در این زمینه صورت نگرفت.

امیرکبیر و تأسیس ناوگان دریایی در خلیج فارس

امیرکبیر نخستین کسی بود که در راستای تحکیم اقتدار حکومت قاجار در سواحل خلیج فارس درصدد تشکیل ناوگان دریایی برآمد و دست به اقدام زد. در گزارش رسمی از شیل^۱ به وزیر امور خارجه انگلستان در ایران آمده است:

«امیر مصمم به تأسیس نیروی دریایی در خلیج فارس است. در وهله نخست می‌خواهد چهار فروند کشتی جنگی تحصیل کند. از این قرار: دو فروند کشتی که هر کدام مجهز به بیست و پنج توپ باشد؛ (همان: ۳۰۳)

اولین اقدام امیرکبیر برای دستیابی به ناوگان

دریایی، مذاکره با شیل وزیر مختار بریتانیا در ایران بود، امیر در گفت‌وگو با شیل از او پرسید: آیا دولت انگلستان حاضر است کشتی‌های مزبور را بفروشد، و در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا موافقت دارد که ملوانان و مهندسان انگلیسی به خدمت ایران درآیند؟ تقاضای امیرکبیر با مخالفت شدید انگلستان روبه‌رو شد و پالمرستون^۲ در پاسخ کوتاهی به درخواست شیل نوشت: به شما دستور می‌دهم به اطلاع امیر برسانید که دولت انگلستان نمی‌تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتی‌های مزبور موافقت نماید. (همان: ۳۰۴)

علت اصلی مخالفت انگلیس با درخواست ایران مبنی بر خرید کشتی جنگی و غیرجنگی این بود که ایران در صورت مجهز شدن به کشتی‌های جنگی می‌توانست حاکمیت و اقتدار خود را بر بندرهای جزایر و اعراب زیر حکومت خود تحکیم کند. در حالی که دولت انگلستان در همین زمان می‌کوشید با بستن پیمان‌های مختلف با شیوخ عرب حضور ایران را در منطقه کم‌رنگ کند. (Albarand، ۱۹۸۶: ۲۳-۳۶)

اهداف امیرکبیر برای ایجاد ناوگان دریایی را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. مبارزه با قاچاق برده و ندادن حق بازرسی کشتی‌های ایرانی به مأموران انگلیسی. در این باره دولت انگلستان تلاش می‌کرد اجازه تفتیش کشتی‌ها را از دولت ایران بگیرد اما امیر زیر بار این کار نمی‌رفت و معتقد بود که این امر در صلاحیت و مسئولیت خود ایران است. مأموران انگلیسی به بهانه جلوگیری از تجارت برده حق بازرسی کشتی‌ها را در آب‌های خلیج فارس به خود اختصاص داده بودند. دولت امیرکبیر و سفارت انگلیس در تهران مذاکرات متعددی درباره این موضوع داشتند. امیرکبیر برای گرفتن چنین حقی از انگلیس و همچنین حفظ اقتدار ایران در خلیج فارس درصدد ایجاد نیروی دریایی برآمد.

با برکناری امیرکبیر از

قدرت و سپس قتل او تمام

تلاش‌های وی برای ایجاد

نیروی دریایی ناتمام ماند.

تلاش‌های مجدد برای

تشکیل ناوگان دریایی

در دوره ناصرالدین شاه،

در زمان والی‌گری سلطان

مراد میرزا حسام‌السلطنه

در فارس شکل گرفت

امیر کبیر نخستین

کسی بود که در

راستای تحکیم اقتدار

حکومت قاجار در

سواحل خلیج فارس

در صدد تشکیل ناوگان

دریایی برآمد و دست

به اقدام زد

۲. کاهش نفوذ شیوخ عرب، از جمله شیخ مسقط، بر منطقه. شیوخ عرب در این زمان به دلیل عدم نظارت حکومت مرکزی شروع به ایجاد ناامنی در منطقه نموده بودند. امیر کبیر برای تثبیت حاکمیت ایران و اقتدار بر خلیج فارس در صدد ایجاد نیروی دریایی برآمد. (همان: ۳۰۵)

۳. در آن زمان سیدسعید خان امام مسقط (مرکز عمان)، بندرعباس را اجاره کرده بود و شیخ سیف که از سوی او حاکم بندرعباس شده بود از پرداخت مالیات‌های قانونی به دولت مرکزی خودداری می‌کرد. امیر کبیر که از ارتباط با انگلستان نتیجه‌ای به دست نیاورده بود برای حفظ حاکمیت ایران در خلیج فارس دست به اقداماتی زد. از جمله اینکه:

الف. در سال ۱۲۶۷ ق به ژان داودخان که مأمور استخدام معلم از اتریش و پروس بود مأموریت داد سه فروند کشتی جنگی برای ایران بخرد. امیر کبیر به ژان داودخان چنین نوشت: «لازم است کشتی هم به طوری که در کاغذ جداگانه نوشته‌ام دو فروند واپور [کشتی بخار] و یک فروند کشتی یلکن در آنجاها قرار تحصیل بدهی» (همان: ۳۰۶)

ب. از کشتی‌های کوچک تجاری اتباع ایران پشتیبانی نمود و به شیخ نصرخان دریایی ایران دستور داد هرگونه کمکی را برای پیشرفت کار صاحبان کشتی‌ها معمول دارد. در دریای خزر نیز همین رویه را در پیش گرفت و برای کشتی‌های بازرگانی «علامت اژدها» تعیین شد که از بیرق کشتی‌های دولتی که «شان شیر و خورشید ایران» برایشان در نظر گرفته شده بود متمایز باشد.

ج. سومین تدبیر امیر این بود که برای تقویت وضع سیاسی ایران در خلیج فارس به دولت آمریکا روی آورد و با آن کشور پیمان بازرگانی و کشتیرانی بست. وی برای رسیدن به این هدف به میرزا محمدخان سفیر ایران در عثمانی دستور داد در استانبول با نماینده آمریکا مذاکره کند. در پی آن، پس از گذشت یک سال و سه ماه، در سال ۱۲۶۷ ق قراردادی به نام عهدنامه «دوستی و کشتیرانی» میان ایران و آمریکا به امضا رسید. براساس ماده چهارم این عهدنامه، کشتی‌های بازرگانی دو دولت آزاد بودند با پرچم خود به بنادر و لنگرگاه‌های دو کشور برای بارگیری و

باراندازی رفت‌وآمد کنند. (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۷۵: ۱۶۳ و ۱۶۴)

با برکناری امیر کبیر از قدرت و سپس قتل او تمام تلاش‌های وی برای ایجاد نیروی دریایی ناتمام ماند. تلاش‌های مجدد برای تشکیل ناوگان دریایی در دوره ناصرالدین شاه، در زمان والی‌گری **سلطان مراد میرزا حسام السلطنه** در فارس شکل گرفت. او در سال ۱۲۷۵ ق پس از پایان گرفتن ماجرای محاصره هرات و عقب‌نشینی اجباری ایران از افغانستان، به سمت والی‌گری فارس منصوب شد. (حسینی فسایی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۸۲)

وی در مدت اقامت کوتاهش در خلیج فارس به لزوم تأسیس قوه بحریه آگاهی یافت و در نامه‌ای به تاریخ سوم شوال ۱۲۷۶ ق به **فرخ‌خان امین‌الملک** وزیر حضور شاه و وکیل خودش در تهران، شاه را از دخالت مستقیم در اداره بحرین، به دلیل نداشتن کشتی و اسباب بحریه، بر حذر داشت. همین امر موجب شد تا اهمیت نیروی دریایی برای شاه بیش از پیش روشن شود. در همین خصوص برخی از کارگزاران و مأموران دولت ایران در بنادر و جزایر، بارها درباره اهمیت نیروی دریایی با مرکز نامه‌نگاری کردند. از جمله آن‌ها **میرزا مهدی خان**، منشی مهمام خارجه فارس، بود. در بخشی از نامه او به وزارت امور خارجه آمده است.

«رفع همه این معایب [مستلزم] داشتن چند فروند جهاز جنگی است که فوایدش در ضمن کتابچه به عرض خاک پای مبارک رسید. هر قدر کشتی زودتر برسد معایب مرتفع و محاسن ظهور و بروز خواهد کرد. علی‌العجاله دو سه فروند جهاز شرعی هم می‌شد بسیار خوب بود تا ان شاء الله بعد به جهاز کشتی حاضر شود.» (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۷۵: ۱۹۲)

نامه‌هایی که از سوی میرزا مهدی خان ارسال شده حاکی از آن است که وی راه‌هایی نیز برای چگونگی تأمین بودجه برای خرید کشتی‌ها پیش روی حکومت قرار داده بود. وی در نامه‌هایی بهره‌برداری از معادن زغال سنگ منطقه و نیز فواید حاصل از تجارت را برای تأمین هزینه کشتی‌ها پیشنهاد نمود.

ارسال این نامه‌ها ادامه یافت تا اینکه سرانجام در سال ۱۲۷۸ ق، حسنعلی خان امیرنظام گروسی،



نامه‌های متعددی که از
طرف نصیرالملک کار گزار
وقت بوشهر و همچنین
حاجی محسن خان وزیر
مختار ایران در لندن به
دولت مرکزی فرستاده
می شد برمی آید که
آن‌ها عواقب نداشتن
ناوگان دریایی را گوشزد
می کردند

فوت فرصت با عزم ثابت و همت کامله متوجه احوال و در قید مال کار خلیج فارس نشود تنگه هرز که سابقاً بر کشتی‌های جمیع ملل مسدود بود در آینده به کشتی‌های دولت علیه مسدود خواهد شد و خلیج فارس هم به صورت بحر خزر خواهد افتاد.» (ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۷۵: ۳۰ و ۳۱)

این وضعیت تا سال ۱۳۰۰ ق ادامه داشت تا اینکه در این سال ناصرالدین شاه مرتضی قلی خان ضیع الدوله (فرزند مخبرالدوله که شرح زندگی او را در شماره ۵ سال گذشته خواندید. ویراستار) را به آلمان فرستاد. دو ناوچه از آلمان خریداری شد تا با تردد در خلیج فارس و رودخانه کارون حاکمیت ایران را در این منطقه تثبیت کنند.

نیروی دریایی ایران به‌طور رسمی در سال ۱۳۰۲ ق در بوشهر تأسیس شد و در آب‌های خلیج فارس شروع به فعالیت نمود. این نیرو از دو فروند کشتی تشکیل می‌شد. یکی از آن‌ها که بزرگ‌تر و مجهزتر بود **پرسپولیس** و دیگری که ناوچه‌ای کوچک و مخصوص خدمات رودخانه‌ای بود **شوش** نام‌گذاری شده بود. به ناوچه شوش در کارون، بین اهواز و شوشتر، مأموریت‌هایی

سفیر ایران در بریتانیا، مأمور انجام تحقیقاتی درباره خرید کشتی از کشورهای اروپایی شد و با کارخانه‌های کشتی‌سازی آلمان وارد مذاکره گردید. از اسناد مربوط چنین برمی‌آید که ایران خواهان خرید دو فروند کشتی جنگی بوده است که هر یک حامل بیست عراده توپ ۲۴ پوندی باشد. شرکت کشتی‌سازی آلمانی تعهد کرده بود در مدت ۷ ماه دو کشتی را آماده نماید و دولت ایران نیز در چهار قسط هزینه آن‌ها را بپردازد. ضمناً امیرنظام به دولت ایران اعلام نمود در صورت خرید کشتی‌ها بهتر است کاپیتان‌ها و صاحب‌منصبان کشتی‌ها را از کشورهای هلند یا امریکا انتخاب نمایند چرا که به صاحب‌منصبان بریتانیا اعتمادی نیست. (سهیلی خوانساری، بی‌تا: ۶۰ و ۶۱)

نامه‌های متعددی که از طرف نصیرالملک کار گزار وقت بوشهر و همچنین حاجی محسن خان وزیر مختار ایران در لندن به دولت مرکزی فرستاده می‌شد برمی‌آید که آن‌ها عواقب نداشتن ناوگان دریایی را گوشزد می‌کردند. اینکه حاجی محسن خان از لندن به فکر داشتن نیروی دریایی افتاده بود نشان می‌دهد موضوع تجهیزات و نیرویی دریایی در دولت مرکزی پیگیری نمی‌شده است. او در نامه‌ای به پادشاه می‌نویسد: «بدون شبیه، اگر خیال اولیای جاوید، بدون



محلی و بومی انجام می‌گرفت. با این همه، فعالیت‌ها در آستانه قرن نوزدهم می‌توانست به‌عنوان نشانه‌هایی برای تثبیت حاکمیت ایران بر خلیج فارس محسوب شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Shiel
2. Polmer Stone

منابع

۱. آدمیت، فریدون؛ امیرکبیر و ایران، شرکت سهامی تهران، ۱۳۲۳.
۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان؛ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تصحیح ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
۳. اولیویه، انتوان گیوم؛ سفرنامه (تاریخ اجتماعی، اقتصادی ایران در دوره قاجاریه)، ترجمه محمدطاهر میرزا، تصحیح و حواشی غلامرضا ورهرام، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.
۴. جناب، محمدعلی؛ خلیج فارس نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی، پژوهشکده علوم انسانی، تهران، ۱۳۴۹.
۵. حسینی فسایی، میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.
۶. چارلز، بلگریو؛ سفرنامه دریای لاج، ترجمه حسین ذوالقدر، آناهیتا، بی‌تا.
۷. سهیلی خوانساری، احمد؛ امیرنظام در سفارت فرانسه و بریتانیا، اقبال، بی‌تا.
۸. ظهیرنژاد ارشادی، مینا؛ گزیده خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۵.
۹. رسائی، فرخ‌الله؛ ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، بی‌تا، بی‌جا.
۱۰. لرد، کرزن؛ ایران و قضیه ایران، جلد ۱ و ۲، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.
۱۱. هدایت، مهدی‌قلی‌خان (مخبرالسلطنه)؛ گزارش ایران، ج سوم، بی‌جا، بی‌تا.
۱۲. روزنامه مظفری، سال دهم، ۱۳۲۸ ق.
13. Albarand. Hasain, The legal status of the Persian Gulf U.S.A manchester university Press 1986.

محول شد و پرسپولیس نیز برای گشت در آب‌های ساحلی ایران مأموریت یافت (خباب، ۱۳۴۲: ۹۰) در حقیقت پرسپولیس به دو منظور کلی، یکی بمباران حدود ساحلی و ارباب حکام محلی و شیوخ، و دیگر حمل خرما و مسافران حج ساخته شده بود (کرزن، ۱۳۵۰، ج دوم: ۴۷)

مهدی قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه)

درباره خرید کشتی پرسپولیس می‌نویسد:

آخرین تدبیر ناصرالدین شاه، وقتی چاره مداخله روس و انگلیس میسر نشد، این بود که دول دیگر را در ایران ذینفع کند و مسافرت‌های [او به] فرنگ بیشتر از این نظر بود. در آغاز بر آن شد که از آلمان کشتی برای پوشهر خریداری شود، مرتضی قلی‌خان، اخوی، مأمور این خدمت شد و پرمَن کشتی سفارش داد؛ کشتی بسیار خوبی در حدود سفارش به ساخت نظامی و تجاری با زره و پنج توپ و ۲۵ تفنگ. (هدایت، بی‌تا، ج سوم: ۱۳۱)

در سال ۱۳۰۱ ق کشتی پرسپولیس از بندر کشتی‌سازی برفراون همراه با ناوبان‌های آلمانی به‌سوی خلیج فارس حرکت کرد. (کرزن، ۱۳۵۰: ۴۷۷-۴۷۵) با وجود صرف هزینه‌های فراوان این کشتی هرگز مورد استفاده دولت ایران برای تثبیت حاکمیتش در منطقه واقع نشد، تا آنجا که پس از یک سال، شاه که از صرف هزینه‌های گزاف جهت نگهداری از کشتی‌ها به ستوه آمده بود، از امین‌السلطان خواست تا درباره آن‌ها تصمیم‌گیری کند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۵۹۹)

ناخدای کشتی پرسپولیس، **ناخدا ابراهیم** به روزنامه مظفری گلایه‌ای نوشت مبنی بر اینکه:

چهل پنجاه هزار روپیه خرج تعمیر پرسپولیس است که سود ندارد... از پوشهر به طهران تلگراف شده که مجلس بودجه‌ای برای تعمیر این کشتی‌ها در نظر نگیرد، زیرا فرسوده‌اند و بهتر است این‌ها فروخته شود و کشتی نو بخرند. (روزنامه مظفری، سال دهم ربیع‌الثانی: ۱۳۲۸)

با همه فعالیت‌ها و تلاش‌های به‌عمل آمده در دوره ناصری برای تأسیس نیروی دریایی، این اقدامات نتایج چندانی برای تجدید حاکمیت ایران بر این آبراه مهم دربرنداشت چرا که خرید کشتی در این منطقه بسیار دیر به انجام رسید و فواید عملی ملموس را برای کشور ایران نداشت. تجارت در بنادر ایران همچنان با کشتی‌ها و قایق‌های

نادرشاه از ظهور تا سقوط

کتاب: نادرشاه از ظهور تا سقوط
مؤلف: دکتر مهناز سرپیشگی
انتشارات: قلم مهر (تلفن: ۰۹۱۲۵۴۱۴۴۲۸۵)
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ اول: ۱۳۹۴
تعداد صفحات: ۶۵۴ ص
قیمت: ۳۰۰/۰۰۰ ریال

از حوادث دنیا، دخالت‌های ملکه مادر و سایه خواجه‌سرایان در اداره امور مملکتی از دیگر عوامل سقوط صفویه شماره شده است. نویسنده کتاب پس از اشاره‌ای مختصر به شرایط ایران در این دوران و حکومت هفت ساله افغانه بر اصفهان و دیگر نقاط کشور، در مقدمه به معرفی تعدادی از منابع اصلی مورد استفاده در تألیف‌شان پرداخته است.

کتاب نادرشاه از ظهور تا سقوط به پنج بخش تقسیم شده است.

بخش نخست: سال‌های دهشت پس از سقوط اصفهان. این بخش به سه فصل زیر تقسیم شده است.

- فصل اول: شاه سلطان حسین و حمله افغانه که اوضاع زمان شاه سلطان حسین را مورد بررسی قرار داده است.

- فصل دوم: مدعیان سلطنت شامل:

- مدعیان صفوی دوران حکومت افغان‌ها؛

ابهامات و سؤالات موجود در مورد چگونگی عبور ایران از بحران‌های سال‌های بعد از سقوط صفویه تا ظهور و صعود نادر از دلایل نویسنده در تألیف این کتاب بوده است. وی در مقدمه کتاب، بحران سیاسی-اجتماعی ایران پس از سقوط صفویه، یورش افغانه، نیز ظهور نادر- به مثابه نجات‌دهنده وطن و سرکوب اشغالگران و راندن آن‌ها از ایران- را از حوادث پرتلاطم تاریخ ایران در این دوره به‌شمار آورده است. گرچه، در ظاهر، سلطان حسین صفوی را مسبب زوال صفویه دانسته‌اند اما حقیقت آن است که فساد و تباهی صفویه ریشه در دوران سلطنت شاه سلیمان و چه بسا قبل‌تر، حتی در سلطنت شاه عباس اول دارد که به‌دلیل سیاست‌های نادرستش در تربیت شاهزادگان در حرمسرا جانشینان لایقی برای خود به‌جا نگذاشت. واقعیت این است که ناکارآمدی حکومت مرکزی در چارچوب نظامی که بر پایه سیاست‌های تمرکزگرایی سازمان داده شده بود، قدرت‌گیری بزرگان محلی و فروپاشی اقتصاد، حکومت صفوی را سست و در نهایت شاه سلطان حسین را مجبور به تسلیم در برابر افغان‌ها نمود. از سوی دیگر ضعف بنیادهای مذهبی، عدم وجود شخصیت‌های توانمند، شهوت‌رانی و شرابخواری شاه و در پایان، از میان رفتن توازن ایالات ممالک و خاصه، فساد خاندان سلطنتی به جهت تربیت نوباگان در محیط بسته حرم و بی‌اطلاعی آن‌ها



اکرم‌علی‌خانی
دبیر منطقه ۹ تهران

- میرزا سیداحمد؛

- مدعیان غیرصفوی دوره افغان‌ها؛

- دیگر مدعیان.

- فصل سوم: تکاپوهای تهماسب دوم؛ که به بررسی دوران ولیعهدی تهماسب، تقسیم ایران میان روس و عثمانی و حرکت تهماسب از تبریز به تهران می‌پردازد.

بخش دوم: نادر از ظهور تا صعود؛

- فصل اول: از نادرقلی تا تهماسبقلی؛

- فصل دوم: از تهماسبقلی خان تا نیابت سلطنت؛

- فصل سوم: از نیابت سلطنت تا پادشاهی.

بخش سوم: به سوی هندوستان، مؤلف فصل اول این بخش را به لشکرکشی‌های نادر به قندهار، غزنین، کابل و پیشاور اختصاص داده است.

- فصل دوم: نبرد تاریخی کرنال و ورود به دهلی

بخش چهارم: سرکوب متمرّدین و آغاز شورش‌ها

- فصل اول: به لشکرکشی‌های نادر به ماوراءالنهر، خوارزم و داغستان اشاره کرده است.

- فصل دوم: بخش چهارم در مورد آخرین نبرد با عثمانی و آغاز شورش‌ها علیه او است.

- فصل سوم: فرجام نادر و سیاست مذهبی‌اش؛

چگونگی قتل نادر در این فصل مورد بررسی قرار گرفته و مؤلف پس از آن به مسائل مذهبی دوره نادر و قبل از وی، در دوران صفویه اشاره نموده است.

در این قسمت نویسنده مهم‌ترین عوامل پیروزی نادر را شخصیت او، خصوصیات ویژه او و سپاه قوی‌اش دانسته است. وی به مدح نادر و توانایی‌هایش

اصلاحیه

در شماره ۵۸، مشخصات آقای حامد شاکریان، نویسنده مقاله «ولایتعهدی امام رضا(ع)» اشتباه درج شده بود که بدین وسیله اصلاح می‌شود. نامبرده آموزگار شهرستان بجنورد است.

تسلیت

جناب آقای مسعود جوادیان، سردبیر ارجمند فاجعه درگذشت جوان دلآور، حسن جوادیان را به جناب عالی و دیگر بازماندگان آن مرحوم تسلیت می‌گوییم و برایتان آرزوی صبر و شکیبایی داریم.

اعضای هیئت تحریریه رشد آموزش تاریخ

پرداخته و تغییر حالت رو به جنون او در اواخر عمرش را حاکی از وضع مزاجی‌اش دانسته است. این مطلب توسط برخی دیگر از مؤلفان نیز ذکر گردیده است. اما آیا می‌توان باور کرد که حالت مزاجی نادر تا این حد در رفتارش مؤثر بوده که با فرزند و اطرافیان و سپاهیان‌ش این‌گونه رفتار کرده است؟!

بخش پنجم: مروری بر اوضاع اقتصادی و اجتماعی دوره افشاریه

- در فصل اول از بخش آخر کتاب؛ اوضاع اقتصادی مطرح شده است. نویسنده دوره افشاریه را از نظر اقتصادی از سویی عصر افتخار و از سوی دیگر دوره ذلت و نکبت نامیده است زیرا به همان تناسبی که کشور ثروت سرشاری داشت فقر و تهیدستی مردم نیز آشکار بود. وی با اینکه معتقد است منابع کافی برای بررسی وضع اقتصاد از این دوره در دسترس نیست و مورخان و نویسندگان نیز به اقتصاد دوره افشار بی‌توجه بوده‌اند، با وجود این یک فصل را کاملاً به این موضوع اختصاص داده و مطالبی را در زمینه‌های کشاورزی، املاک، دامداری، راه‌ها، مالیات‌ها، تجارت، نیروی دریایی و... آورده است.

- فصل دوم از بخش پنجم؛ اوضاع اجتماعی دوره افشاریه

این فصل به دو قسمت ۱. گروه‌های حاکم، شامل طبقات حاکمه، دیوانیان، نظامیان، روحانیون ۲. گروه‌های غیرحاکم.

بخش شهری شامل اصناف، شعراء، درویش، عیاران، زنان و اقلیت‌ها، بخش دهقانی و بخش شبانکارگی تقسیم می‌شود.

نویسنده در انتهای هر بخش کتاب، نتیجه‌گیری خود را آورده است. وی نادر را ستاره‌ای درخشان در آسمان تیره و تاریک مملکت ایران در آن زمان دانسته است. تردیدی نیست که اقدامات نادر ارزنده و برای ایران بسیار مهم بوده است، اما نویسنده می‌توانست با توضیحاتش در مورد کارهای نادر و اقدامات انجام شده او، قضاوت را برعهده خواننده‌اش بگذارد. اما در مجموع می‌توان گفت کتاب «نادرشاه از ظهور تا سقوط» کتابی جامع از زندگی دوران حکومت نادر می‌باشد.

در آخر کتاب، مؤلف پس از ذکر کتاب‌نامه، فهرستی از توافقی‌نامه‌ها، قراردادهای عهدنامه‌ها، فرمان‌ها و دیگر اسناد منعقد شده در این دوره را آورده است. فهرست اعلام نیز از ضمیمه مفید کتاب است.